



کمپین حمایت از نهایی های امسال

جزوه خلاصه نکات طلایی



www.alefac.ir

[@arsalanfirouznia](https://www.instagram.com/arsalanfirouznia)

[academyfirooznia](https://www.t.me/academyfirooznia)





هویت هر جهان اجتماعی متأثر از لایه های عمیق فرهنگی است. این لایه ها به مثابه روح و شالوده فرهنگ می باشند.

منظورمان از هویت جهان اجتماعی همان چیستی جامعه و کیستی افراد جامعه است. آنچه که این هویت (کیستی و چیستی) جامعه را تعیین می کند. لایه های عمیق فرهنگی می باشند.

برای روشن تر شدن بحث ابتدا می بایست به تشریح لایه های فرهنگی بپردازیم.

لایه های سطحی : شامل : هنجارها و نمادها
لایه های عمیق : شامل : باورها و ارزش ها

هنجارها : شامل قوانین رسمی و قواعد غیر رسمی هستند. مثال : قانون اساسی و تمامی قوانین رسمی که در بخش های مختلف جامعه وجود دارند. مانند قوانین موجود در سازمان ها و ادارات مختلف. (عدم رعایت این قوانین منجر به مجازات رسمی قانون شکنان می شود) / قواعد غیر رسمی : قواعدی مانند احترام به بزرگترها - رعایت آداب و رسوم و ... این قوانین بطور رسمی تصویب نشده و عدم رعایت آنها مجازات رسمی در پی ندارد اما اگر نادیده گرفته شوند. احتمالاً موجب فاصله گرفتن و رنجش دیگران و حتی موجب طرد شدن از جمع می شوند. (قواعد غیر رسمی در سنت ها، آداب و رسوم و ... خود را نشان می دهند).

تمامی هنجارها چه رسمی و چه غیر رسمی از درون باورها و ارزشها (لایه های عمیق) استخراج می شوند.

نمادها : تمام آن چیزهایی که مظهر و سمبل باورها، ارزشها یا هنجارها می باشند. هر نماد در واقع نماینده یا نشانگر یک باور ، ارزش یا هنجار بوده و حاوی یک معنا می باشد. (نماد می تواند بصورت یک شیء / یک کلمه یا عبارت / یک اندیشه یا مفهوم / یک شکل و ... باشد).

نمادها می توانند طبیعی یا قراردادی باشند.

نماد های طبیعی (نشانه ها و علائم) : مستقیماً به یک معنا اشاره دارند. (میان نماد طبیعی (نشانه) و معنای آن شباهت عینی و رابطه همجواری وجود دارد / بدون توضیح قابل فهم هستند) مانند: بلند شدن دود که نشانه آتش می باشد. / برافروخته شدن چهره هنگام درگیری که نشانه عصبانیت می باشد.

نمادهای قراردادی : (نمادها) : بطور غیرمستقیم به یک معنا اشاره دارند. (میان نماد و معنای آن هیچگونه شباهت عینی و رابطه همجواری وجود ندارد / از طریق قراردادهای اجتماعی بوجود می یابند و معمولاً از طریق آموزش مستقیم باید آموخته شوند) مانند: صدای زنگ مدرسه / تابلوهای راهنمایی و رانندگی / تمامی کلمات و ...





و تجلی باورها، ارزشها و هنجارها هستند (همگی معنی دار هستند) دارای یک معنا هستند) همگی آنها نشانه یا نماینده و نمایش دهنده باورها، ارزشها و هنجارهای اجتماعی هستند)

ارزشها: آن دسته از پدیده های مطلوب و خواستنی که مورد پذیرش و تمایل همگان هستند. مانند: احترام به پدر و مادر - همدردی کردن - دانایی (دانستن) - نظم و انضباط و (تمامی ارزشها از درون باورها شکل می گیرند یا استخراج می شوند)

باورها و عقاید: شامل عقاید و باورهای راجع به هستی / انسان و معرفت (شناخت یا دانش).

هر جامعه های باورهای خاص خود را در خصوص هستی، انسان و معرفت دارد.

هستی شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به هستی؛ هستی شناسی گفته می شود. (هستی شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به هستی چگونه است. آیا هستی را فقط شامل این دنیا می دانند یا به جهان دیگری هم اعتقاد دارند).

انسان شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به انسان. انسان شناسی گفته می شود (انسان شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به انسان چگونه است، آیا انسان را موجودی فعال و خلاق و مختار می دانند. که می تواند بر محیط و شرایط موجود تاثیر بگذارد یا برعکس موجودی منفعل و مجبور که اسیر شرایط و محیط بوده و شخصیتی منفعل دارد)

معرفت شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به معرفت. معرفت شناسی گفته می شود (معرفت شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به معرفت چگونه است، آیا آنان تنها روش حسی - تجربی را معتبر دانسته و مدعی هستند که صرفا از طریق این روش می توان به شناخت و معرفت صحیح دست یافت یا اینکه علاوه بر روش حسی - تجربی، روش های عقلانی و وحیانی را هم معتبر دانسته و مدعی اند که این روش ها نیز می توانند ما را به معرفت و دانش درست برسانند).

برای درک بهتر معرفت شناسی می بایست میان دو مفهوم **knowledge** و **science** تمایز قائل شد.

knowledge: به معنای معرفت یا شناخت بوده و به تمامی روش های کسب دانش اشاره دارد. روش هایی مانند روش حسی - تجربی / عقلانی / وحیانی و





و تجلی باورها، ارزشها و هنجارها هستند (همگی معنی دار هستند) دارای یک معنا هستند) همگی آنها نشانه یا نماینده و نمایش دهنده باورها، ارزشها و هنجارهای اجتماعی هستند)

ارزشها: آن دسته از پدیده های مطلوب و خواستنی که مورد پذیرش و تمایل همگان هستند. مانند: احترام به پدر و مادر - همدردی کردن - دانایی (دانش) - نظم و انضباط و (تمامی ارزشها از درون باورها شکل می گیرند یا استخراج می شوند)

باورها و عقاید: شامل عقاید و باورهای راجع به هستی / انسان و معرفت (شناخت یا دانش).

هر جامعه های باورهای خاص خود را در خصوص هستی، انسان و معرفت دارد.

هستی شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به هستی: هستی شناسی گفته می شود. (هستی شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به هستی چگونه است. آیا هستی را فقط شامل این دنیا می دانند یا به جهان دیگری هم اعتقاد دارند).

انسان شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به انسان. انسان شناسی گفته می شود (انسان شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به انسان چگونه است، آیا انسان را موجودی فعال و خلاق و مختار می دانند. که می تواند بر محیط و شرایط موجود تاثیر بگذارد یا برعکس موجودی منفعل و مجبور که اسیر شرایط و محیط بوده و شخصیتی منفعل دارد)

معرفت شناسی: به باورها و نگرش های یک جامعه نسبت به معرفت. معرفت شناسی گفته می شود (معرفت شناسی یعنی اینکه باور و نگرش اکثریت افراد یک جامعه نسبت به معرفت چگونه است، آیا آنان تنها روش حسی - تجربی را معتبر دانسته و مدعی هستند که صرفا از طریق این روش می توان به شناخت و معرفت صحیح دست یافت یا اینکه علاوه بر روش حسی - تجربی، روش های عقلانی و وحیانی را هم معتبر دانسته و مدعی اند که این روش ها نیز می توانند ما را به معرفت و دانش درست برسانند).

برای درک بهتر معرفت شناسی می بایست میان دو مفهوم **knowledge** و **science** تمایز قائل شد.

knowledge: به معنای معرفت یا شناخت بوده و به تمامی روش های کسب دانش اشاره دارد. روش هایی مانند روش حسی - تجربی / عقلانی / وحیانی و

science: به معنای علم تجربی است و صرفا به روش حسی - تجربی اشاره دارد (science تنها یکی از انواع روش های کسب شناخت یا معرفت (knowledge) است)

در جوامع متعدد معرفت و شناخت صرفا به science محدود شده و تنها روش تجربی معتبر دانسته می شود. اگر این رویکرد به جوامع دیگر سرایت کند موجب ایجاد بحران های معرفتی می شود

هر جامعه ای هستی شناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی خاص خود را دارد که همین موجب تمایز آن جامعه از دیگر جوامع می شود. این باورهای بنیادی (هستی شناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی) هویت جامعه را می سازد و ارزشها و هنجارها و نمادهای جامعه را شکل می دهند.





بنابراین این باورهای بنیادی است که موجبات انسجام و همدلی اعضای جامعه شده و در عین حال موجب هویت یابی و تمایز یک جامعه از سایر جوامع می گردد. این باورهای بنیادی همان روح و شالوده فرهنگ یک جامعه می باشند. منظور از شالوده همان پایه و اساس می باشد.

اکنون می توان فهمید که چرا در ۸ سال دفاع مقدس جوانانی از اقصی نقاط کشور در اوج همدلی و ایثار از خاک ایران عزیز دفاع می کردند. دلیل این بود آن جوانان عزیز علیرغم تفاوت های ظاهری (قیافه - لهجه - آداب و رسوم و...) در لایه های عمیق شخصیت خود یعنی همان باورها و ارزش های بنیادین مشترک بودند. رمز پیروزی آنان در اشتراکشان در لایه های عمیق فرهنگی بود. تا زمانی که این اشتراک در بین اعضای یک جامعه باشد تداوم و پیشرفت آن جامعه تضمین شده است. اکنون بهتر می فهمیم که چرا دشمنان این آب و خاک به جنگ فرهنگی روی آورده و باورها و ارزش های بنیادی ما را نشانه گرفته اند.

جهان انسانی : شامل تمامی پدیده هایی است که انسان ها با اندیشه و عمل خود آنها را ایجاد کرده اند.

جهان انسانی به دو بخش تقسیم می شود:

الف) بخش فردی : (جهان ذهنی) شامل روحیات - عادات - گرایش ها و سلیق کاملاً شخصی و خصوصی افراد می باشد. این بخش هویت فردی و خصوصی دارد. هر پدیده ای که در این بخش تولید شود. پدیده فردی است

ب) بخش اجتماعی : (جهان فرهنگی) شامل تمامی باورها - ارزش ها - هنجارها - آداب و رسوم - سنت ها و ... می باشد. این بخش عمومی و همگانی است. این بخش هویت فرهنگی دارد. هر پدیده ای که در این بخش شکل گیرد. پدیده اجتماعی است

شرط گذار یک پدیده از بخش فردی به اجتماعی: به اشتراک گذاردن پدیده فردی با هدف انتقال یک پیام یا معنای اجتماعی به دیگران است. مثال: شخصی با علائق شخصی خود ساختن مجسمه ای می سازد (بخش فردی) اما با نصب آن در نقطه ای از شهر (با مجوز شهرداری)؛ آن پدیده فردی را به یک پدیده اجتماعی بدل می کند. زیرا اولاً آنرا به اشتراک گذارده و ثانیاً با نصب آن در نقطه ای از شهر قصد انتقال یک معنا یا پیام اجتماعی را به دیگران دارد.

نکته : یکی از راه های تفکیک بخش فردی از بخش اجتماعی، توجه کردن به موضوع کنش می باشد. اگر موضوع کنش مربوط به رخدادهای و مسائل اجتماعی باشد، آن کنش به بخش اجتماعی تعلق دارد و بالعکس اگر موضوع کنش مربوط به مسائل و رخدادهای شخصی باشد؛ آن کنش به بخش فردی متعلق خواهد بود. به عبارت دیگر اگر موضوع کنش ما را باورها و ارزش ها و سنت های اجتماعی تعیین کرده باشد، کنش ما از نوع اجتماعی خواهد بود و به بخش اجتماعی مرتبط خواهد بود و بالعکس اگر موضوع کنش ما را روحیات و علائق و سلیق شخصی تعیین کرده باشد، کنش ما از نوع فردی خواهد بود و به بخش فردی مربوط خواهد شد.

مثال از کنش های مرتبط با بخش اجتماعی: فکر کردن به مراسم عاه محرم؛ یک کنش اجتماعی است زیرا موضوع کنش ما تحت تأثیر باورها و ارزش های اجتماعی است. (مثال های دیگر از کنش اجتماعی: نگارش کتاب با موضوعات اجتماعی / ساخت مجسمه مربوط به یک رخداد اجتماعی و...)

مثال: مثال از کنش های مرتبط با بخش فردی: فکر کردن به شیوه های آراستن خود/ نگارش خاطرات شخصی/ ساخت مجسمه مربوط به یک تجربه یا رخداد فردی یا بر اساس علائق و سلیق شخصی.





تناسب و هماهنگی میان بخش فردی و بخش اجتماعی

در هر جامعه ای میان بخش فردی و اجتماعی تناسب و هماهنگی وجود دارد به این ترتیب که شخصیت هر فرد، علایق و سلیقه هر فرد در بستر فرهنگ (باورها - ارزشها - سنت ها - آداب و رسوم و ...) یک جامعه شکل می گیرد و شخصیت افراد نیز پس از شکل گیری یا همان فرهنگ احساس راحتی می کند و به تداوم همان فرهنگ کمک می کند. بدین ترتیب میان بخش فردی و اجتماعی جامعه نوعی هماهنگی و تناسب خودبخودی وجود دارد.

در کل اهمیت و تاثیر بخش اجتماعی بسیار بیشتر از بخش فردی است و بخش فردی عمدتاً تحت تاثیر بخش اجتماعی شکل می گیرد. یعنی اگر به علایق و سلیقه کاملاً شخصی خودمان هم با دقت بنگریم متوجه می شویم که آنها تحت تاثیر فرهنگ جامعه یا همان باورها - ارزشها و سنت ها و ... شکل گرفته اند. (انسان موجودی فرهنگی است: یعنی فردیت و شخصیت او در زمینه و بستر فرهنگ شکل می گیرد)

جهان تکوینی: شامل پدیده هایی است که مستقل از کنش انسانها هستند. ربطی به اندیشه و عمل انسانها نداشته و قبل از انسانها وجود داشته اند.

(الف) جهان طبیعت (کوه - دشت - درخت و ...)

جهان تکوینی به دو بخش تقسیم می شود:

(ب) جهان مافوق طبیعت (خدا - فرشته و ...)

تفاوت متفکران مسلمان و غیرمسلمان در خصوص نگرش به جهان تکوینی:

از نظر متفکران مسلمان جهان تکوینی شامل دو بخش طبیعت و مافوق طبیعت بوده و جهان مافوق طبیعت مهمتر و تاثیرگذارتر از جهان طبیعی است. اما از نظر متفکران غیرمسلمان یا جهان تکوینی وجود ندارد، اگر هم وجود دارد بسیار کم اهمیت تر از جهان طبیعی است.

سه دیدگاه راجع به نحوه تعامل ۳ جهان (جهان ذهنی - جهان فرهنگی - جهان تکوینی)

دیدگاه اول:

طبیعت و ماده تعیین کننده جهان فرهنگی و جهان ذهنی است (یعنی این طبیعت و ماده است که فرهنگ (باورها - ارزشها - هنجارها - سنت ها - آداب و رسوم و ...) را می سازد و همچنین این طبیعت و ماده است که جهان ذهنی (روحیات / سلیقه و کرایش های فردی و خصوصی انسانها را ایجاد می کند)

منظور از طبیعت: پدیده های طبیعی است. مانند: آب و هوا و ...

مثال: تاثیر طبیعت بر جهان فرهنگی: تاثیر کم آبی در ایران بر شکل گیری سنت تقدس نان / تبدیل قناعت و سخت کوشی به یک ارزش اجتماعی

تاثیر طبیعت بر جهان ذهنی: تاثیر کم آبی بر شکل گیری روحیاتی چون صبور بودن - سخت کوش بودن - قانع بودن و ...

منظور از ماده: شرایط مادی و عینی است (همان فیزیک زندگی). اینکه در کدام شهر یا روستا / در کدام طبقه اجتماعی / در کدام محله / در چه نوع خانه ای / در چه نوع خانواده ای / در کدام مدرسه درس بخوانیم / چه امکاناتی در اختیارمان باشد و ... روحیات متفاوتی خواهیم داشت و سنت ها و ارزشها و باورهای مختلفی شکل خواهند گرفت





مثال : تاثیر ماده بر جهان فرهنگی : مانند : تاثیر سبک زندگی روستایی بر شکل گیری ارزش های اجتماعی مانند: همیاری - جمع گرایی و ... / تاثیر شرایط ماده بر جهان ذهنی : مانند تاثیر سبک زندگی روستایی بر ایجاد روحیاتی چون : مردمی بودن - مهربان بودن - همرنگ دیگران بودن

مثال ساده : شکل خانه شما بر روحیات شما و ارزشها و هنجارهای خانوادگی شما بسیار موثر است. قدیمی ترها بدلیل وجود خانه های بزرگ و خانواده های گسترده روابط میان اعضاء خانواده خیلی صمیمی تر از امروز بود و مراسم زیاده تری در خانواده به همراه افراد فامیل برگزار می شد. اما اکنون بدلیل آوار تمائی و کوچک تر شدن خانه ها. روحیات اعضاء خانواده و مراسمات خانوادگی تفاوت معنی داری یافته اند.

دیدگاه اول مبین فلسفه ماتریالیسم یا ماده گرایی است. که اساس هر چیزی را اعم از اجتماعی و فردی به جهان عینی و مادی ربط می دهد. (شرایط عینی (اعم مادی یا طبیعی)؛ فرهنگ جامعه و روحیات و گرایش های افراد جامعه را می سازد

نکته مهم : بر اساس دیدگاه اول : جهان تکوینی محدود به جهان طبیعت است. (عدم باور به مافوق طبیعت)

بر اساس این دیدگاه فقط علوم طبیعی و روش حسی و تجربی معتبرند و علوم انسانی و اجتماعی می بایستی از علوم طبیعی و روش های آن پیروی کنند. این دیدگاه تفاوت های علوم انسانی با علوم طبیعی را نادیده گرفته و موجب کنار گذاردن ظرفیت ها و قابلیت های علوم انسانی و اجتماعی می شود.

دیدگاه دوم :

جهان فرهنگی تعیین کننده جهان ذهنی و تعیین کننده نحوه برخورد با جهان طبیعت است

این فرهنگ جامعه (باورها - ارزش ها - سنت ها - آداب و رسوم - قوانین و ...) است که روحیات و سلیق افراد را می سازد و همچنین این فرهنگ جامعه است که تعیین می کند که به طبیعت احترام بگذاریم یا آنرا همانند مانده خامی بدانیم که در تملک ماست و هر بلایی می توانیم بر سر آن بیاوریم

مثال : فکر کرده اید که چرا ما با مشاهده یک سوسک: اولین چیزی که به ذهنمان می رسد این است که چطور آنرا له کنیم/ یا وقتی به یک درخت قدیمی نگاه می کنیم آنرا در شکل هیزمی می بینیم که جان می دهد برای شکستن و سوزانده شدن...

این برخورد خشن با طبیعت ریشه در فرهنگ جامعه دارد. بدین ترتیب نحوه برخورد ما با طبیعت را فرهنگ جامعه تعیین می کند.

فرهنگ یک جامعه علاوه بر اینکه نحوه برخورد ما با طبیعت را تعیین می کند. بلکه جهان ذهنی ما یعنی تمامی روحیات و علایق و سلیق ما را نیز فرهنگ جامعه ایجاد می کند. مثال : فرهنگ روستایی (باورها - ارزش ها - سنت ها و آداب و رسوم و ...) موجب شکل گیری روحیاتی چون: سخت کوشی - همدردی و مهربانی - صبور بودن و ... می شود.

دیدگاه سوم :

در این دیدگاه هر سه جهان (جهان فرهنگی - جهان ذهنی - جهان تکوینی) به یک اندازه مهم هستند. و هر سه جهان بر یکدیگر تاثیر متقابل دارند.





دیدگاه قرآنی :

بر اساس دیدگاه قرآن کریم: جهان تکوینی به جهان طبیعت محدود نمی باشد/ ادراک و آگاهی نیز منحصر به انسان نیست/ جهان تکوینی بر اساس حکمت و مشیت الهی رفتاری و سنجیده و حکیمانه با انسانها دارد.

قرآن کریم بر اهمیت هر سه جهان تاکید دارد.

رابطه سه جهان به این صورت است که اگر: انسان اخلاق الهی داشته باشد / جامعه هم از فرهنگ توحیدی برخوردار باشد/ جهان تکوینی درهای رحمت و برکت خود را خواهد گشود. اما اگر انسانها و جوامع هویتی مشرکانه داشته باشند، زمین و آسمان نیز از تعامل سازنده با آنها بازمانده و ظرفیت های الهی و آسمانی خود را پنهان خواهد داشت.

بر اساس دیدگاه قرآنی . جهان مافوق طبیعت ارزش خاصی دارد.





تفاوت و تنوع فرهنگ ها

تفاوت و تنوع میان فرهنگ ها را از دو جهت می توان مورد توجه و بررسی قرار داد:

الف) تفاوت و تنوع از جهت لایه های عمیق (باورها و ارزش های بنیادین)

ب) تفاوت و تنوع به لحاظ گستره جغرافیایی و تداوم تاریخی

هر فرهنگی عقاید و باورهای هستی شناسانه - انسان شناسانه و معرفت شناسانه مخصوص به خود را دارد که هویت آن فرهنگ و جامعه را می سازد. هویتی که عامل پیوند اعضای یک جامعه و در عین حال عامل تفاوت و تمایز آن جامعه با سایر جوامع می گردد.

بعنوان مثال : آنچه که موجب تفاوت میان فرهنگ ایرانی و فرهنگ ژاپنی یا فرهنگ امریکایی می شود، این است که عقاید و ارزش های بنیادین یا همان لایه های عمیق فرهنگی این فرهنگ ها متفاوت است.

فرهنگ ها به جهت گستره جغرافیایی و تداوم تاریخی نیز متفاوت و متنوع می گردند؛ برخی فرهنگ ها گستره جغرافیایی و تداوم تاریخی بیشتری دارند و برخی دیگر ندارند.

منظور از گستره جغرافیایی : شیوع و رواج عناصر فرهنگی یک جامعه در سایر نقاط جهان است. (در مناطق مختلف جغرافیایی جهان).

مثال : برخی عناصر فرهنگی ایرانی مانند سنت نوروز - مانند شعر و ادبیات ایرانی در برخی نقاط دیگر جهان نیز رواج یافته اند. یا امروزه برخی از عناصر فرهنگی غرب مانند موسیقی به سبک و سیاق غربی یا لباس هایی با مدل های غربی در بسیاری از نقاط جهان رواج دارند.

منظور از تداوم تاریخی : ماندگاری عناصر فرهنگی یک جامعه در گذر زمان و طول تاریخ است.

مثال : برخی عناصر فرهنگی مانند سنت نوروز - محرم و ... برای قرن هاست که در ایران تداوم یافته اند.

عناصر فرهنگی منظور همان باورها - ارزش ها - هنجارها - نمادها - سنت ها - آداب و رسوم و ... است.

در کل می توان اینگونه نتیجه گرفت که فرهنگ های مختلف در سطح جهان از دو جهت با هم تفاوت یافته اند.

الف) به جهت تفاوت در باورها و ارزش های بنیادین (تفاوت در لایه های عمیق فرهنگی یا همان تفاوت در روح و شالوه آنها)

ب) به جهت تفاوت در گستره جغرافیایی و تداوم تاریخی آنها





فرهنگ جهانی :

فرهنگی است که می تواند از مرزهای جغرافیایی و قومی خود عبور کرده و در سطح جهان گسترش یابد. فرهنگی که عناصر آن (باورها - ارزش ها - هنجارها - نمادها - سنت ها - آداب و رسوم و ...) بتوانند در جوامع (کشورهای) دیگر و در میان سایر اقوام و ملت های دیگر شیوع و رواج یابند.

فرهنگ های جهانی شده به دو گونه تقسیم می شوند:

الف (گونه اول) : (فرهنگ های سلطه گر): فرهنگ هایی که عقاید و ارزش های بنیادین آنها ناظر (مرتبط و متناسب) به قوم، منطقه یا گروه خاصی است و در اصل شایستگی جهانی شدن ندارند اما از طریق اعمال زور و سلطه بر سایر جوامع، اقوام یا مناطق، یا از طریق تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی: خود را جهانی ساخته اند.

مثال : فرهنگ صهیونیسم بین الملل - فرهنگ سرمایه داری غرب

بیامد جهانی شدن فرهنگ های سلطه گر: (گونه اول): این فرهنگها (فرهنگ هایی که استحقاق جهانی شدن ندارند و تنها بواسطه قدرت و ثروت یا بواسطه سلطه و تهاجم و تبلیغات خود را جهانی ساخته اند) در صورت جهانی شدن و عبور از مرزهای خود: جهان را به مناطق دوگانه تقسیم می کنند.

الف) منطقه مرکزی: (دارنده ثروت و قدرت و سلطه گر) (ب) مناطق پیرامونی (تحت سلطه: مناطقی که توسط مناطق مرکزی به خدمت گرفته می شوند)

ب) گونه دوم : (فرهنگ های لایق و شایسته): فرهنگ هایی که عقاید و ارزش های بنیادین آنها ناظر (مرتبط و متناسب) به گروه، قوم و منطقه خاصی نیست بلکه برعکس سعادت تمام انسانها را دنبال می کند. از عقاید و آرمان های مشترک انسانی صحبت می کنند و عقاید و ارزش های بنیادین آنها پاسخگوی نیازهای فطری تمام انسانهاست. این فرهنگ ها لیاقت و استحقاق جهانی شدن را دارند و بطور طبیعی می توانند جهانی شوند. (هیچ نیازی به سلطه و تبلیغات ندارند). در حالیکه فرهنگ های گونه اول بطور طبیعی نمی توانند جهانی شوند و تنها بواسطه ثروت و قدرت و سلطه خود را جهانی می سازند.

مثال از گونه دوم (فرهنگ های شایسته و لایق جهانی شدن): فرهنگ اسلامی (باورها و ارزش های اصیل اسلامی) - فرهنگ ایرانی (هنر و ادبیات ایرانی: "شعر سعدی که بر سدر یکی از سالن های سازمان ملل متحد نقش بسته است..." سنت هایی چون نوروز و یلدا و)

فرهنگ های گونه دوم، در اصل همان فرهنگ های حق هستند و فرهنگ های گونه اول در واقع همان فرهنگ های باطل هستند.

فارابی به یک نمونه از فرهنگ هایی اشاره دارد که در حد فاصل فرهنگ های گونه اول و دوم جای می گیرند. فارابی نام این فرهنگ را مدینه فاسقه می نامد. فرهنگی که عقاید و ارزش های آن حق است اما هنجارها و رفتارهای موجود در آن باطل است و هیچ تناسبی با باورها و ارزش ها ندارد. (مدینه فاسقه: مدینه / جامعه یا فرهنگی که: عقاید و ارزش های آن حق است اما هنجارها و رفتارهای موجود در آن باطل).

ویژگی های فرهنگ مطلوب جهانی:

در این بخش به ویژگی هایی اشاره می کنیم که یک فرهنگ را لایق و شایسته جهانی شدن به گونه مطلوب و عالی می کند.

بنابراین فرهنگی می تواند به یک فرهنگ جهانی مطلوب تبدیل شود که ویژگی های زیر را دارا باشد:

- 1- فرهنگی که: عقاید و ارزش های آن عام (عمومی و همگانی) و جهانشمول باشد. (یعنی اینکه: عقاید و ارزش های آن راجع به تمام انسانها و جوامع باشد: به درد تمامی مردم جهان بخورد. نه اینکه فقط مربوط به منطقه یا قوم و گروه خاصی باشد)





- ۲- فرهنگی که: به برخی حقایق و اصول مطلق قائل باشد. (همه چیز را نسبی و تفسیر پذیر فرض نکند) حقایق و اصولی مانند عدالت - آزادی - معنویت - انسانیت و که مطلق و قطعی بوده و در همه جا می بایست رعایت شوند. (فرازمایی و فرازمانی هستند). حقایق و اصولی که از طریق آنها می توان عقاید و ارزش های دیگر را ارزیابی کرد و از ارزش های حق دفاع کرد).
- ۳- فرهنگی که: از ارزش جهانشمول معنویت برخوردار باشد: تا بتواند به نیازهای ابدی و معنوی انسانها پاسخ داده و از دچار شدن انسانها به بحران های روحی و روانی جلوگیری کند.
(منظور از جهانشمول بودن این است که شامل تمام جهانیان باشد. برای تمام افراد جهان مفید باشد- به درد تمامی جهانیان بخورد)
- ۴- فرهنگی که از ارزش جهانشمول عدالت برخوردار باشد: برای اینکه بتواند مانع قطعی شدن جهان و بهره کشی ظالمانه برخی از برخی دیگر شوند/ برای اینکه بتواند مانع پایمال شدن حقوق انسانها شود و از تفرقه میان جوامع و تباہ شدن منابع و امکانات پیشگیری نماید
- ۵- فرهنگی که: بر حریت و آزادی انسان ها تاکید کند: تا بتواند موجب رهایی انسان ها از قید و بندهایی شود که مانع رسیدن آنها به کمال و حقوق انسانی شان شده و زمینه ظلم را بر او فراهم می سازند.
- ۶- فرهنگی که: از عقلانیت برخوردار باشد. عقلانیت در دو سطح:
الف) عقلانیتی که پاسخگوی پرسش های بنیادین بشر درباره انسان و جهان باشد. (عقلانیتی که پاسخگوی پرسش های هستی شناسانه - انسان شناسانه و معرفت شناسانه باشد). فرهنگی که فاقد این نوع عقلانیت باشد: نمی تواند از هویت خود دفاع کند
ب) عقلانیتی که پاسخگوی پرسش ها و نیازهای متغیر و روزمره انسانها باشد) پرسش ها و نیازهایی که در شرایط مختلف زمانی و مکانی تغییر می کنند).
فرهنگ جهانی مطلوب می بایست بتواند بر اساس عقاید و ارزش های بنیادین خود به این نیازها و پرسش های متغیر (تغییر کننده) پاسخ دهد.
- ۷- فرهنگی که: بر آزادی انسانها تاکید کند. فرهنگی که انسان را موجودی آزاد و مختار بداند. نه اینکه فرهنگی جبر گرا باشد
فرهنگ های جبرگرا: فرهنگ هایی هستند که منکر نقش انسانها در تعیین سرنوشت خود هستند. این فرهنگ ها انسانها را به موجوداتی منفعل تبدیل کرده. قدرت مقاومت را از آنها می گیرند و از این طریق: زمینه نفوذ و سلطه دیگران بر آنها را فراهم می کنند.
- ۸- فرهنگی که روح تعهد و مسئولیت پذیری را در انسانها تقویت کند: تا بتواند موجبات تحقق و گسترش عقاید و ارزش های جهانشمول شود
- ۹- فرهنگی که: تفاوت میان جوامع و تفاوت میان افراد را بپذیرد و به این تفاوت ها احترام بگذارد. پذیرش و احترام به تفاوت ها دو مزیت اساسی دارد:
الف) موجب حفظ صلح جهانی در برابر جنگ و خشونت می شود.
ب) موجب افزایش انگیزه شناخت متقابل میان انسانها و جوامع مختلف می شود
بدین ترتیب فرهنگ جهانی ضمن تاکید بر اشتراکات و شباهت ها بر تفاوت ها و پذیرش و احترام به تفاوت ها نیز تاکید می کند.





نمونه بارز تأکید بر شباهت در عین احترام به تفاوت : مراسم حج است که هر ساله انسانهایی از ملت ها، اقوام و نژادهای مختلف در یک زمان و مکان دور هم جمع شده و در کنار هم و در صلح و صفا به ادای مراسم و مناسک مشترک می پردازند.

پیوست :

سرمایه داری : (سرمایه محوری) capitalism

یک نظام اقتصادی غربی مبتنی بر مالکیت خصوصی ابزارهای تولید (آزادی مالکیت خصوصی) و بازارهای رقابتی است. بر این اساس آزادی مالکیت خصوصی و آزادی رقابت در بازار موجبات بهره مندی اقتصادی بالا و رفع بیهنه نیازهای اقتصادی انسانها می شود.

صهیونیسم : Zionism (نماد یک جنبش و دولت نژاد پرست و سلطه گر)

یک جنبش سیاسی و ملی گرای یهودی که در اواخر قرن ۱۹ و توسط تنودور هر تسل بنیانگذاری شد. اصلی ترین هدف این جنبش: ایجاد یک وطن مشترک برای یهودیان سراسر جهان بود. (تاسیس کشور اسرائیل با یک دولت یهودی)

واژه صهیونیسم برگرفته از کلمه صهیون نام تپه ای در اورشلیم (بیت المقدس) است که در تورات (کتاب مقدس یهودیان) به آن اشاره شده است.

تنودور هر تسل (Theodor Herzl) (روزنامه نگار و فعال سیاسی و نویسنده یهودی الاصل اتریشی) در سال ۱۸۹۵ میلادی (۱۲۷۴ شمسی) در کتابی با عنوان دولت یهودی: ایده تاسیس یک کشور مخصوص یهودیان را مطرح کرد. او در سال ۱۸۹۷ میلادی اندیشمندان و ثروتمندان یهودی را در شهر بال سوئیس جمع کرده و خواستار حمایت فکری و مالی آنها از ایده صهیونیسم شد. (ایده تاسیس یک کشور اسرائیل). این کنفرانس زمینه فکری پیدایش یک دولت یهودی را فراهم نمود.

با تلاش های تنودور هر تسل و طرفدارانش، آرتور جیمز بالفور (وزیر خارجه وقت بریتانیا) در نوامبر سال ۱۹۱۷ میلادی (۱۲۹۶ شمسی) طی اعلامیه ای به یهودیان، داشتن یک وطن ملی (کشور اسرائیل) برای یهودیان در سرزمین فلسطین را به رسمیت شناخت.

براساس این اعلامیه (اعلامیه بالفور) دولت انگلیسی موافقت خود را با تاسیس یک حکومت مستقل یهودی در خاک فلسطین را اعلام کرد. این اعلامیه بعنوان گام نخستین برای تشکیل رژیم صهیونیستی بود.

در نوامبر سال ۱۹۲۷ میلادی (۱۳۲۶ شمسی) گروه های صهیونیستی طرح تقسیم فلسطین را در سازمان ملل به تصویب رساندند و نهایتاً در سال ۱۹۴۸ میلادی (۱۳۲۷ شمسی) دولت اسرائیل رسماً و از طریق سازمان ملل اعلام موجودیت کرد.

یهودیان در زمان اعلام موجودیت ۷۷ درصد از سرزمین های فلسطینی را اشغال کردند. به همین دلیل که نام صهیونیسم با اشغالگری پیوند خورده است.

به زعم بسیاری از محققان مستقل: جنبش صهیونیسم در اصل حرکتی با برنامه ریزی دولت های غربی بود. اندیشه و جنبشی که در غرب مطرح شد و با سرمایه و سلاح غربی، اعتبار رسمی یافت و منجر به تاسیس کشور اسرائیل شد.

جالب اینکه مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۷۵ میلادی (۱۳۵۴ شمسی) طی قطعنامه ۲۴۷۹ صهیونیسم را شکلی از نژادپرستی و تبعیض نژادی معرفی کرد. اما با فشار دولت یهودی و حامیات غربی اش؛ مجمع عمومی سازمان ملل: در سال ۱۹۹۱ میلادی (۱۳۷۰ شمسی) این قطعنامه را لغو کرد.

بطور خلاصه :

صهیونیسم : عنوان یک جنبشی بود که در اواخر قرن ۱۹ مطرح شد و در اواسط قرن ۲۰ به تاسیس دولت یهودی در سرزمین فلسطین منجر شد. صهیونیست ها به یهودیان متعصب و نژادپرستی گفته می شود با استناد مسخره گونه به برخی منابع مهم تاریخی و با تکیه بر ثروت، قدرت و حمایت دولت های غربی؛ موجودیت کشور اسرائیل و دولت مستقل یهودی را به قیمت اشغال و سرکوبگری و آدم کشی دنبال کرده و می کنند.





ابونصر محمدفزاری در گونه شناسی خود از جوامع یکی از انواع **جوامع جاهلی** را جامعه «**تغلب**» می نامند.

ویژگی های جامعه جاهلی تغلب :

در جامعه تغلب ، مردم جامعه :

۱- برای غلبه یافتن بر سایر ملت ها بایکدیگر همکاری می کنندو این هنگامی پیش می آید که همه مردم **شیفته غلبه** بر اقوام و ملل دیگر شوند.

۲- هدف خود را **خوار و مقهور کردن دیگران** می دانند.

۳- نمی خواهند ملت **مقهور مالک جان و مال خود** ... باشند.

۴- دوست دارند تا بر یکایک مردم جامعه خود چیره شوند، ولی از آنجا که در یک جامعه مردم برای بقای خود غلبه بر اقوام دیگر و جلوگیری از غلبه اقوام دیگر بر خود به هم نیازمندند ناچارند از **چیرگی** از یکدیگر **خودداری** کنند.

۵- گمان می کنند که **فقط آنان** خوشبخت ، پیروز و مورد رشک دیگرانندو از همه جوامع دیگر برترند.

۶- مردم جوامع دیگر را **خوار و بی ارزش** می شمرندو این گونه اندیشه ها در آنان حس **خودخواهی** و اتقوت می کند

۷- همواره می خواهند دیگران آنان را **ستایش** کنند

۸- گمان می کنند ملت های دیگر نتوانسته اند به موقعیتی که آنان بدست آورده اند ، برسند و اصولاً چنین سعادت را نمی شناسند.

سوال متن :

آیا فزاری باین توضیح توانسته به شما بگوید که آرمان ها وارزش های اجتماعی برتر جامعه تغلب کدام است ؟

(پله) آرمان ها وارزش های برتر در جامعه تغلب از نظر فزاری غلبه یافتن مردم بر سایر ملت هاست . چیره شدن بر فرهنگ های دیگر ، اتحاد مردم جامعه تغلب به قصد مقهور کردن جامعه دیگری

آیا چنین فرهنگی در محدوده مرزهای جغرافیایی و قومی خود باقی می ماند؟ خیر چون نگاه سلطه جویانه به دیگر اقوام دارند. از محدوده قومی و منطقه خود فراتر می روند. عقاید و ارزش هایشان ناظر به قوم ، منطقه و ملت دیگری است.

اگر چنین فرهنگی در راه جهانی شدن قدم بگذارد چه آثار و نتایجی در پی دارد؟ این فرهنگ می تواند باعث تقسیم بندی جهان به مناطق دوگانه شود. منطقه ای که به خدمت می گیرد و برآن غلبه می یابد و احساس برتری نسبت به ملت ها دیگر را دارند و خود منطقه مرکزی می شوند منطقه ای که احساس سلطه و برتری بر دیگر اقوام را دارد.

جهان گشایی وامپراتوری

سوال متن : عملکرد فرهنگ سلطه در گذر تاریخ چگونه بوده است؟ کشور گشایی - جهان گشایی - استفاده از ابزارهای

نظامی - جنگ - از بین بردن شهرها ، انسان ها حتی حیوانات - سلطه طلبی





سوال متن: نمونه های مختلف فرهنگ سلطه کدام اند؟ فرهنگ مغولان، فرهنگ اعراب جاهلیت، حمله اسکندر مقدونی به ایران

یاد آوری: فرهنگهای بسیاری از مرزهای جغرافیایی خود عبور کرده و به سوی جهانی شدن حرکت کرده اند که برخی فرهنگ سلطه و استکبار بوده اند.

فرهنگ سلطه و استکبار، در طول تاریخ **امپراتوری های بزرگی** را بوجود آورده است:

- امپراتوری و شاهنشاهی از طریق **کشورگشایی و جهان گشایی** و با قدرت نظامی و حضور مستقیم سربازان پیروز شکل می گیرد. به عنوان مثال: **اسکندر مقدونی**، تخت جمشید را به آتش کشید.
- جهان گشایی و امپراتوری اغلب با **کشتار و خسارت های انسانی و اقتصادی** قرون به همراه است.

در بخوانیم و بدانیم نوشته ای از (تاریخ جهان گشایی جوبینی) به تهاجم مغولان و ویرانه هایی که بار آوردند اشاره کرده است.

آیا غلبه نظامی همواره با غلبه فرهنگی همراه است؟ خیر

در تاریخ اقوامی بوده اند که با قدرت نظامی بر دیگر اقوام تسلط پیدا کرده اند. غلبه نظامی گرچه به حضور مستقیم مهاجمان در مناطق جغرافیایی مورد تهاجم منجر می شود. اما همواره گسترش فرهنگی آنها را به دنبال نمی آورد.

فوسی که در اثر تهاجم نظامی شکست می خورد	هویت فرهنگی خود را به طور کامل از دست می دهد و فرهنگ قوم غالب را می پذیرد در این حالت غلبه نظامی با غلبه فرهنگی همراه است.
هویت فرهنگی خود را حفظ می کند	با ضعیف شدن تدریجی قدرت نظامی مهاجم، استقلال سیاسی خود را به دست می آورد.
	اگر فرهنگی غنی و قوی داشته باشد، می تواند گروه مهاجم را درون خود هضم کند و به خدمت بگیرد.

مثال: ایرانیان باستان فتوحاتی فراتر از مرزهای جغرافیایی خود داشتند. اما جهان گشایی آنها به جهانی شدن فرهنگ شان منجر نشد.

مثال: مغولان با قدرت نظامی خود، مناطق وسیعی از جهان را تصرف کردند ولی فرهنگ مغولان در سرزمین های تصرف شده بسط و گسترش پیدا نکرد. چون:

- ۱- فرهنگ مغولان، **قومی و قبیله ای** بود و شایستگی های لازم را برای یک فرهنگ جهانی نداشت.
- ۲- مغولان به سرعت تحت تاثیر فرهنگ های قرار گرفتند، که از نظر نظامی از آن ها شکست خورده بودند. این گونه بود که امپراتوری مغول در چین، هند و ایران تحت تاثیر فرهنگ ها اقوام مغلوب، هوبیتی چینی، هندی و ایرانی پیدا کرد و به صورت سه حکومت مستقل درآمد.

تحلیل کنید: به نظر شما فرهنگ سلطه به دنبال چه نوع تاثیرات فرهنگی بر جوامع مغلوب است؟ چرا؟

تضعیف مقاومت فرهنگی، ایجاد ترس و تحول فرهنگی در قوم مغلوب، تحقیر فرهنگی قوم مغلوب، هویت زدایی و وابستگی فرهنگی قوم مغلوب، با رسوخ در لایه های بنیادین فرهنگ، جامعه مغلوب را تسلیم خود می کند. در این راه از ابزارهای فرهنگی (رسانه، دین و مد) استفاده می کند. - بخاطر اینکه اگر بخواهید اهداف خود را در جامعه مغلوب دست یابد لازم است تا فرهنگ جامعه مغلوب را دستخوش تغییرات جدی کند. اگر فرهنگ سلطه بتواند آنان را دچار از خود باختگی فرهنگی کند خیلی راحت تر می تواند به اهداف سیاسی و نظامی و اقتصادی خود در جامعه مغلوب دست یابد.

امپریالیسم و استعمار

سوال متن: در باره دو واژه امپریالیسم و استعمار چه می دانید؟

امپریالیسم، فرانسوی خود از واژه قدیمی تر امپراتوری آمده است و استعمار واژه ای است عربی به معنای آبادی خواستن است. اروپا در پنج قرن اخیر، کانون شکل گیری فرهنگ جدیدی است با نام فرهنگ غرب شناخته می شود. فرهنگ غرب در این مدت اشکال مختلفی از سلطه را پدید آورده که از آن به نام هایی مثل **امپریالیسم** و **استعمار** یاد می شود. امپریالیسم و استعمار از نمونه ها و مضامین فرهنگ سلطه و استکبار هستند.





امپریالیسم

واژه امپریالیسم از امپراتوری گرفته شده و به هر نوعی از سلطه گفته می شود.

انواع امپریالیسم

- **امپریالیسم سیاسی:** از طریق اشغال نظامی جوامع ضعیف شکل می گیرد.
- **امپریالیسم اقتصادی:** در جایی رخ می دهد که قدرت اقتصادی یک کشور بازارهای و مواد خام کشور دیگر را تصرف می کند.
- **امپریالیسم فرهنگی:** ۱- مقاومت فرهنگی منطقی است که تحت تصرف اقتصادی یا نظامی جامعه دیگر قرار دارد. ۲- قوم مغلوب برتری فرهنگی جامعه مسلط را بپذیرد (یعنی غلبه نظامی اقتصادی یا نظامی با غلبه فرهنگی، همراه است).

استعمار

استعمار بر اشغال یک سرزمین خارجی، با توسل به قدرت نظامی و سیاسی دلالت می کند. **کشور فاتح را دولت استعماری و کشور مغلوب و به بند کشیده را مستعمره می نامند.** **★ استعمار نوعی از جهان گشایی و امپراتوری است.**

۱- استعمار قدیم

- منظور از استعمار قدیم، استعمار از طریق غلبه نظامی و قدرت سیاسی است.
- ۱- استعمار قدیم را می توان نوعی از **امپریالیسم** دانست که از طریق اشغال نظامی جوامع ضعیف شکل می گیرد.
 - ۲- استعمار از قرن ۱۵ به بعد توسط اروپائیان آغاز و در قرن ۱۹ به اوج خود رسید.
 - ۳- موفقیت های استعمار در این دوران ناشی از پیشرفت در زمینه **دریابندگی، فنون نظامی و اقتصاد صنعتی** بود.

۲- استعمار نو

- سلطه جهان غرب بر کشورهای دیگر به سلطه نظامی محدود نشد بلکه به مرور اشکال جدیدی از آن پدیدار شد.
- ۱- استعمار نو طی قرن بیستم و پس از شکل گیری جنبش های استقلال طلبانه کشورهای مستعمره به وجود آمد.
 - ۲- در استعمار نو کشورهای استعمارگر با استفاده از شرایط مساعدی که در دوره استعمار ایجاد کرده اند، برای رسیدن به اهداف استعماری خود، از **مجریان بومی و داخلی کشورهای مستعمره**، استفاده می کنند.
 - ۳- دولت های استعمارگر برای به قدرت رساندن نیروهای وابسته به خود از **کودتای نظامی** نیز استفاده می کنند (البته به صورت غیر مستقیم با استفاده از مردم همون کشور افراد دست نشانده خودش را روی کار می آورند).

کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۳۹۹ رضاشاه

کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ محمدرضا پهلوی

نمونه موفق کودتاها
استعمار نو در ایران

کودتای آمریکایی - انگلیسی - نوژه به قصد ضربه زدن
به انقلاب اسلامی

نمونه شکست خورده
کودتای استعمار نو در ایران

- ۴- در استعمار نو، کشور استعمارگر با اتکا بر **قدرت اقتصادی** خود و با استفاده از **نهادهای سازمان های اقتصادی و سیاسی بین المللی** و نیز از طریق **دولت های دست نشانده** کنترل بازار و سیاست کشورهای دیگر را در اختیار می گیرد.





۳- استعمار فرانو

۱- در استعمار فرانو، استعمارگران بیش از ابزارهای نظامی، سیاسی و اقتصادی، از ابزارهای فرهنگی و علمی (به ویژه رسانه ها و فناوری اطلاعات) استفاده می کنند.

۲- جهان غرب در استعمار فرانو، هویت فرهنگی دیگر کشورها را هدف قرار می دهد. یعنی به عقاید، آرمان ها و ارزش های فرهنگ های دیگر هجوم می برد و باورها و ارزش های فرهنگ خود را تبلیغ و ترویج می کند.

مردمی که برتری فرهنگی جهان غرب را پذیرفته باشند:

۱- هویت خود را در حاشیه جهان غرب جستجو می کنند.

۲- مسیری را که جهان غرب برای آنان ترسیم می کند، دنبال می نمایند.

استعمار فرانو گسترش و سلطه فرهنگ غرب بر همه جهان و غربی کردن جهان را در پوشش نام «جهانی شدن» پیگیری می کند.

پاسخ گفت و گو کنید:

وجه غالب هر مرحله در مرحله دیگر وجود دارد و بین سه وجه غالب (اقتصادی، نظامی و فرهنگی) هر کدام از مراحل استعمار پیوستگی وجود دارد. مثلاً در استعمار قدیم به جز ابزارهای نظامی توسط استعمار انگلیس در سرزمین مستعمره هند، از سلطه فرهنگی، تسلط زبان انگلیسی هم استفاده می کردند.

★ مفاهیمی چون **تهاجم فرهنگی**، **شیخون فرهنگی** و **تاتوی فرهنگی** متعلق به استعمار فرانو است.

نوع استعمار	هدف	شیوه و ابزار	حضور استعمارگران و مجریان
استعمار قدیم	غلبه نظامی و سیاسی	حمله مستقیم نظامی به کشور های ضعیف	استعمارگران و مجریان آشکار
استعمار نو	کنترل سیاست و بازار کشورها (اقتصادی)	- استفاده از مجریان بومی و داخلی کشورهای مستعمره - استفاده از کودتای نظامی - استفاده از نهادها و سازمان های اقتصادی و سیاسی بین المللی	استعمارگران پنهان مجریان آشکار
استعمار فرانو	ترویج باور ها و ارزش های فرهنگ غرب (فرهنگی)	استفاده از ابزار های فرهنگی و علمی (رسانه ها و فناوری اطلاعات)	استعمارگران پنهان مجریان پنهان





دین اسلام بعنوان یک فرهنگ جهانی (اسلام: دین یک عصر و نسل خاص نیست. اسلام: خصلتی جهانی دارد)

ویژگی های دین اسلام :

الف) اصول اعتقادی و ارزش های دین اسلام: اصول و ارزش های ثابتی است که همه انبیاء در طول تاریخ برای تبلیغ و ترویج آن مبعوث شده اند.

ب) اصول و ارزش های دین اسلام : مطابق با نظام آفرینش و موافق با فطرت انسانها هستند. بنابراین: عقاید و ارزش های اسلامی: به قوم و گروه خاصی تعلق ندارد، بلکه خصلتی جهانی دارند. (بعنوان مثال: توحید بعنوان یکی از عقاید اسلامی: حکایت از خداوند واحدی دارد که خدای قوم و قبیله خاصی نیست؛ بلکه خداوند همه انسانها و همه جهان ها است).

ج) انسان در دیدگاه اسلام: موجودی مختار، مسئول، متعهد و دارای فطرتی الهی و خلیفه خداوند در زمین است. سعادت و عزت انسان در تقرب و نزدیک شدن به خداوند و رسیدن به مقام خلافت الهی و شقاوت و ذلت او در نسیان و فراموشی حقیقت الهی خود و هزینه کردن تمامی ظرفیت ها و توانمندی های الهی خود برای زندگی محدود این جهان است. (انسان مسئول آباد کردن این جهان و موظف به پرهیز از فساد در خشکی و دریاست)

د) عقل در فرهنگ اسلامی. زیباترین و محبوب ترین مخلوق خداوند است. پیامبران برای برانگیختن عقل انسانها، اجرای عدالت و قسط، جلوگیری از چرخش ثروت در دست اغنیاء (ثروتمندان) و برای آزادسازی مستضعفان از حاکمیت مستکبران، مبعوث شده اند. اسلام: مسلمانان را موظف به تلاش برای آزادی مستضعفان می داند و پیروزی مستضعفان بر مستکبران و حاکمیت دین حق را به همه بشریت نوید (مژده) می دهد.

مراحل گسترش فرهنگ اسلامی

عقاید و ارزش های اسلامی با پذیرش انسانها به عرصه فرهنگ بشری راه می یابند.

مراحل گسترش فرهنگ اسلامی :

الف) عصر نبوی: ویژگی های عصر نبوی :

- ✓ آغاز نبوت (پیامبری) پیامبر اسلام (خداوند متعال: پیامبر خود را برای تبلیغ توحید و فرهنگی اسلامی در جامعه بشری برانگیخت)
- ✓ تشکیل حکومت اسلامی توسط پیامبر اسلام پس از ۱۳ سال دعوت و مقاومت در برابر فشارهای نظام قبیله ای عرب.
- ✓ از بین بردن موانع پیش روی اسلام در شبه جزیره عربستان: در طی ۱۰ سال حکومت اسلامی (در سال نهم هجرت: گروه های مختلف برای پذیرش اسلام از سراسر شبه جزیره عربستان به مدینه آمدند)

نکته: شبه جزیره عربستان قبل از ظهور اسلام: فرهنگ جاهلی و قبیله ای داشت. شمال غرب جزیره، تحت نفوذ و سلطه امپراتوری روم و جنوب شرقی آن تحت تأثیر و سلطه شاهنشاهی ایران بود.

ب) دوران خلافت: (این دوران از زمان رحلت پیامبر (ص) آغاز شد و در طول خلافت اموی، عباسی و عثمانی ادامه یافت).

نکته: در دوران خلافت: ارزش ها، هنجارها و رفتارهای قبیله ای و جاهلی عرب دوباره نمایان شد و بتدریج جامعه اسلامی را در چارچوب مناسبات قبیله ای و عشیره ای سامان بخشید.





ارزشها، هنجارها و رفتارهای قبیله ای و جاهلی عرب در عصر نبوی تا فتح مکه، ابتدا آشکارا در برابر اسلام مقاومت کرده و سپس در پوشش نفاق (ریا و ظاهرسازی) خزیده بود. در دوران خلافت به محض مهیا شدن شرایط؛ همین ویژگی های جاهلی عرب مجدداً ظاهر شد. (مکان هایی مانند: مسجد جامع سامراء در دوره خلافت عباسیان / مسجد آموی در دمشق در دوره خلافت امویان / کاخ دلمه باغچه در استانبول ترکیه در دوره خلافت عثمانی ها که در ساخت آن ۱۴ تن ورقه طلا بکار رفته است. نمونه هایی از ظاهر شدن ارزش ها و رفتارهای قبیله ای و جاهلی عرب محسوب می شوند. پناهایی که نماد تجمل گرایی / نابرابری اجتماعی / ... است.)

الف) مقاومت آشکار در برابر اسلام (از آغاز نبوت پیامبر(ص) تا فتح مکه)

وضعیت ارزش ها و رفتارهای قبیله ای و جاهلی عرب،

ب) خزیدن در پوشش نفاق و ظاهرسازی (پس از فتح مکه و تشکیل حکومت در عصر نبوی):

اسلامی توسط پیامبر(ص))

وضعیت ارزش ها و رفتارهای قبیله ای و جاهلی عرب در دوران خلافت

نمایان شدن دوباره و ساماندهی جامعه اسلامی در چارچوب مناسبات قبیله ای و عشیره ای

وضعیت عقاید و ارزش های جهانی دین اسلام در دوران خلافت:

در دوران خلافت: عقاید و ارزش های جهانی دین اسلام؛ فارغ از عملکرد قدرت های سیاسی و با تلاش عالمان مسلمان؛ از مرزهای جغرافیایی و سیاسی جوامع مختلف عبور کرده و بر قدرت های سیاسی آن جوامع، تأثیر گذارد.

فرهنگ اسلامی بدلیل قدرت و غنای خود، گروه های مهاجم بیگانه را نیز در درون خود هضم و جذب می کرد و دستکم آنان را ناچار می ساخت تا برای استمرار و بقای خود، در ظاهر از مفاهیم و ارزش های اسلامی استفاده کنند. البته این در حالی است که: غلبه و استیلای قدرت هایی چون: سلجوقیان، خوارزمشاهیان، مغولان، عثمانی و ... که در چارچوب فرهنگ قومی و قبیله ای رفتار می کردند نیز مانع از آن می شد تا ظرفیت های فرهنگ اسلامی و ارزش های اجتماعی آن بطور کامل آشکار شود.

الف) عبور از مرزهای سیاسی و جغرافیای جوامع مختلف (با تلاش عالمان دینی)

ب) هضم و جذب گروه های مهاجم در درون خود (بدلیل قدرت و غنای بالای خود)

ج) فقدان آشکار شدن کامل ظرفیت ها و توانایی ها (بدلیل استیلای گروه های مهاجم)

وضعیت عقاید و ارزش های جهانی دین اسلام

در دوران خلافت

ج) دوران استعمار

در دوره استعمار: دوات های استعماری غربی؛ بخش های مختلف جوامع اسلامی را تحت نفوذ و سلطه سیاسی خود درآوردند و قدرت نظامی و صنعتی آنان، بیشتر رجال سیاسی و دولتمردان اسلامی را مقهور و مجذوب خود می ساخت.

در دوره استعمار: قدرت سیاسی جوامع اسلامی، از استبداد ایلی و قومی به استبداد استعماری تبدیل شد.

قدرت سیاسی جوامع اسلامی تا قبل از استعمار ریشه در مناسبات قومی و قبیله ای داشت. اما در دوره استعمار از طریق سازش با دولت های غربی با قدرت استعمارگران پیوند خورد.

تفاوت راهبردی (استراتژیک) میان استبداد ایلی و قومی و استبداد استعماری:





استبداد ایلی و قومی به رغم هویت غیراسلامی خود، بدلیل اینکه پشتوانه ای خارج از جهان اسلام نداشت: از رویارویی مستقیم با فرهنگ توانمند اسلامی دوری می گزید و تلاش می کرد با رعایت ظواهر اسلامی، ظاهر دینی خود را حفظ کند. اما استبداد استعماری بدلیل اینکه در سایه قدرت و سلطه جهان غرب عمل می کرد، در جهت گسترش نیازهای اقتصادی و فرهنگی جهان غرب، چاره ای جز حذف مظاهر فرهنگ اسلامی نداشت. (حذف مظاهر فرهنگ اسلامی با هدف تأمین منافع اقتصادی و فرهنگی جهان غرب).

توضیح بیشتر:

در دوران خلافت (آمویان/عباسیان/عثمانی ها) شیوه حکومت در جوامع اسلامی بصورت استبداد ایلی و قومی همراه با ظاهرسازی اسلامی بود اما در دوران استعمار، شیوه حکومت در جوامع اسلامی بصورت استبداد استعماری همراه با حذف مظاهر فرهنگ اسلامی بود.

استبداد ایلی و قومی: ریشه در مناسبات قومی و قبیله ای دارد و برای حفظ قدرت: ظاهر دینی خود را حفظ می کند.

استبداد استعماری: ریشه در پیوند با دولت استعماری دارد (ریشه در حمایت و پشتیبانی دولت استعماری دارد) و برای حفظ قدرت: و در جهت تأمین نیازهای اقتصادی و فرهنگی دولت استعماری: مظاهر فرهنگ اسلامی را حذف می کند.

مثال از استبداد ایلی و قومی: ناصرالدین شاه قاجار که برای حفظ ظاهر دینی، دستور ساخت بنای تکیه دولت در تهران را داد (تکیه دولت، بنایی بود برای برگزاری مراسم عاشورا و اجرای تعزیه)

مثال از استبداد استعماری: رضا شاه که در تاریخ ۱۷ دیماه ۱۳۱۴ دستور منع استفاده از چادر، روبنده و روسری برای زنان و دختران را صادر کرد.

د) عصر بیداری اسلامی:

در مقابل نفوذ و سلطه فرهنگ غرب: مقاومت هایی صورت گرفت که ریشه در فرهنگ اسلامی داشت. متفکران جهان اسلام، خطرات سلطه فرهنگ غرب بر جوامع اسلامی و فراموشی فرهنگ و هویت اسلامی را گوشزد می کردند. شخصیت های برجسته ای چون سید جمال الدین اسدآبادی و امام موسی صدر از پیشگامان بیداری اسلامی محسوب می شوند.

نقش انقلاب اسلامی ایران در بیداری جوامع اسلامی (گشودن مرحله جدیدی در گسترش فرهنگ جهانی اسلام)

انقلاب اسلامی ایران: نقطه عطفی در بازگشت به فرهنگ اسلامی در جهان اسلام است. بسیاری از نخبگان کشورهای اسلامی تا قبل از انقلاب اسلامی ایران: برای مقابله با سلطه استعمار، از مکاتب و روش های غربی مانند: ناسیونالیسم (ملی گرایی) یا مارکسیسم استفاده می کردند. این مکاتب هم وحدت امت اسلامی را مخدوش می کردند و هم مورد حمایت مسلمانان واقعی قرار نمی گرفتند.

امت اسلامی با الهام از انقلاب اسلامی و بازگشت به سوی هویت الهی خود، مرحله جدیدی را در گسترش فرهنگ جهانی اسلام رقم می زند.





خلافت امویان: (۴۱-۱۳۲) قمری (۶۶۱-۷۵۰) میلادی. اولین حکومت در اسلام که خلفای آن بطور موروثی همانند شاهان حکومت می کردند. پایتخت این خلافت در دمشق بود و اوج گسترش آن در زمان هشام بن عبدالملک (از شرق تا اطراف چین و از غرب تا فرانسه) بود. امویان به مدت ۹۱ سال: خلافت (حکومت) کردند.

خلافت عباسیان: (۷۵۰-۱۲۵۸) میلادی. بنیانگذار این خلافت خود را از نوادگان عباس بن عبدالمطلب می خواند. به همین دلیل به عباسیان معروف شدند. این خلافت بدنبال جنبش سیاه جامگان به رهبری ابومسلم خراسانی تأسیس شد. پایتخت این خلافت به ترتیب کوفه - بغداد و سامراء بود. اولین خلیفه عباسی: عبدالله بن محمد (سفاح) بود و آخرین خلیفه: متوکل سوم بود. عباسیان به مدت ۵۰۸ سال خلافت کردند.

خلافت عثمانی ها: (۱۲۹۹-۱۹۲۴) میلادی. اوج گسترش این خلافت (امپراتوری) در قرون ۱۶ و ۱۷ میلادی بویژه در زمان سلطان سلیمان قانونی بود که کل جنوب شرقی اروپا، بخش هایی از اروپای مرکزی و آسیای غربی، بخش هایی از شرق اروپا و قفقاز و قسمت های وسیعی از شما آفریقا را تحت فرمان خود در آورده بود. دوران ضعف این امپراتوری از اواخر قرن ۱۸ آغاز شد. شکست عثمانی در جنگ جهانی اول منجر به اشغال سرزمین های این امپراتوری توسط متفقین و تقسیم آنها بین خود شد. نهایتاً شورش ترک زبانان آناتولی در جنگ استقلال ترکیه: منجر به تأسیس جمهوری ترکیه شد. (امپراتوری عثمانی بمدت ۶۲۵ سال تداوم داشت)

ناسیونالیسم (Nationalism): یعنی: عشق و دلبستگی عمیق به سرزمین و فرهنگ کشور خود.

مارکسیسم (Marxism): مکتبی سیاسی و اجتماعی که توسط کارل مارکس (فیلسوف و جامعه شناس آلمانی) در اواخر قرن ۱۹ ایجاد شد. اساس این مکتب این است که: تاریخ جوامع: تاریخ مبارزه طبقاتی بوده است. در عصر حاضر مبارزه طبقاتی میان طبقه سرمایه دار و کارگر جریان دارد که تنها راه پیروزی طبقه کارگر و رهایی از نظام سرمایه داری: انقلاب طبقاتی است. (انقلاب کارگران علیه سرمایه داران)

بنای تکیه دولت: بنا یا ساختمانی بود که بدستور ناصرالدین شاه قاجار در سال ۱۲۴۸ شمسی و با الگوبرداری از بزرگترین سالن تئاتر سلطنتی انگلستان بنام: رویال آلبرت هال لندن ساخته شد.





تمثیل در علوم اجتماعی: (تشبیه پدیده های اجتماعی به پدیده های آشنا)

در علوم اجتماعی برای شناسایی و معرفی پیچیدگی ها و ظرافت های زندگی فرهنگی و اجتماعی انسانها و فهم بهتر و دقیق تر پدیده های اجتماعی: آنها را به چیزهای آشناتری تشبیه می کنند.

نمونه هایی از تمثیل در علوم اجتماعی:

- فرهنگ را می توان به یک انسان تشبیه کرد: در اینصورت: عقاید و ارزش های بنیادین همانند روح انسان و هنجارها و نمادها به مثابه جسم انسان خواهند بود.
- فرهنگ را می توان به یک ساختمان تشبیه کرد: در اینصورت: عقاید و ارزش های بنیادین همانند پی و شالوده ساختمان هستند که کل ساختمان به آن تکیه دارد.
- فرهنگ را می توان به یک درخت تشبیه کرد: در اینصورت: عقاید و ارزش های بنیادین همانند ریشه درخت آن درخت خواهند بود.

هدف از بیان تمثیل های فوق این بود که: اهمیت عقاید و ارزش های بنیادین را در شکل گیری و بقای جامعه: نشان دهیم.

نکته: عقاید و ارزش های بنیادین هر فرهنگ: عمیق ترین لایه های آن فرهنگ را تشکیل می دهند. این عقاید و ارزش های بنیادین در پاسخ به پرسش های اساسی و بنیادی انسان پدید می آیند. یعنی همان: پرسش های هستی شناسانه / انسان شناسانه / معرفت شناسانه.

هر جهان اجتماعی با توجه به پاسخ های خود به این سؤالات بنیادین: باورها و ارزش های بنیادین خود را پدید می آورد.

الف) عقاید و ارزش های هستی شناسانه (باورها و عقاید راجع به هستی)

ب) عقاید و ارزش های انسان شناسانه (باورها و عقاید راجع به انسان)

ج) عقاید و ارزش های معرفت شناسانه (باورها و عقاید راجع به شیوه دستیابی به معرفت(دانش))

فرهنگ غرب:

اروپا در ۵ قرن اخیر(۵۰۰ سال اخیر) کانون شکل گیری فرهنگ جدیدی است که بنام **فرهنگ غرب** معروف است. فرهنگ غرب نیز مانند هر فرهنگی از لایه های عمیق (باورها و ارزش های بنیادین) و لایه های سطحی (هنجارها، رفتارها و نمادها) تشکیل می شود. که لایه های سطحی از لایه های عمیق ریشه می گیرند.

باورها و ارزش های بنیادین فرهنگ غرب:

- ✓ سکولاریسم (Secularism): دربردارنده باورها و ارزش های هستی شناسانه
- ✓ اومانیسم (Humanism): دربردارنده باورها و ارزش های انسان شناسانه
- ✓ روشنگری (Enlightenment): دربردارنده باورها و ارزش های معرفت شناسانه

سکولاریسم: (جهان بینی فرهنگ غرب یا تصور آن از جهان هستی)

فرهنگ غرب با مفهوم سکولاریسم به سؤالات هستی شناسانه انسان پاسخ می گوید.





سکولاریسم به معنای رویکرد دنیوی و این جهانی به هستی است. در این رویکرد همه ظرفیت های انسان: در جهت آرمان ها و اهداف دنیوی و این جهانی بکار برده می شود. بدین ترتیب ابعاد معنوی انسان و جهان به فراموشی سپرده می شود یا بصورت گزینشی در خدمت اهداف و نیازهای دنیوی قرار می گیرد.

بدین ترتیب سکولاریسم به معنای توجه به ابعاد مادی هستی و بی توجهی به ابعاد غیرمادی (معنوی) هستی است.

به عبارت کامل تر:

سکولاریسم یعنی: دنیاگرایی / یعنی: تقدس زدایی و افسون زدایی از جهان / یعنی: جدایی دین از حوزه دولتی و عمومی جامعه و انتقال آن به حوزه خصوصی افراد

تقدس زدایی از جهان: یعنی: در دنیا هیچ پدیده مقدسی وجود ندارد. هر چه هست دنیوی و این جهانی است.

افسون زدایی از جهان: یعنی: در دنیا هیچ چیز رازآلود، نامرئی و مافوق طبیعی وجود ندارد که دنیا را اداره کند بلکه دنیا با قواعد علمی و مادی اداره می شود.

انواع سکولاریسم:

الف) سکولاریسم آشکار: شامل فلسفه ها و باورهایی که آشکارا و به صراحت: ابعاد غیرمادی (معنوی) جهان هستی را انکار می کنند. (سکولاریسم آشکار: انکار یا بی توجهی به باورهای معنوی)

ب) سکولاریسم پنهان: شامل فلسفه ها و باورهایی است که ابعاد معنوی هستی را نقی نمی کنند؛ بلکه بخش هایی از باورهای معنوی و دینی را در خدمت نظام دنیوی و این جهانی قرار می دهند و از توجه یا عمل به بخش های دیگر باورهای معنوی: سرپا می زنند. (سکولاریسم پنهان: توجه به برخی باورهای معنوی با اهداف دنیوی و با تفسیر و توجیه های دنیوی)

مثال: استفاده از کلیساها در غرب با هدف افزایش همدلی و انسجام اجتماعی میان مردم / یا بهره گیری از پاپ (مرجع مذهبی مسیحیان) برای حل برخی مسائل سیاسی (بطور کلی از پاپ و کلیسا برای اهداف دنیوی بهره برده می شود).

مثال: مطابقت دادن حرکات نماز با حرکات ورزشی و بیان مفید بودن آن برای سلامت بدن / توجه دنیوی از روزه و بیان مزایای روزه داری برای سلامت بدن / توجه دنیوی نماز جماعت و بیان مزایای آن برای افزایش همدلی و انسجام مؤمنان (توجه و تفسیر دنیوی از باورها و رفتارهای دینی).

پروتستانتیسم (Protestantism): (محمول سکولاریسم پنهان)

سکولاریسم پنهان یا رویکرد گزینشی جهان غرب به ابعاد معنوی (تفسیر دنیوی و مادی از باورهای دینی و معنوی) سبب پیدایش و رشد برخی نهضت های جدید دینی شده است که از آن با عنوان پروتستانتیسم یاد می شود.

پروتستانتیسم: عنوان جنبش اصلاح دینی در قرن شانزدهم در اروپا و بویژه در آلمان: به رهبری مارتین لوتر (کشیش آلمانی) است. جنبش پروتستانتیسم در اعتراض به کلیسای کاتولیک روم ظهور یافت. اصطلاح پروتستان در زبان فرانسه به معنای معترض سرسخت است. پروتستانتیسم امروزه یکی از شاخه های مهم دین مسیحیت بشمار می رود.

مقایسه فرهنگ سکولار با فرهنگ معنوی و دینی:

در فرهنگ دینی و معنوی: آبادی دنیا هدف مستقلی نیست، بلکه خود وسیله ای است که در خدمت اهداف معنوی قرار می گیرد. اگر افرادی که درون فرهنگ دینی زندگی می کنند: دنیا را هدف مستقل برتر خود قرار داده باشند، از آشکار کردن آن





پرهیز کرده و رفتار دنیوی خود را توجیه دینی می کنند. (مثال: فردی که در یک جامعه مذهبی: در خانه چند میلیاردی زندگی می کند اما با پوشش ساده و مذهبی: ظاهر به دینداری می کند)

در فرهنگ سکولار: سکولاریسم یا دنیاگرایی به صورت جهان بینی غالب در آمده است و آبادی دنیا هدف برتر و مستقلى به شمار می رود. در این فرهنگ: دینداران به ناگزیر هنجارها و رفتارهای دینی خود را توجیه دنیوی و این جهانی می کنند. (کسی که در غرب با عشق و علاقه معنوی روزه می گیرد و نماز می خواند اما به دیگران می گوید که برای سلامتی جسم و روحش این کارها را می کند).

اومانیسم (Humanism): (انسان شناسی فرهنگ غرب یا تصور آن از انسان):

فرهنگ غرب با مفهوم اومانیسم به سوالات انسان شناسانه انسانها پاسخ می گوید.

اومانیسم: مهم ترین ویژگی انسان شناختی فرهنگ معاصر غرب است و به معنای اصالت انسان دنیوی و این جهانی است.

به عبارت جامع تر:

اومانیسم: یعنی: انسان گرایی / انسان مداری / انسان سالاری / یعنی: تکرش دنیوی و این جهانی به انسان بعنوان موجودی که مستقل از خداوند: توان تصرف در دیگر موجودات را دارد.

نکته: اومانیسم از نتایج منطقی سکولاریسم است. (انسان بخشی از جهان هستی است و لذا انسان شناسی هر فرهنگی متناسب با هستی شناسی آن فرهنگ شکل می گیرد).

ظهور و بروز اومانیسم در ابعاد مختلف فرهنگ غرب:

ظهور اومانیسم در عرصه هنر:

هنر مدرن بر مبنای اندیشه اومانیستی: بر بُعد جسمانی و زیبایی های بدنی انسان تمرکز می کند. این در حالی است که در هنر قرون وسطی بر بُعد معنوی و آسمانی انسان تأکید می شد و نقاشان چهره پیامبران و... را در هاله ای از قداست ترسیم می کردند.

ظهور اومانیسم در عرصه ادبیات:

در ادبیات مدرن: بر مبنای اندیشه اومانیستی: به سلوک های معنوی و مکاشفات و مشاهدات الهی انسان توجهی نمی شود بلکه به حالات روانی آدمیان در زندگی روزمره دنیوی پرداخته می شود. به همین دلیل: زمان در فرهنگ غرب: بیشترین اهمیت را پیدا می کند.

ظهور اومانیسم در عرصه حقوق:

حقوق بشر (انسانها) بر مبنای اندیشه اومانیستی: صورتی دنیوی و این جهانی دارد و صرفاً بر اساس خواسته ها، عادت ها و تمایلات طبیعی انسانها: شکل می گیرد. در حالیکه حقوق انسان در فرهنگ دینی: مبتنی بر فطرت الهی انسان است و صورت معنوی و آسمانی دارد.

مقایسه فرهنگ اومانیستی با فرهنگ اسلامی:

بر اساس فرهنگ اسلامی: یک وجود مقدس و متعالی (خداوند سبحان) در کانون هستی است که هیچ موجودی در مقابل آن نمی تواند اصالت داشته باشد و همه موجودات از جمله انسان: آیات و نشانه های او خواهند بود. در این فرهنگ: انسان برترین آیت و نشانه خداوند و خلیفه او در زمین است و به همین دلیل بر موجودات دیگر برتری دارد. بر اساس آیات قرآن کریم: انسان هنگامی به خلافت و کرامت دست می یابد که به ابعاد دنیوی و این جهانی خود محدود نشود و هر چه می تواند به خدا نزدیک تر شود. اگر انسان به ابعاد دنیوی خود محدود بماند: گمراه می شود و حیاتی حیوانی یا پست تر از آن خواهد داشت. در فرهنگ دینی: حقوق انسان مبتنی بر فطرت الهی انسان است.





پراساس فرهنگ اومانیستی: انسان در مفهوم انسان دنیوی در کانون هستی است و اصالت دارد. در این فرهنگ: نگاه توحیدی به انسان وجود ندارد، انسان صرفاً این جهانی است که مستقل از خدا؛ اجازه هر گونه تصرفی را در دیگر موجودات دارد.

در فرهنگ اومانیستی: حقوق انسان که به حقوق بشر تعبیر می شود: صرفاً بر اساس خواسته ها، عادات و تمایلات طبیعی انسان شکل می گیرد. انسان مدرن در فرهنگ اومانیستی: خواسته های دنیوی و این جهانی خود را بدون آنکه نیازی به توجیه الهی و آسمانی داشته باشد به رسمیت می شناسد.

وضعیت افرادی که درون فرهنگی دینی هستند اما هواهای نفسانی خود را دنبال می کنند:

این افراد هواهای نفسانی خود را بصورت آشکار و رسمی اظهار نمی کنند؛ بلکه نفس پرستی خویش را در قالب مفاهیم دینی؛ پنهان می کنند. مثال: فرعون؛ از خواسته های نفسانی خود پیروی می کرد و از دیگران می خواست از او پیروی کنند. او ناگزیر بود خود را در زمره خدایان معرفی کند تا بتواند موقعیت و رفتار ظالمانه خود را توجیه نماید و می گفت: من پروردگار بزرگ شما هستم.

روشنگری: (Enlightenment) (معرفت شناسی فرهنگ غرب یا تصور آن از معرفت):

فرهنگ غرب با مفهوم روشنگری به سوالات معرفت شناسانه انسانها پاسخ می دهد.

به عبارت دیگر: روشنگری: مهمترین ویژگی معرفت شناختی فرهنگ معاصر غرب است.

روشنگری: راه شناخت حقیقت و موانع شناخت آن را معرفی می کند.

روشنگری در دو معنای عام و خاص:

الف) روشنگری در معنای عام: روشنگری پدیده ای مدرن و مربوط به فرهنگ معاصر غرب نیست. انبیای الهی از دیرباز برای روشنگری و از بین بردن موانعی آمده اند که راه را بر حقیقت بسته اند.

در فرهنگ دینی اسلام: روشهای شناخت حقیقت عبارتند از: عقل - وحی - تجربه

روشنگری در این معنا: هنگامی که با هستی شناسی و انسان شناسی دینی همراه باشد، با استفاده از عقل، وحی و تجربه: تفسیری دینی از انسان و جهان ارائه می کند.

انواع شناخت:

- **شناخت حسی - تجربی:** مناسب برای شناخت پدیده های محسوس مانند: پدیده های طبیعی است. انسان اینگونه پدیده ها را از راه مشاهده و حس (دیدن / شنیدن / لمس کردن و...) می شناسد.
- **شناخت عقلی:** مناسب برای شناخت امور غیرطبیعی مانند: فضا یا ریاضی، قوانین فلسفی، قوانین علمی و... است. انسان اینگونه امورات را به کمک عقل و استدلال عقلی می شناسد.
- **شناخت شهودی:** مناسب برای شناخت حالات عاطفی و روحی و روانی. مانند: پی بردن به غم و شادی درون خود یا محبت و نفرت نسبت به دیگران و... انسان اینگونه امورات را از طریق شناخت شهودی می شناسد. (شناخت شهودی: انواع و مراتبی دارد. وحی نوع خاصی از شناخت شهودی است که خداوند برای انسان ها به پیامبران اعطا کرده است. وحی الهی: انسان را به استفاده از عقل فرامی خواند و به حس نیز بعنوان یکی از ابزارهای شناخت توجه می کند.

ب) روشنگری در معنای خاص: بر مبنای معرفت شناسی پذیرفته شده در فرهنگ غرب می باشد. روشنگری در این معنا: روشی از معرفت و شناخت است که با سکولاریسم و اومانیسم همراه شده است. **روشنگری در این معنا: وحی و شهود را در**





شناخت حقیقت نامعتبر دانسته و کنار می گذارد. (این روش معرفتی و شناختی؛ در بیش از ۴۰۰ سال از فرهنگ جدید غرب؛ صورت های مختلفی یافته است که وجه مشترک همه آنها کنار گذاردن وحی و شهود در شناخت حقیقت است).

خط سیر روشنگری در معنای خاص:

✓ **روشنگری در سده های ۱۸ و ۱۷:** عمدتاً رویکردی عقل گرایانه داشت. روشنگری با رویکرد دنیوی؛ هنگامی که با شناخت عقلی همراه باشد، به دلیل اینکه وحی را نمی پذیرد، به دئیسم (Deism) منجر می شود.

دئیسم: یعنی: دین بدون شریعت و بدون مذهب / اعتقاد به خدایی که هیچ برنامه ای برای هدایت و سعادت بشر ندارد. (دئیست ها: کسانی هستند که به خدا ایمان دارند اما به هیچکدام از ادیان و مذاهب تعلق ندارند).

روشنگری در سده های ۲۰ و ۱۹: عمدتاً صورتی حس گرایانه پیدا کرد. وقتی روشنگری به شناخت حسی - تجربی محدود شود، نوعی علم تجربی سکولار (دنیا گرا و غیر دینی) پدید می آورد. این نوع علم؛ توانایی داوری درباره ارزش ها و آرمان های انسانی را ندارد و صرفاً بصورت دانش ابزاری در خدمت اهداف دنیوی انسان قرار می گیرد. (انجام آزمایشات مرکبار روی انسانها نمادی از غلبه این نوع روشنگری (روش حسی - تجربی) است). (روش حسی و تجربی انسان ها را موجوداتی خالی از ارزش ها و آرمان های ذاتی و معنوی می داند).

دانش ابزاری: دانشی که صرفاً وسیله و ابزار رسیدن به اهداف دنیوی است. دانشی که بدنبال بهترین روش ها و ابزارها برای اهداف دنیوی است. این دانش توانایی ارزیابی ارزش ها و اهداف انسانی را ندارد.

روشنگری در پایان قران ۲۰: در این دوره فرهنگ غرب با افول حس گرایی، گرفتار بحران معرفت شناختی شده است. در بحران معرفت شناختی؛ امکان تشخیص درست یا غلط بودن باورها و اندیشه ها و خوب یا بد بودن هنجارها و رفتارها از انسان سلب می شود.

روشنگری		
دوره زمانی	ویژگی	پیامد
قرون ۱۸ و ۱۷	عقل گرایی / نفی وحی	دئیسم
قرون ۱۹ و ۲۰	حس گرایی / نفی عقل و وحی	دانش ابزاری
پایان قرن ۲۰	افول تجربه گرایی / نفی تجربه / نفی عقل و وحی	بحران معرفتی





سؤال اصلی در این درس:

فرهنگ معاصر غرب، چه پیشینه ای دارد و چه مراحل و دوره هایی را سپری نموده است؟ چه افراد، گروه ها، سازمان ها، و نهادهایی در شکل گیری آن دخیل بوده اند؟

تاریخ فرهنگ غرب به چهار دوره تقسیم می شود:

الف) دوران یونان و روم باستان

ب) دوران قرون وسطی

ج) دوران رنسانس

ج) دوران غرب جدید (دوره مدرن)

توضیحاتی راجع به دوران های ۴ گانه

الف) دوران یونان و روم باستان: فرهنگ یونان و روم باستان؛ فرهنگ اساطیری بود. در این فرهنگ اساطیری؛ نگاه توحیدی به جهان هستی وجود نداشت و خداوندگاران متکثر (گوناگون) پرستیده می شدند. (فرهنگی که به خداوندگاران مختلف در طبیعت پاور داشته و پدیده های طبیعی را راز آلود و پر از سحر و افسون می دانست. مثلند: خداوندگار باران / خداوندگار جنگل و ...)

ب) دوران قرون وسطی: فرهنگ قرون وسطی؛ فرهنگ دینی مسیحیت بود که با دعوت به توحید شکل می گرفت. طی قرون وسطی؛ آباء کلیسا (پدران کلیسا: متکلمان برجسته مسیحی به این عنوان شناخته می شدند). به رغم آنکه از شعارها و مفاهیم معنوی و توحیدی استفاده می کردند؛ اما در عمل با رویکرد دنیوی خود؛ نوعی دنیاگرایی و سکولاریسم عملی را دنبال می کردند. آنها به نام خداوند، انسانها را به بندگی می گرفتند و همچنین به بهانه ایمان و وحی؛ عقل را از اعتبار می انداختند. (زوال انسانیت و عقلانیت به بهانه ایمان؛ شاخص اصلی این دوره است).

ج) دوران رنسانس: رنسانس به معنای تجدید حیات (نو شدن زندگی) و تولد دوباره است و دوره تاریخی قرن ۱۴ تا ۱۶ میلادی را شامل می شود. دلیل نام گذاری این دوره به رنسانس؛ این است که غرب در این زمان به فرهنگ یونان و روم باستان، بازگشت.

ویژگی های دوران رنسانس:

- ✓ فرو ریختن اقتدار کلیسا و بروز و ظهور پادشاهان و قدرت های محلی؛ بعنوان رقیبان دنیاطلب (سکولار) در مقابل کلیسا. (جنگ های صلیبی و فتح قسطنطنیه (استانبول امروزی) توسط مسلمانان؛ زمینه های فرو ریختن اقتدار کلیسا را فراهم کرد).
- ✓ انکار دخالت دین در امور دنیوی و آغاز حرکتی در جهت سکولاریسم آشکار توسط پادشاهان و قدرت های محلی؛ (پادشاهان و قدرت های محلی؛ بدلیل رویکرد دنیوی خود و برای حذف کلیسا؛ بجای آنکه عملکرد آباء کلیسا را مورد انتقاد قرار دهند؛ بتدریج دخالت دین در امور دنیوی را انکار کردند و حرکتی دنیوی (سکولار) را آغاز کردند که حتی بدنبال توجیه دینی و معنوی خود نیز نبود).
- ✓ بروز و ظهور سکولاریسم آشکار و نظری توسط پادشاهان و قدرت های محلی؛ در مقابل سکولاریسم پنهان و عملی قرون وسطی
- ✓ آشکار شدن رویکرد دنیوی به جهان (سکولاریسم آشکار)؛ در سطح هنر، اقتصاد، سیاست و حتی در قالب حرکت های اعتراضی آمییز مذهبی (هنرمندان دوره رنسانس با بازگشت به هنر یونان، به ابعاد جسمانی و دنیوی انسان اهمیت دادند).





- ✓ بسط و گسترش ابعاد دنیوی و حذف پوشش دینی از جهان هستی و بازگشت به فرهنگ یونان و روم باستان. (این بازگشت در جهت پذیرش فرهنگ اساطیری - باستانی نبود بلکه برای عبور از مسیحیت و پذیرش تفسیر غیر توحیدی فرهنگ یونان و روم باستان از جهان هستی بود)
- ✓ فراهم شدن عبور از اقتصاد کشاورزی ارباب رعیتی بواسطه رشد تجارت و کشف امریکا و بالا گرفتن تب طلا.
- ✓ پیدایش پروتستانتیسم یا حرکت های اعتراض آمیز مذهبی در مقابل کلیسا (حرکت های اعتراض آمیز مذهبی با عنوان پروتستانتیسم شناخته می شوند). (شاهزادگان اروپایی در رقابت خود با کلیسا از حرکات های اعتراض آمیز کشیش هایی حمایت کردند که پیوند خود را با پاپ قطع می کردند)

حرکت های اعتراض آمیز مذهبی به دو بخش تقسیم می شد:

الف) حرکت های نوع اول: این حرکت های اعتراض آمیز مذهبی تنها با قدرت پاپ مخالفت داشتند و با جریان دنیاگرا (سکولار) تقابل نداشتند. این حرکت ها با حمایت قدرت های محلی توانستند بخشی از اروپای مسیحی را از تسلط کلیسا خارج سازند.

ب) حرکت های نوع دوم: این حرکت های اعتراض آمیز مذهبی بر خلاف حرکت های نوع اول با جریان دنیاگرا (سکولار) تقابل داشتند و مورد هجوم کاتولیک ها و دیگر پروتستان ها قرار گرفتند و امکان گسترش نیافتند. (مثال: آناپاتیست ها: گروهی از پروتستان هایی بودند که به مخالفت با جریان های دنیاگرایانه ای پرداختند که از دوران رنسانس پدید آمده بود. این گروه با تحولات اجتماعی بعدی جهان غرب همراهی نکردند. بخشی از آنها که امروزه با عنوان آمیش ها شناخته می شوند. از قرن ۱۶ میلادی تا به امروز شیوه زندگی خود را تغییر نداده اند. تاریخ اروپا شاهد کشتار آناپاتیست ها توسط مسیحیان کاتولیک و دیگر پروتستان ها بوده است و امروزه تنها گروه های محدودی از آنها وجود دارد).

پیامدهای تحریفات دوگانه در دین مسیحیت: (تعریف دینی: یعنی خارج شدن باورهای دینی از مسیر توحیدی شان)

مسیحیت بعنوان یک دین توحیدی در جریان مقابله با فرهنگ اساطیری یونان و روم باستان (غفلت از نگاه توحیدی به هستی و پرستش خداوندگاران منکثر) موفقیت هایی بدست آورد. اما تحریفاتی که در مسیحیت رخ داد: به دو پیامد ذیل منجر شد.

الف) پیامدهایی در سطح اندیشه و نظر: مسیحیت آمیخته با رویکردهای اساطیری شد و با قبول تثلیث: از ابعاد عقلانی توحید دور ماند. (تثلیث: یک باور مسیحی است که با تأکید کنستانتین (امپراتور روم) در دومین شورای کلیسای جهانی رسمیت یافت. بنابر تثلیث: خداوند، عیسی (ع) و روح القدس: با آنکه سه شخص اند، اما یک ذات و جوهر دارند. تثلیث در اصل: اعتقاد به خدا بودن عیسی (ع) است. اعتقادی است که عیسی (ع) را هم ذات با خدا می داند).

باور به تثلیث: باوری نبود که عقل آنرا بپذیرد. این مسئله کلیسا را به سمت تقابل میان عقل و ایمان سوق داد. در حالیکه به گفته مورخان: اعتقاد به تثلیث هرگز در کتاب مقدس (انجیل): آشکارا بیان نشده و در تعلیمات عیسی (ع) نیز وجود نداشته است.

ب) پیامدهایی در سطح زندگی و عمل: مسیحیان و آباء کلیسا (پدران کلیسا: متکلمان برجسته مسیحی به این عنوان شناخته می شدند). در تعامل با فرهنگ امپراتوری روم: بسوی نوعی دنیاگرایی (سکولاریسم) گام برداشتند. کلیسا در این مرحله عملکرد دنیوی خود را در پوشش معنوی و دینی: توجیه می کرد (سکولاریسم پنهان).

فرایند تکوین یا چگونگی شکل گیری فلسفه روشنگری در فرهنگ جدید غرب:

فلسفه روشنگری چگونه در تاریخ فرهنگ غرب گسترش پیدا کرد؟ فیلسوفان روشنگری (مانند: دکارت/ روسو/ دیدرو) چه نقشی در شکل گیری فرهنگ مدرن ایفا کردند؟





فرهنگ جدید غرب با پیدایش فلسفه های روشنگری آغاز می شود. زیرا: از طریق این فلسفه ای روشنگری بود که: رویکرد سکولار و دنیوی؛ عمیق ترین لایه های فرهنگ غرب را تسخیر کرد و سکولاریسم در باورهای بنیادین فرهنگ غرب نهادینه ساخت.

مقایسه پروتستانتیسم و روشنگری در گسترش رویکرد سکولار و دنیوی در جهان غرب:

پروتستانتیسم بواسطه هنر و تفاسیر پروتستانی از دین: رویکرد سکولار و دنیوی را در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگ عمومی در جهان غرب: گسترش داد... اما... روشنگری یا همان فلسفه های روشنگری: رویکرد سکولار و دنیوی را تا عمیق ترین لایه های فرهنگ غرب گسترش داده و سکولاریسم را در باورهای بنیادین فرهنگ غرب: نهادینه کرد

بطور خلاصه:

پروتستانتیسم موجب گسترش سکولاریسم در عرصه عملی و نظری (لایه های سطحی) فرهنگ غرب شد... (به عبارت دیگر باعث گسترش سکولاریسم در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگی عمومی یا در عرصه هنجارها و نمادها شد) مثال: ژان کالون و مارتن لوتر از اصلاح گران دینی که با تفاسیر پروتستانی از دین: در گسترش فرهنگ سکولار در فرهنگ عمومی جهان غرب نقش داشتند.

در حالیکه:

روشنگری موجب گسترش سکولاریسم در سطح نظری و عمیق (لایه های بنیادین و عمیق) فرهنگ غرب گردید. (به عبارت دیگر باعث گسترش سکولاریسم در عرصه باورها و ارزش های بنیادین گردید).

روشنگری → سکولاریسم نظری (سکولاریسم در لایه های عمیق: سکولاریسم در عرصه باورها و ارزش های بنیادین)

پروتستانتیسم → سکولاریسم عملی (سکولاریسم در لایه های سطحی: سکولاریسم در عرصه زندگی اجتماعی و فرهنگ عمومی)

آثار فرهنگ جدید غرب در زندگی اجتماعی:

باورها و ارزش های بنیادین غرب: آثار خود را از طریق هنر، دین و فلسفه های جدید: بتدریج به عرصه های علم و فناوری و صنعت، اقتصاد، حقوق و سیاست آشکار کرد.

آثار فرهنگ جدید غرب (تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب) در ۴ عرصه:

الف) عرصه علم و فناوری و صنعت: علم جدید با تأثیر پذیری از باورها و ارزش های بنیادین غرب: شناخت حقیقت جهان و مسئولیت عبور انسان از ملک به ملکوت را وظیفه خود نمی دانست. بلکه این علم: بتدریج به ابزار تسلط انسان بر طبیعت تبدیل شده و از این جهت به دستاوردهای شگرفی نیز دست یافت. با غلبه این رویکرد جدید در علم: علوم تجربی در بین علوم مختلف بیشترین اهمیت را یافتند و فناوری و صنعت پیامد و رهاورد پیشرفت همین علوم تجربی بود. (در قرن ۱۸ میلادی انقلاب صنعتی از انگلستان آغاز شد و بتدریج در دیگر کشورهای اروپایی گسترش یافت).

ب) عرصه اقتصاد: اقتصاد قرون وسطی بر مدار کشاورزی و روابط اجتماعی ارباب- رعیتی بود. نظام ارباب - رعیتی در غرب که در غرب از آن با عنوان فئودالیسم یاد می شود. نوعی برده داری فراگیر و گسترده بود. زیرا کشاورزان وابسته به زمین های اربابان خود بودند و امکان جابجایی و نقل و انتقال نداشتند. اما این اقتصاد تحت تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب و با گسترش تجارت و بدنبال آن رشد صنعت: قشر جدید سرمایه داران را بوجود آورد. بدین ترتیب: اقتصاد کشاورزی فئودالی به اقتصاد صنعتی سرمایه داری متحول شد و روابط ارباب - رعیتی به روابط کارگران-سرمایه داران، تغییر یافت.





ج) عرصه حقوق بشر : تحت تأثیر باورها و ارزش های بنیادین غرب حقوق فطری - الهی انسان جای خود را به حقوق طبیعی بشر داد. حقوق طبیعی بشر، بر اساس خواسته ها و نیاز های طبیعی و این جهانی (دنیوی) انسانها، شکل می گیرد. در حالیکه حقوق فطری - الهی انسان؛ با نظر به ابعاد معنوی و دنیوی انسان و با دو ابزار معرفتی وحی و عقل شکل می گیرد.

د) عرصه سیاست : باورها و ارزش های بنیادین غرب (سکولاریسم / اومانیسم / روشنگری)؛ فرهنگی را پدید آورد که راه را برای شناخت حقیقت الهی انسان و جهان؛ فرو بست، این باورها و ارزش های بنیادین غرب؛ نظام سیاسی کاملاً سکولاری را شکل داد و لیبرالیسم اندیشه سیاسی جدیدی بود که از این رهگذر شکل گرفت.

لیبرالیسم: اندیشه سیاسی نوینی است که؛ به انسان دنیوی و این جهانی اسالت و اهمیت می دهد و خواست و اراده انسان را مبدأ قانون گذاری می داند. لیبرالیسم به معنای مباح دانستن همه امور در قیاس با خواست انسان است / لیبرالیسم به معنای آزادی انسان از همه ارزش های متعالی است که مستقل از او باشد / لیبرالیسم به معنای مبدأ بودن انسان برای همه ارزش هایی است که به خواست او شکل می گیرد.

انقلاب فرانسه : نخستین انقلاب لیبرال در جهان است. این انقلاب؛ الهام بخشی انقلاب های دیگری شد که پس از چهار دهه، سراسر اروپا را فرا گرفت. انقلاب فرانسه ؛ ریشه در حرکت های فرهنگی دوران رنسانس و اندیشه های فلسفی روشنگری و تغییرات اجتماعی مربوط به انقلاب صنعتی داشت.

پیوست. برای مطالعه دانش آموزان

جنگ های صلیبی : (۱۲۹۱ تا ۱۰۹۵) به مدت ۱۹۶ سال بطور متناوب و نه متوالی. میان مسیحیان و مسلمانان

جنگ های صلیبی : سلسله جنگ های مذهبی بود که با دعوت پاپ و با هدف بازپس گیری اورشلیم و سرزمین های مقدس از دست مسلمانان آغاز شد که البته این جنگ ها در اصل پاسخی به خواسته رهبران امپراتوری روم شرقی برای جلوگیری از پیشروی ترکان سلجوقی در آناتولی بود. صلیبیان؛ مسیحیان کاتولیکی بودند که در ابتدا موفقیت هایی بدست آوردند اما سرانجام، از سرزمین های مقدس بیرون رانده شدند.

لیبرالیسم : (آزادی گرایی) یعنی : آزادی اندیشه / بیان اندیشه و تبادل اندیشه. لیبرالیسم یعنی : آزادی انسان از قید نظارت، هدایت و نصایح دولت و آزادی انسان از آمریت (امر و نهی) هر گونه نهاد اقتدارگرا مانند دولت و ...

استقرار لیبرالیسم و آزادی انسان، از طریق کاهش قدرت دولت، اقتدار قانون، مالکیت خصوصی، تکثر گرایی و فرد گرایی حاصل می شود.

جامعه توده ای : جامعه ای است که افراد از خود شکل مشخصی ندارند، به عبارت دیگر افراد دارای فردیت نیستند. افکار، احساسات و سرنوشت افراد وابسته به یکدیگر و تحت سلطه سنت ها و آداب و رسوم جمعی است. در این جامعه، عواطف بجای عقلانیت در روابط اجتماعی حکفرماست و هم رنگی کورگورانه یا جماعت و اقتدار ناآگاهانه به جمع، از ویژگی های برجسته این جامعه است. (جامعه توده ای همانند توده های رنگ در کوب است که از خود شکلی ندارند و شکل و حرکت آنها وابسته به جهت وزش باد است. در اصطلاح نان به نرخ باد می خورند. افراد در جامعه توده ای؛ صرفاً کنار هم هستند و بر خلاف رفتارهای نظاهی شان؛ تعلق چندانی به یکدیگر ندارند و در باطن نسبت به یکدیگر ستیزه جو و در حال رقابت هستند. منافع و مصالح جمعی و ملی؛ تنها چیزی است که از آن سردر پیورده اند. زیرا افراد این جامعه؛ حافظه جمعی ندارند.





جامعه جهانی: جوامع مختلف و شبکه روابط میان آنها؛ جامعه جهانی را شکل می دهد.

جامعه جهانی در دوره های مختلف؛ اشکال و حالت های متفاوتی به خود می گیرد و دلیل آن به ویژگی های فرهنگی و قدرت تأثیرگذاری جوامع مختلف، بر می گردد. (یعنی؛ ویژگی های فرهنگی و قدرت تأثیرگذاری جوامع مختلف؛ دو عاملی هستند که موجب تنوع جامعه جهانی در دوره های مختلف می شود).

بطور کلی؛ جامعه جهانی می تواند دارای سه شکل یا حالت باشد:

الف) جامعه جهانی منسجم: هنگامی که یک فرهنگ یا فرهنگ های غالب و اثر گذار؛ ویژگی های مطلوب یک فرهنگ جهانی را داشته باشند؛ جامعه جهانی از انسجام برخوردار خواهد شد.

ب) جامعه جهانی نامنسجم (دارای چالش ها و تضادهای درونی): هنگامی فرهنگ یا فرهنگ های غالب و اثر گذار؛ فاقد ویژگی های مطلوب یک فرهنگ جهانی باشند.

ج) جامعه جهانی پویا و بین فرهنگی: هنگامی که جامعه جهانی عرصه فعال فرهنگ های متفاوت باشد، تعاملات، گفت و گوها و برخوردهای سازنده فرهنگی و تمدنی رخ خواهد داد. در این صورت؛ چالش های جامعه جهانی از نوع چالش های بین فرهنگی و تمدنی خواهند بود... مواجهه فرهنگ غرب با فرهنگ اسلام؛ نمونه ای از چالش بین فرهنگ ها در سطح جهان است.

جامعه جهانی در گذشته و حال: (تاریخ و سرگذشت جامعه جهانی)

الف) جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید (جامعه جهانی پیشامدرن)

ب) جامعه جهانی بعد از ظهور غرب جدید (جامعه جهانی مدرن) یا (نظام نوین جهانی)

ویژگی های جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید: (جامعه جهانی پیشامدرن)

- ✓ در این جامعه جهانی؛ فرهنگ ها و تمدن های مختلف، هر یک در بخشی از جهان؛ حاکمیت و قدرت سیاسی مستقل و مربوط به خود را بوجود آورده بودند و میان آنها روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی برقرار بود.
- ✓ در این جامعه جهانی؛ تعاملات فرهنگی؛ تابع روابط سیاسی، نظامی یا اقتصادی نبود، به گونه ای که؛ اگر برخی کشورها، مورد هجوم نظامی قرار می گرفتند، در صورتیکه از ظرفیت فرهنگی برتری برخوردار بودند، گروه مهاجم را در خود هضم و جذب می کردند. فرهنگ های مختلف نیز می توانستند از مرزهای جغرافیایی خود از طریق روابط تجاری یا تعاملات علمی و معرفتی؛ عبور کنند.

بعنوان مثال: فرهنگ ایرانی؛ به رغم پیروزی یونانیان، در دوره حاکمیت سلوکیان؛ هویت خود را حفظ کرد. / چین با آنکه از مغولان شکست خورده بود؛ فرهنگ خود را بر آنان تحمیل کرد... / نشر و گسترش اسلام نیز بر قدرت سیاسی و نظامی آن نبود بلکه مرهون قدرت فرهنگی آن بود. (ایرانیان و مسلمانان آسیای جنوب شرقی؛ تحت تأثیر فرهنگ اسلام قرار گرفته و به آن روی آوردند)

بطور خلاصه: حکومت و قدرت سیاسی مستقل در کشورهای مختلف و استقلال فرهنگ از روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی؛ دو ویژگی عمده جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید بود.

ب) ویژگی های جامعه جهانی بعد از ظهور غرب جدید: (جامعه جهانی مدرن) یا (نظام نوین جهانی)





- ✓ ارائه شکل جدید به جامعه جهانی (روابط میان جوامع) توسط فرهنگ غرب، در سده های ۱۷ تا ۲۰ میلادی و پیدایش نظام نوین جهانی (در سده های ۱۷ تا ۲۰ میلادی، اقتصاد گسترده ای شکل گرفت که تقسیم کارش، مرزهای سیاسی و فرهنگی را در نوردید و نظامی در جهان با عنوان نظام نوین جهانی پدید آورد).
- ✓ شکل گیری سازماندهی سیاسی و اقتصادی جدید در سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی، که جوامع غربی را بصورت جوامع مرکزی و دیگر جوامع را بصورت جوامع پیرامونی درآورد.
- ✓ متزلزل شدن و آسیب پذیر شدن فرهنگ کشورهای غیر غربی در حاشیه روابط و سازمان های سیاسی و اقتصادی جهانی

به عبارت دیگر: در جامعه جهانی بعد از غرب جدید، کشورهای غیر غربی: دو چیز اساسی را از دست دادند:

(الف) حکومت و قدرت سیاسی مستقل خودشان را، چرا که در این دوران: کشورهای غیر غربی به جوامع پیرامونی تبدیل شدند.

(ب) استقلال و قدرت فرهنگی شان را: چرا که در این دوران: فرهنگ کشورهای غیر غربی در حاشیه و تحت الشعاع روابط و سازمان های سیاسی و اقتصادی جهانی قرار گرفت.

فرایند تکوین نظام نوین جهانی:

مراحل چهارگانه تکوین یا شکل گیری نظام نوین جهانی:

(الف) پیدایش قدرت های سیاسی سکولار (دنیاگرا)

(ب) پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت

(ج) به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان های فراماسونری

(د) استعمار و ادغام جوامع ر نظام نوین جهانی

توضیحات:

(الف) پیدایش قدرت های سیاسی سکولار (دنیاگرا): (پیدایش دولت - ملت های جدید)

زوال تدریجی قدرت کلیسا منجر به حاکمیت فئودال ها و اربابان بزرگ (گنت ها و لرد ها) (انقلاب نجیب زادگان اروپایی) شد. در نهایت با انقلاب فرانسه: دولت هایی شکل گرفتند که بطور رسمی و آشکار، جدایی خود را از دین اعلام کردند. این دولت های سکولار برخلاف حکومت های گذشته: خود را با هویت دینی نمی شناختند؛ بلکه خود را با ویژگی های جغرافیایی، تاریخی و بومیه نژادی و قومی خودشان، تعریف می کردند. این دولت ها همان دولت - ملت های جدید بودند. (در سال ۱۵۰۰ یا قرن ۱۶ میلادی حدود ۵۰۰ دولت وجود داشت که در قرن ۲۰ یا سال ۱۹۰۰ این تعداد به ۲۵ دولت یا همان دولت - ملت کاهش پیدا کرد).

(ب) پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت: (پیوند دولتمردان و سرمایه داران بر اساس منافع متقابل)

رشد تجارت، رشد برده داری، انتقال برده های سیاه پوست آفریقایی به مزارع آمریکایی و انتقال ثروت به جوامع اروپایی موجب شد تا تجار (تاجران)، جایگاه برتری نسبت به زمین داران پیدا کنند. دولت ها برای افزایش قدرت خود به سرمایه و پول بازرگانان (تاجران) نیاز داشتند و بازرگانان برای تجارت و سود: نیازمند حمایت ناوگان نظامی دولت بودند. بدین ترتیب: پیوند قدرت با ثروت و تجارت، شکل گرفت. صنعت نیز عامل دیگری بود که انباشت ثروت تاجران (سرمایه داران) را سرعت بخشید. و روابط مبتنی بر منافع متقابل دولتمردان و سرمایه داران را افزود.





جامعه جهانی : جوامع مختلف و شبکه روابط میان آنها؛ جامعه جهانی را شکل می دهد.

جامعه جهانی در دوره های مختلف؛ اشکال و حالت های متفاوتی به خود می گیرد و دلیل آن به ویژگی های فرهنگی و قدرت تأثیرگذاری جوامع مختلف، بر می گردد. (یعنی؛ ویژگی های فرهنگی و قدرت تأثیرگذاری جوامع مختلف؛ دو عاملی هستند که موجب تنوع جامعه جهانی در دوره های مختلف می شود).

بطور کلی؛ جامعه جهانی می تواند دارای سه شکل یا حالت باشد :

الف) جامعه جهانی منسجم : هنگامی که یک فرهنگ یا فرهنگ های غالب و اثر گذار؛ ویژگی های مطلوب یک فرهنگ جهانی را داشته باشند؛ جامعه جهانی از انسجام برخوردار خواهد شد.

ب) جامعه جهانی نامنسجم (دارای چالش ها و تضادهای درونی) : هنگامی فرهنگ یا فرهنگ های غالب و اثر گذار؛ فاقد ویژگی های مطلوب یک فرهنگ جهانی باشند.

ج) جامعه جهانی پویا و بین فرهنگی : هنگامی که جامعه جهانی عرصه فعال فرهنگ های متفاوت باشد. تعاملات، گفت و گوها و برخورد های سازنده فرهنگی و تمدنی رخ خواهد داد. در این صورت؛ چالش های جامعه جهانی از نوع چالش های بین فرهنگی و تمدنی خواهند بود...مواجهه فرهنگ غرب با فرهنگ اسلام؛ نمونه ای از چالش بین فرهنگ ها در سطح جهان است.

جامعه جهانی در گذشته و حال : (تاریخ و سرگذشت جامعه جهانی)

الف) جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید (جامعه جهانی پیشامدرن)

ب) جامعه جهانی بعد از ظهور غرب جدید (جامعه جهانی مدرن) یا (نظام نوین جهانی)

ویژگی های جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید : (جامعه جهانی پیشامدرن)

- ✓ در این جامعه جهانی؛ فرهنگ ها و تمدن های مختلف، هر یک در بخشی از جهان؛ حاکمیت و قدرت سیاسی مستقل و مربوط به خود را بوجود آورده بودند و میان آنها روابط اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی برقرار بود.
- ✓ در این جامعه جهانی؛ تعاملات فرهنگی؛ تابع روابط سیاسی، نظامی یا اقتصادی نبود. به گونه ای که؛ اگر برخی کشور ها، مورد هجوم نظامی قرار می گرفتند، در صورتیکه از ظرفیت فرهنگی برتری برخوردار بودند، گروه مهاجم را در خود هضم و جذب می کردند. فرهنگ های مختلف نیز می توانستند از مرز های جغرافیایی خود از طریق روابط تجاری یا تعاملات علمی و معرفتی؛ عبور کنند.

بعنوان مثال : فرهنگ ایرانی؛ به رغم پیروزی یونانیان، در دوره حاکمیت سلوکیان؛ هویت خود را حفظ کرد. / چین با آنکه از مغولان شکست خورده بود؛ فرهنگ خود را بر آنان تحمیل کرد.../ نشر و گسترش اسلام نیز بر قدرت سیاسی و نظامی آن نبود بلکه موهون قدرت فرهنگی آن بود. (ایرانیان و مسلمانان آسیای جنوب شرقی؛ تحت تأثیر فرهنگ اسلام قرار گرفته و به آن روی آوردند)

بطور خلاصه : حکومت و قدرت سیاسی مستقل در کشورهای مختلف و استقلال فرهنگ از روابط سیاسی، نظامی و اقتصادی؛ دو ویژگی عمده جامعه جهانی قبل از ظهور غرب جدید بود.

ب) ویژگی های جامعه جهانی بعد از ظهور غرب جدید : (جامعه جهانی مدرن) یا (نظام نوین جهانی)



- ✓ ارائه شکل جدید به جامعه جهانی (روابط میان جوامع) توسط فرهنگ غرب، در سده های ۱۷ تا ۲۰ میلادی و پیدایش نظام نوین جهانی (در سده های ۱۷ تا ۲۰ میلادی، اقتصاد گسترده ای شکل گرفت که تقسیم کارش، مرزهای سیاسی و فرهنگی را در نوردید و نظامی در جهان با عنوان نظام نوین جهانی پدید آورد).
- ✓ شکل گیری سازماندهی سیاسی و اقتصادی جدید در سده های ۱۹ و ۲۰ میلادی، که جوامع غربی را بصورت جوامع مرکزی و دیگر جوامع را بصورت جوامع پیرامونی در آورد.
- ✓ متزلزل شدن و آسیب پذیر شدن فرهنگ کشورهای غیر غربی در حاشیه روابط و سازمان های سیاسی و اقتصادی جهانی

به عبارت دیگر: در جامعه جهانی بعد از غرب جدید، کشورهای غیر غربی؛ دو چیز اساسی را از دست دادند:

الف) حکومت و قدرت سیاسی مستقل خودشان را، چرا که در این دوران؛ کشورهای غیر غربی به جوامع پیرامونی تبدیل شدند.

ب) استقلال و قدرت فرهنگی شان را؛ چرا که در این دوران؛ فرهنگ کشورهای غیر غربی در حاشیه و تحت الشعاع روابط و سازمان های سیاسی و اقتصادی جهانی قرار گرفت.

فرایند تکوین نظام نوین جهانی:

مراحل چهارگانه تکوین یا شکل گیری نظام نوین جهانی:

الف) پیدایش قدرت های سیاسی سکولار (دنیاگرا)

ب) پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت

ج) به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان های فراماسونری

د) استعمار و ادغام جوامع ر نظام نوین جهانی

توضیحات:

الف) پیدایش قدرت های سیاسی سکولار (دنیاگرا): (پیدایش دولت - ملت های جدید)

زوال تدریجی قدرت کلیسا منجر به حاکمیت فئودال ها و اربابان بزرگ (کنت ها و لرد ها «القب نجیب زادگان اروپایی») شد. در نهایت با انقلاب فرانسه؛ دولت هایی شکل گرفتند که بطور رسمی و آشکار، جدایی خود را از دین اعلام کردند. این دولت های سکولار برخلاف حکومت های گذشته؛ خود را با هویت دینی نمی شناختند؛ بلکه خود را با ویژگی های جغرافیایی، تاریخی و بومی و نژادی و قومی خودشان، تعریف می کردند. این دولت ها همان دولت - ملت های جدید بودند. (در سال ۱۵۰۰ یا قرن ۱۶ میلادی حدود ۵۰۰ دولت وجود داشت که در قرن ۲۰ یا سال ۱۹۰۰ این تعداد به ۲۵ دولت یا همان دولت - ملت کاهش پیدا کرد).

ب) پیوند قدرت با تجارت، سرمایه و صنعت: (پیوند دولتمردان و سرمایه داران بر اساس منافع متقابل)

رشد تجارت، رشد برده داری، انتقال برده های سیاه پوست آفریقایی به مزارع آمریکایی و انتقال ثروت به جوامع اروپایی موجب شد تا تجار (تاجران)، جایگاه برتری نسبت به زمین داران پیدا کنند. دولت ها برای افزایش قدرت خود به سرمایه و پول بازرگانان (تاجران) نیاز داشتند و بازرگانان برای تجارت و سود؛ نیازمند حمایت ناوگان نظامی دولت بودند. بدین ترتیب؛ پیوند قدرت با ثروت و تجارت، شکل گرفت. صنعت نیز عامل دیگری بود که انباشت ثروت تاجران (سرمایه داران) را سرعت بخشید. و روابط مبتنی بر منافع متقابل دولتمردان و سرمایه داران را افزود.





ج) به خدمت گرفتن مبلغان مذهبی و سازمان های فراماسونری: (با هدف سلطه بر فرهنگ عمومی و نخبگان جوامع غیر غربی و غارت منابع آفر)

کشورهای غربی به مواد خام، نیروی کار ارزان و بازار مصرف کشورهای غیر غربی نیاز داشتند. آنها برای تأمین منافع اقتصادی خود نیازمند در هم شکستن مقاومت فرهنگی کشورهایی بودند که زیر بار سلطه و نفوذ کشورهای غربی نمی رفتند. کشورهای غربی برای این منظور، ابتدا از مبلغان مذهبی و سازمان های فراماسونری، استفاده می کردند. (انگیزه دولت های غربی در حمایت از مبلغان مسیحی، به هیچ وجه دینی نبود. این دولت ها همانطور که ابتدا حرکت های پروتستانی را برای حذف قدرت کلیسا و ایجاد سیاسی سکولار به خدمت گرفتند. در این مرحله، از تبلیغ مسیحیت برای گسترش جهانی قدرت خود استفاده کردند).

حمایت از مبلغان مذهبی با هدف ایجاد اختلال در فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی / حمایت از سازمان های فراماسونری یا هدف تأثیر گذاری بر نخبگان سیاسی جوامع غیر غربی، استفاده می کردند. مخرج مشترک این حمایت های دوگانه (حمایت از مبلغان و فراماسونها)، غارت منابع جوامع غیر غربی بوده است. (منابع مادی و انسانی)

د) استعمار و ادغام جوامع نظام نوین جهانی:

استعمار مهم ترین عامل ادغام جوامع غیر غربی در نظام جهانی نوین بود. کشورهای استعمار زده به دو نوع در نظام جدید جهانی ادغام می شدند.

الف) ادغام به سبک کلاسیک (برخی از جوامع غیر غربی؛ توسط استعمارگران به اشغال کامل نظامی در آمدند) (استعمار قدیم یا کلاسیک).

ب) ادغام به سبک نو و فرا نو (جوامعی که از قدرت مقاومت بیشتری برخوردار بودند و کشورهای غربی نمی توانستند بطور مستقیم آنها را تحت سلطه سیاسی خود در آورند. از طریق نفوذ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در نظام نوین جهانی ادغام شدند). (استعمار نو و فرا نو).

مثال هایی از استعمار و ادغام کشورهای غیر غربی در نظام نوین جهانی:

چین: بزرگترین کشور شرق آسیا: در قرن ۱۹ میلادی، از طریق تهدید نظامی، نفوذ گروه های مبلغ مسیحی و روابط اقتصادی بصورت کشوری ضعیف درآمد که هر بخش از آن تحت تسلط یکی از کشورهای اروپایی بود.

عثمانی: بزرگترین امپراتوری اسلامی بود که قلمرو آن از عربستان، عراق، سوریه، فلسطین، مصر، ترکیه امروزی تا بلغارستان و بالکان، گسترده بود و مرزهای جوامع اروپایی را تهدید می کرد. این امپراتوری در اثر نفوذ گروه های مبلغ مسیحی و فراماسونری، تهدید نظامی و روابط اقتصادی از هم پاشید. بخش های عمده ای از آن جدا شد و ده ها کشور از جمله مصر، سوریه، لبنان، اردن، عربستان، عمان، یمن، عراق و کویت از درون آن سر بر آوردند و هر کدام تحت سلطه یکی از کشورهای اروپایی قرار گرفتند.

ژاپن: از قرن ۱۷ میلادی و بعد از نفوذ مسیحیت، دروازه های خود را به روی کشورهای غربی بسته بود. با تهدید کشورهای اروپایی مجبور به برقراری روابط تجاری، تحت شرایط مورد نظر اروپایی شد.

ایران: سرنوشتی مانند چین و عثمانی پیدا کرد. بخش هایی در شمال غربی، شمال شرقی و شرق شامل: آذربایجان، گرجستان، ترکمنستان، افغانستان، و... از ایران جدا شدند و بصورت کشورهای مستقل (مانند افغانستان) یا بخش هایی از روسیه درآمدند. سایر بخش های ایران در شمال، تحت نفوذ روسیه و در جنوب، تحت نفوذ انگلیس قرار گرفت و از نظر اقتصادی به اروپا وابسته شد.





پیوست.....برای مطالعه دانش آموزان

فراماسونری: (به عنوان یک نظام فکری که بواسطه سازمان های پنهانی خود بدنبال جذب و هضم دولتمردان و نخبگان جوامع غیر غربی در جهت منافع جهان غرب بود. به عبارت دیگر می توان فراماسونری را به جاده صاف کن یا کار چاق کن غرب جدید تعبیر نمود).

کاربرد سازمان های فراماسونری برای جهان غرب:

سازمان های فراماسونی یا ماسونی؛ یکی از ابزارهای آموزشی-سیاسی بود که جهان غرب در تکوین خود به آن نیاز داشت. غرب هنگام تسلط به مناطق غیر غربی از این سازمان ها برای تأمین نیازهای خود کمک گرفت.

فراماسون ها برای بسط اندیشه های غربی در میان رجال و نخبگان سیاسی و اقتصادی کشورهای غیر غربی نفوذ می کردند. آنها با عضو گیری از این نخبگان در سازمان های ماسونی؛ شخصیت و هویت سیاسی سنتی یا بومی آنها را سلب کرده و شخصیت نوین کاذبی را به آنان القاء می کردند.

کنت (count): یکی از القاب تاریخی برخی نجیب زادگان در کشورهای اروپایی است. نجیب زادگانی که در سلسله مراتب نجیب زادگی در رده میانه قرار می گرفته اند که عمدتاً شامل فئودال ها و اشراف محلی می شده است. / **لرد (Lord):** یکی دیگر از القاب نجیب زادگان در کشورهای اروپایی و بویژه انگلیس است. که شامل اعیان و اشراف می باشند.





کشور (Country): امروزه شیوه غالب زندگی اجتماعی در جهان، زندگی در واحدهای اجتماعی به نام کشورهاست. هر کشور متشکل از یک ملت بوده و دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. پدیده هایی مانند مزرعه، کارخانه، بانک، اشتغال، تورم، ثروت و ... متعلق به بُعد اقتصادی کشورها، پدیده های مانند امنیت، قدرت، دولت، انتخابات، نیروهای مسلح و ... متعلق به بُعد سیاسی کشورها و پدیده هایی مانند معرفت (دانش)، رسانه، هنر، ادبیات، دانشگاه، مسجد، مدرسه و ... متعلق به بُعد فرهنگی کشورها هستند.

ملت (Nation): به گروهی از انسان ها گفته می شود که دارای فرهنگ (باورها، ارزشها، هنجارها، نمادها) و ریشه نژادی و زبانی مشترک بوده و در قلمرو جغرافیایی مشخصی بنام کشور، زندگی می کنند.

نظام جهانی (World System): یک واحد یا سازمان اجتماعی کلان است که دارای ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی است. نظام جهانی در واقع به تعاملات و روابط گسترده میان کشورها یا ملت ها در قالب یک نظام تقسیم کار بین المللی اشاره دارد. مبنا (Base) شکل گیری نظام جهانی، روابط اقتصادی و تقسیم کار اقتصادی میان کشورها بوده است. بر پایه همین تعاملات و تقسیم کار اقتصادی در سطح بین المللی بوده است که کشورها در درون نظام جهانی به سه دسته: کشورهای مرکزی- نیمه پیرامونی و پیرامونی تقسیم شده اند.

کشورهای مرکزی (Central Country): به لحاظ اقتصادی ثروتمند، به لحاظ سیاسی دارای دولت های باثبات و قدرتمند، به لحاظ فرهنگی پیشرفته و باز و به لحاظ تکنولوژی رسانه ای بسیار توانمند هستند. بعنوان نمونه: ساختمان مرکزی و مدیریت تمامی بیست و دو غول رسانه ای جهان در کشورهای مرکزی (صنعتی و توسعه یافته) به ویژه ایالات متحده امریکا قرار دارد. امپراتوری های رسانه ای مانند: تایم وارنر، دیسنی و یاکوم، همگی امریکایی اند.

کشورهای پیرامونی (Surrounding Country): به لحاظ اقتصادی تک محصولی و فاقد نهادهای توسعه یافته مالی، تجاری و تولیدی، به لحاظ سیاسی، دارای دولت های بی ثبات و ضعیف، به لحاظ فرهنگی بسته و خودشیفته و به لحاظ تکنولوژی رسانه ای توسعه نیافته اند.

کشورهای نیمه پیرامونی (Semi-Surrounding Country): هم ویژگی کشورهای مرکز و هم کشورهای پیرامون را دارند. عامل و واسطه انتقال سرمایه و کالا بین مرکز و پیرامون هستند، تعدیل کننده نظام جهانی بوده و از رویارویی مستقیم مرکز و پیرامون و تبدیل نظام جهانی به دو قطب کاملاً قوی و ضعیف، جلوگیری می کنند.

نظریه نظام جهانی برای اولین بار توسط جامعه شناسی امریکایی بنام ایمانوئل والرشتاین مطرح شده است.

تحولات اقتصادی - سیاسی

عملکرد اقتصادی کشورهای غربی در چارچوب دولت - ملت های جدید (Nation-State) شکل گرفت. دولت - ملت های جدید یا همان دولت های سکولار، کشورهایی بودند که هویت خود را بجای عناصر دینی، با معیارهای جغرافیایی، تاریخی، نژادی و قومی تعریف می کردند.





قدرت سیاسی در این دولت - ملت ها (کشورها) با منافع اقتصادی صاحبان ثروت و صنعت و تجارت هماهنگ بود. یعنی : پادشاهان و دولتمردان برای حفظ و افزایش قدرت خود به ثروت تاجران و صاحبان صنایع نیاز داشته و تاجران و صاحبان صنایع نیز برای کسب امنیت لازم برای افزایش ثروت خود به حمایت پادشاهان و دولتمردان متکی بودند. بدین ترتیب پیوند میان قدرت و ثروت بوجود آمد.

رقابت های استعماری استعمارگران (کشورهای قدرتمند اروپایی) در مناطق استعماری، با منافع اقتصادی آنان پیوند می خورد. یعنی علت اصلی استعمار و گسترش رقابت های استعماری میان کشورهای اروپایی به عوامل اقتصادی و بر غارت منابع اقتصادی کشورهای غیر غربی استوار بود. از اینرو کشورهای استعمارگر در ابتدا، اقتصاد کشورهای استعمارزده را دگرگون می کردند.

ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران قبل از استعمار (پیشا استعمار) و در دوران استعمار

الف) ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران قبل از استعمار (پیشا استعمار)

✓ اقتصاد این کشورها، اغلب در تعامل با محیط جغرافیایی خود و به گونه ای مستقل عمل می کرد. (اقتصاد خودکفا و محدود).

✓ روابط تجاری در حدی نبود که استقلال سیاسی آنها را در معرض خطر قرار دهد.

ب) ویژگی های اقتصادی کشورهای غیر غربی در دوران استعمار (ویژگی های اقتصادی کشورهای استعمارزده و تحت نفوذ)

✓ تبدیل اقتصاد این کشورها به بازار مصرف کالاهای غربی

✓ تأمین نیروی کار ارزان و مواد خام مورد نیاز کشورهای غربی (استعمارگر)

✓ شکل گیری اقتصاد تک محصولی (محدود شدن صادرات آنها فقط به یک ماده خام مانند نفت و ...)

✓ وابستگی اقتصادی به کشورهای استعمارگر (تک محصولی شدن اقتصاد، قدرت چانه زنی در نظام جهانی و در مقابل

استعمارگران را از آنان می گرفت و این امر موجب وابستگی اقتصادی می شد.)

✓ انتقال ثروت این کشورها بطور مستمر به کشورهای غربی (استعمارگر) (وابستگی اقتصادی این کشورها به

کشورهای استعمارگر غربی موجب می شد تا مبادلات تجاری در سطح جهانی به گونه نامتعادل انجام شده و انتقال

ثروت بطور مستمر به سوی کشورهای غربی ادامه یابد).

دولتهای استعمارگر غربی با سوق دادن اقتصاد کشورهای غیر غربی به سمت تک محصولی شدن، قدرت چانه زنی را از

آنان گرفته و اقتصادشان را وابسته می سازد. (وابسته به کالاهای غربی) در این فرایند بدیهی است که مبادلات تجاری

نامتعادل و غیرعادلانه خواهد بود. دولت استعماری، کالاهای خود را به قیمت دلخواه خواهد فروخت و تک کالای آنان را

به قیمت پایین خواهد خرید. و هر گونه اعتراض و مقاومت را در این راستا سرکوب خواهد کرد. چه با ابزار تحریم و چه

با ابزار جنگ یا اراده اندازی شورش و انقلاب در آن کشورها.

✓ انتقال برخی صنایع وابسته، ناایمن و آلوده کننده محیط زیست به کشورهای استعمار زده (این انتقال به هیچ

وجه در جهت استقلال اقتصادی این کشورها نبوده بلکه به اقتضای بازار مصرف و در جهت کسب منافع بیشتر

کشورهای استعمارگر بوده است (برای فرارهای مالیاتی، بکارگیری نیروی کار ارزان، تعدیل هزینه حمل و نقل

و ...).





بعنوان مثال : کشور بنگلادش یکی از کشورهایی است که صنعت مد و پوشاک جهانی با انتقال تولیدی های خود به آن کشور، هزینه های خود را به طرز چشمگیری کاهش داده است. زنان بنگلادشی با دستمزد ناچیز، در شرایط پرخطر و ناایمن مشغول به کار هستند. این شرایط معرف نوعی برده داری مدرن محسوب می شود.

بدین ترتیب هر چند کشورهای استعمار زده در ظاهر صنعتی شده و رشد و تحول می یابند اما فاصله و وابستگی کشورهای غربی و غیرغربی همچنان حفظ می شود.

✓ غلتیدن این کشورها از استعمار قدیم یا کلاسیک به استعمار نو یا مدرن (هر چند در این کشورها مقاومت های سیاسی و نهضت های آزادی بخش برای رهایی از استعمار غرب شکل می گیرد. اما وابستگی اقتصادی آنان به کشورهای استعماری، موجب می شود: این کشورها بجای اینکه از استعمار غرب رهایی یابند، از یک شکل استعمار به شکل دیگری هُل داده شوند). مثال : غلتیدن ایران از استعمار کلاسیک یا قدیم در دوران قاجار به استعمار نو یا مدرن در دوران پهلوی

افول دولت - ملت ها و جهانی شدن

همانگونه که اشاره شد، دولت - ملت ها یا کشورهای جدید، حاکمیت های سیاسی - اقتصادی نوینی بودند که نخستین بار در اروپای غربی و بواسطه افول قدرت کلیسا پدید آمدند. این دولت - ملت ها برخلاف حاکمیت های قبلی، هویتی دینی و معنوی برای خود قائل نبودند و صورتی کاملاً سکولار داشتند. هویت آنها اغلب هویتی ناسیونالیستی (ملی گرایانه) و قوم گرایانه بود.

این کشورها (دولت - ملت ها) در مسیر توسعه و گسترش خود به صورت قدرت های استعماری درآمده و به فتوحات استعماری دست زده و در مناطق تحت نفوذ و استعمار خود، جغرافیای سیاسی جدیدی را پدید آوردند (بعنوان مثال : امپراتوری عثمانی در جنگ جهانی اول تجزیه شده و کشورهای جدیدی مانند : ترکیه، سوریه، فلسطین، عراق، کویت، اردن، بحرین، عمان و ... شکل گرفتند. هویت این مناطق در دوران امپراتوری عثمانی، هویتی اسلامی بود و ویژگی های قومی، نژادی و تاریخی آنها، ذیل فرهنگ اسلامی تعریف می شد. اما در هویت سازی جدید برای این مناطق، ابعاد نژادی و قومی این مناطق با کاوش های باستان شناسان غربی، برجسته شده و اسلام بعنوان یک عنصر زنده و پویا به فراموشی سپرده می شود).

فرایند استعمار کشورهای غیر غربی (بعلور خلاصه)

الف) شکل گیری دولت - ملت های جدید در دوران رنسانس و بدنبال افول قدرت کلیسا در غرب

ب) اقدام به فتوحات استعماری توسط این دولت - ملت ها با هدف توسعه و گسترش قدرت خود

ج) نشانه گرفتن اتحاد و هویت کشورهای غیر غربی از جمله هویت اسلامی کشورهای مسلمان بواسطه روش های مختلف از جمله تجزیه امپراتوری های اسلامی و تبدیل آن به کشورهایی جدید با هویت های ملی و قومی (سکولار) و البته با هدف تسهیل استعمار آنان

د) وابسته نمودن اقتصاد کشورهای غیر غربی و تضمین تداوم استعمار بواسطه آن





گیرد (یعنی غرب آن دسته از عناصر فرهنگی خود را به کشورهای غیر غربی انتقال می دهد که سلطه سیاسی و اقتصادی اش را تسهیل کنند). این در حالیست که برخی کشورهای آسیایی مانند چین، ژاپن و کره جنوبی، مالزی، سنگاپور و ... با عزت نفس فرهنگی بالا در مواجهه با غرب آن دسته از عناصر مناسب فرهنگ غرب را جذب کردند که در توسعه اقتصادی و سیاسی شان بسیار مؤثر واقع گردید. به قول امیراتور میچی، حاکم روشنفکر ژاپن، ژاپنی ها بجای تقلید کورکورانه از فن یا تکنولوژی غربی، فلسفه فن یا تکنولوژی را از غرب آموختند.

فرصت هایی که صنعت ارتباطات پیش روی جهان غرب قرار می دهد :

- ✓ یاری رساندن به جهان غرب در راستای مدیریت انتقال عناصر فرهنگی به جوامع غیر غربی (بدین ترتیب که جهان غرب به مدد قدرت اقناع کنندگی رسانه ها، عناصر فرهنگی مدنظر خود را به جوامع غیر غربی با هدف سلطه بر آنها را انتقال می دهد).
- ✓ تبدیل کردن جهان به دهکده کوچک که در آن فاصله های زمانی و مکانی کوتاه و جهان کوچک تر می شود.
- ✓ در دسترس (تیر رس) قرار گرفتن فرهنگ جوامع غیر غربی (که دچار خودباختگی فرهنگی هم شده اند) برای مدیریت انتقال عناصر فرهنگی مدنظر (با تبدیل جهان به دهکده کوچک، مرزهای جغرافیایی و سیاسی فرو می ریزد و فرهنگ های جوامع غیر غربی در حالیکه گرفتار خودباختگی اند در دسترس کسانی قرار می گیرند که با قدرت رسانه ای خود، جهان را در راستای خدمت به جهان غرب (کانون های ثروت و قدرت) مدیریت می کنند).
- ✓ مدیریت فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی (به عنوان هدف کلی و نهایی)

امپراتوری رسانه ای (Media Empire) :

موقعیت برتر کشورهای غربی و در رأس آنها، امریکا، در عرصه رسانه، سبب شده است تا ناظران بسیاری از امپراتوری رسانه ای سخن بگویند. امپراتوری رسانه ای نوعی امپراتوری فرهنگی تازه ای است که کشورهای کمتر توسعه یافته در برابر آن آسیب پذیرند. زیرا امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند.

مهمترین آسیب های امپراتوری رسانه ای یا تجمع قدرت رسانه در دست صاحبان ثروت و کانون های صهیونیستی

- ✓ متزلزل کردن هویت فرهنگی جوامع غیر غربی (زیرا جوامع غیر غربی، امکانات لازم برای حفظ استقلال فرهنگی خود را ندارند).
- ✓ به سخره گرفتن ارزش های دموکراتیک جهان غرب (بسیاری از منتقدان، نگران این هستند که تمرکز قدرت رسانه در دست چند شرکت یا چند فرد قدرتمند، موجب تضعیف سازوکارهای دموکراسی می شود).

همانگونه که اشاره شد، جهان غرب از طریق رسانه، فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی را مدیریت می کند. اما برای تربیت نخبگان کشورهای غیر غربی بیشتر به شیوه های دیگر عمل می کند.

جهان غرب و شیوه های تربیت نخبگان کشورهای غیر غربی

الف) توزیع هدفمند علوم طبیعی و علوم انسانی : جوامع غربی، بخشی از علوم طبیعی را که برای خدمت رسانی به غرب مورد نیاز است؛ به کشورهای در حال توسعه آموزش می دهند ولی از آموزش دانش های راهبردی، خودداری می کنند.





ب) تثبیت مرجعیت علمی غرب: ترویج علوم انسانی غربی در کشورهای غیر غربی، عمیق ترین تأثیر را در توزیع فرهنگ غرب در جهان دارد. زیرا این علوم موجب می شوند که فرهنگ های دینی، هویت خود را از نگاه فرهنگ غربی بازنگری و ارزیابی کنند. این پدیده فرهنگ ها را از علم و دانشی که بر پایه میانی معرفتی دینی است، محروم می گرداند.

علوم انسانی غربی حیات و زندگی آدمی را به گونه ای سکولار و دنیوی تعریف نموده و سازمان می دهند. این علوم بر بنیان های هستی شناسی، انسان شناسی و معرفت شناسی غرب پس از رنسانس شکل گرفته اند.

بطور خلاصه :

جهان غرب و مدیریت فرهنگ جوامع غیر غربی



الف) مدیریت فرهنگ عمومی جوامع غیر غربی از طریق : رسانه ها

ب) مدیریت (تربیت) نخبگان جوامع غیر غربی از طریق : توزیع هدفمند علوم طبیعی و انسانی / تثبیت مرجعیت علمی غرب

(رسانه و دانش به مثابه دو ابزار جهان غرب در مدیریت فرهنگ عمومی و فرهنگ نخبگانی جوامع غیر غربی)





نوع شناسی چالش های جدید غرب (Typology of Challenges)

- ❖ چالش های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی
- ❖ چالش های منطقه ای و فرامنطقه ای
- ❖ چالش های مقطعی (دوره ای) و مستمر (دائم)
- ❖ چالش های خرد و کلان
- ❖ چالش های درون فرهنگی و بین فرهنگی
- ❖ چالش های ذاتی و عارضی
- ❖ چالش های معرفتی و علمی
- ❖ چالش های معنوی و دنیوی

توضیح :

چالش های ذاتی: به چالش هایی گفته می شوند که ریشه در عقاید و ارزش های درونی یک جهان اجتماعی دارد.

چالش های عارضی: به چالش هایی گفته می شوند که تحت تأثیر عوامل خارجی پدید می آیند.

نکته: چالش های جدید در جهان غرب، در اغلب موارد، چند وجهی هستند (چند صورت یا چند نمود دارند). مثال: چالش فقر و غنا، چالشی است که همزمان، صورت ها و نمودهای مختلفی دارد. بدین ترتیب که این چالش، چالشی است که دارای نمودهای اقتصادی، اجتماعی، کلان، ذاتی، و ... است.

چالش فقر و غنا: (The Challenge of Poverty and Wealth) بعنوان نخستین پیامد لیبرالیسم اولیه

لیبرالیسم اولیه: (لیبرالیسم قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی)

ویژگی ها و پیامدها:

✓ در هم ریختن و از میان بردن روابط اجتماعی ارباب - رعیتی (فئودالیسم) و اعطای آزادی به کشاورزان (آزادی معطوف به بردگی جدید) (لیبرالیسم اولیه: کشاورزان را از بردگی برای اربابان (اربابان زمین دار یا همان فئودال ها) رها کرد، به آنها اجازه داد مهاجرت کنند و درباره شیوه زندگی خود، تصمیم بگیرند.

✓ از میان برداشتن موانع پیشین مانند غیرقابل فروش بودن زمین برای صاحبان ثروت و اعطای آزادی به اربابان زمین دار (فئودال ها) (در این فرایند، اربابان قدیم یا همان اربابان زمین دار به اربابان جدید یا همان سرمایه داران صاحب صنعت، تبدیل شدند.





✓ بهره‌کشی اقتصادی ازادانه سرمایه داران از کارگران و حتی کودکان افشار تهیدست. (در این فرایند، کارگران و حتی کودکان سرمایه وجود خود را (توانایی کار کردن خود را) به صاحبان ثروت و صنعت (سرمایه داران) می‌فروختند.

✓ تداوم روند فقر و بیچارگی افشار فرودست و تغییر شکل بردگی آنان از رعیتی به کارگری (افشار تهیدست و فقیر هر چند از قید و بند اربابان قبلی (فتودال‌ها یا اربابان زمین دار) خود رها شده بوده و به شهرها مهاجرت کرده بودند اما در شرایط جدید نیز برای گذران زندگی خود چاره‌ای جز کارگری یا همان بردگی جدید برای اربابان جدید (سرمایه داران یا اربابان صاحب صنعت) نداشتند. (افشار فقیر از بردگی قدیم (بردگی در قالب رعیت برای فتودال) به بردگی جدید (بردگی در قالب کارگری برای سرمایه دار) تغییر یافتند.

✓ باور به اقتصاد بازار آزاد و عدم مداخله دولت در اقتصاد (لیبرالیسم اولیه رویکردی فردی و اقتصادی داشت و به حمایت از فقرا هیچ باوری نداشت. حتی حمایت دولت از فقرا در حد رفع نیازهای ضروری را بر نمی‌تابید).

تئوری بنیادی نظریه پردازان لیبرال :

نظریه پردازان لیبرال : آزادی صاحبان سرمایه (سرمایه داران) را ضامن پیشرفت جامعه می‌دانستند و مخالف هر نوع مداخله دولت در اقتصاد بودند. آنان حتی کمک به مستمندان را بی‌هوده می‌دانستند. در این راستا، در انگلستان که در انقلاب صنعتی، پیشگام بود، وضعیت نواخانه‌ها به گونه‌ای بود که فقرا، مرگ را بر زندگی، ترجیح می‌دادند.

نمونه‌هایی از نظریه پردازان لیبرال :

نظریه توماس مالتوس (جمعیت‌شناس انگلیسی): (عدم مداخله دولت و بقای اصلح)

کسانی که در فقر متولد می‌شوند، حق حیات (زندگی) ندارند. انسانی که در دنیای از قبل تملک شده به دنیا می‌آید، اگر نتواند قدرت خود را از والدینش دریافت کند یا اگر جامعه خواهان کار او نباشد، هیچ حقی برای دریافت کمترین غذا یا چون و چرا درباره مقام و موقعیت خود ندارد. بر سر سفره گسترده طبیعت، جایی برای او نیست. طبیعت حکم به رفتن او می‌دهد و این حکم را اجرا می‌کند.

(مالتوس به اصل عدم مداخله و بقای اصلح باور داشت به این معنی که هر کس در این دنیا فاقد قدرت و توانایی لازم باشد (توانایی و تخصصی که به درد جامعه بخورد) جایی برای او در این جهان وجود ندارد. حمایت از چنین انسانهای ضعیفی از سوی دولت، نهایتاً به ضرر بقاء و پیشرفت جامعه تمام می‌شود. چرا که این انسانهای ضعیف و ناکارآمد منابع جامعه را تلف خواهند کرد و باری روی دوش جامعه و نخبگان اقتصادی و اجتماعی خواهند بود.

نظریه دیوید ریکاردو (اقتصاددان انگلیسی): (عدم مداخله دولت و بقای اصلح)

پیشرفت کشور زمانی به بهترین وجه، تأمین می‌شود که، حکومتگران در اقتصاد هیچگونه مداخله نکرده و اجازه دهند تا سرمایه، پرسودترین راه خود را دنبال کند. کالاها قیمت مناسب خود را داشته باشند. استعداد و تلاش به پاداش طبیعی خود برسد و پلاحت (انسان‌های ابله) و حماقت (انسان‌های احمق) نیز مجازات طبیعی خود را ببینند. (عدم حمایت دولت از افراد ابله و احمق که از این جهان رفع زحمت کنند).





ریکاردو، حتی، افزایش دستمزد کارگران و رفاه آنان را موجب افزایش تولید مثل آنها و مشکلات بعدی می داند.

نکته: حاکمیت لیبرالیسم اقتصادی در غرب موجب شد که دولتمردان انگلیسی از جمله لرد جان راسل (پدر بزرگ برتراند راسل، فیلسوف مشهور) از هر اقدامی برای مقابله با قحطی در ایرلند خودداری کند. این قحطی موجب مرگ و مهاجرت یک و نیم میلیون نفر شد.

نکته: چارلز دیکنز در رمان الیور توئیست، نوانخانه ها و فیلسوفانی را که مدافع آنها بودند، به سخره گرفت.

مهمترین پیامد منفی لیبرالیسم برای غرب: (پیدایش چالش فقر و غنا بعنوان نخستین چالش جدید در غرب)

(لیبرالیسم اولیه با تکیه بر شعار آزادی و بویژه آزادی اقتصادی، راه استثمار را برای صاحبان ثروت باز کرد و عدالت را نادیده گرفت. بدین ترتیب نخستین چالش که چالش فقر و غناست، در کشورهای غربی شکل گرفت).

نقد لیبرالیسم اولیه (بواسطه بسط و بازتعریف مفهوم آزادی)

برخی از اندیشمندان علوم اجتماعی و سیاسی در غرب: بواسطه بسط و بازتعریف مفهوم آزادی: آزادی مثبت و آزادی منفی) به نقد لیبرالیسم پرداخته اند.

آیزایا برلین (Isaiah Berlin)، فیلسوف سیاسی بریتانیایی: به دو نوع آزادی اشاره می کند.

الف) آزادی منفی: (آزادی سلبی): (negative Liberty):

آزاد و رها شدن انسان ها از محدودیت های قانونی و دولتی است که دست و پا گیر و تبعیض آمیز هستند (آزادی منفی، مشروط به سلب یا برانداختن قوانین دست و پاگیر و تبعیض آمیز دولتی است).

ب) آزادی مثبت: (آزادی ایجابی): (positive liberty):

آزاد و رها شدن انسانها از فقر و محرومیت های اقتصادی و اجتماعی است که اجازه نمی دهند آنها از آزادی های فردی و حقوق شهروندی قانونی و مجاز خود در جامعه استفاده کنند. (آزادی مثبت یا ایجابی، مشروط به مجاب کردن دولت به تصویب قوانین تازه ای است که اقشار محروم تر را توانمند سازد. تا بدین وسیله آنها بتوانند ضمن شکوفا ساختن استعداد های خود، از حقوق و آزادی های قانونی و مجاز خود در جامعه به گونه ای بهینه استفاده کنند).

آزادی مثبت: از طریق تصویب قوانین حمایتی از جانب دولت بدست می آید. قوانینی که موجب ارتقاء سطح زندگی (افزایش درآمد، تحصیلات و...) اقشار محروم جامعه می شود و اقشار محروم ضمن افزایش توانمندی فکری و مالی خود، از آزادی ها و حقوق قانونی خود در جامعه اطلاع یافته و از آن بهره مند شوند.

بنابراین می تون گفت: آزادی مثبت، آزادی برای استفاده از آزادی های موجود و قانونی است و آزادی منفی، آزادی از موانع قانونی برای افزایش دامنه آزادی های موجود است.

آزادی مثبت، مقدم بر آزادی منفی است و بعنوان پیش شرط آزادی منفی محسوب می شود. (یک فرد می بایست فرصت و امکانات لازم برای شکوفا ساختن استعداد های خود را داشته باشد تا در مراحل بعد بعنوان یک فرد آگاه و مسئول دغدغه آزادی های منفی داشته باشد).





مثال : فردی را در نظر بگیرید که بدلیل فقر و محرومیت، تحصیلات چندانی ندارد و تمام وقت خود را صرف معاش خانواده خود می کند. این فرد، چگونه می تواند از مزایای آزادی های فردی و حقوق شهروندی خود در جامعه، مانند آزادی بیان، آزادی تجمع و ... استفاده کند. این فرد اولاً از این آزادی ها چیزی سردر نمی آورد و با حقوق اساسی خود در جامعه آشنا نیست. در ثانی در صورت آشنایی با آزادی ها و حقوق شهروندی خود، فرصتی برای استفاده از آنها ندارد. بنابراین، اینگونه افراد در گام اول می بایست زیر چتر حمایت دولت در بیایند. استعداد ها و توانایی های خود را شکوفا کنند. از آزادی های فردی و حقوق شهروندی موجود خود، آگاهانه استفاده کنند تا بعد از آن بتوانند، دغدغه آزادی های منفی داشته باشند.

نقد آیزایا برلین به لیبرالیسم اولیه در غرب این است که در این لیبرالیسم، آزادی مثبت، مورد غفلت واقع شده است.

شکل گیری بلوک شرق و غرب:

برخی از اندیشمندان اروپایی برای حل مشکل فقر و غنا، نظریه هایی ارائه دادند. (نظریه هایی که در چارچوب آرمان ها و ارزش های جدید غرب می خواهند به حل چالش فقر و غنا بپردازند).

بعنوان نمونه : کارل مارکس (فیلسوف و جامعه شناس آلمانی در نیمه دوم قرن نوزدهم)، لیبرالیسم اقتصادی را نقد کرد. از نظر مارکس، حل چالش های جامعه سرمایه داری و لیبرال، فقط با یک انقلاب ممکن بود.

مارکسیسم : دیدگاه هایی که منطبق و پای بند به اندیشه های سیاسی مارکس، هستند، مارکسیسم می نامند.

(جامعه آرمانی مارکس، از فردگرایی لیبرالستی و اقتصاد سرمایه داری عبور می کرد، مالکیت خصوصی را از بین می برد و صورتی سوسیالیستی و کمونیستی پیدا می کرد.

مارکس سوسیالیسم را مرحله ای انتقالی برای کمونیسم می دانست. سوسیالیسم و کمونیسم در مقابل فردگرایی لیبرال، دو رویکرد جامعه گرا هستند. سوسیالیسم به مالکیت خصوصی معتقد است ولس برخلاف سرمایه داری آنرا مطلق نمی داند. ولی کمونیسم به مالکیت خصوصی اعتقادی ندارد).

شکل گیری جریانات چپ و راست در جهان

جریان چپ : منتقدان و مخالفان نظریه های لیبرالستی و نظام سرمایه داری را جریان چپ می نامیدند که احزاب سوسیالستی و کمونیستی را تشکیل می دادند. در این میان حزب کمونیست شوروی در سال ۱۹۱۷ میلادی توانست قدرت را در روسیه بدست گیرد.

جریان راست : طرفداران نظریه های لیبرالستی و نظام سرمایه داری را جریان راست می نامیدند.

وجه تسمیه جریانات چپ و راست:

بعد از انقلاب فرانسه، طرفداران نظریه های لیبرالستی در طرف راست و منتقدان این نظریه در طرف چپ مجلس فرانسه قرار می گرفتند و به همین سبب آنها را با عنوان دو جریان چپ و راست می شناختند.





شکل گیری بلوک شرق و غرب در جهان (در دوران جنگ سرد)

بلوک شرق : (کشورهای سوسیالیستی) : همان جریان چپ یا مخالفان سرمایه داری و لیبرالیسم بودند که شامل: شوروی سابق، کشورهای اروپای شرقی و چین بود. بلوک شرق یا جوامع سوسیالیستی با انتقاد از لیبرالیسم اولیه، عدالت اجتماعی و توزیع مناسب ثروت را شعار خود قرار می دادند.

بلوک غرب : (کشورهای سرمایه داری) : همان جریان راست یا طرفداران سرمایه داری و لیبرالیسم بودند که شامل : امریکا و اروپای غربی بود.

ویژگی های چالش بلوک شرق و غرب :

✓ این چالش، در سراسر قرن بیستم، تا زمان فروپاشی بلوک شرق در سال ۱۹۹۱ میلادی ادامه یافت. بنابراین چالشی مقطعی بود. (این چالش هرچند بعنوان چالشی ذاتی و درون فرهنگی از درون باورها و ارزش های بنیادین غرب بر می خیزد. اما از آنجائیکه این چالش دارای مقطع زمانی مشخصی بوده، نقطه پایان داشته و بلوک های شرق و غرب بعد از فروپاشی شوروی از موضوعیت افتاده اند. چالش مقطعی محسوب می شود).

✓ این چالش، چالشی منطقه ای نبود، بلکه چالشی جهانی (فرامنطقه ای) و کلان بود. بلوک شرق و غرب، با دو اقتصاد و سیاست متفاوت، جهان را به دو قطب اصلی تقسیم کرده بود و امریکا و شوروی بعنوان دو ابر قدرت در مرکز این دو قطب قرار داشتند. (امریکا در مرکز قطب یا بلوک غرب و شوروی در مرکز قطب یا بلوک شرق).

✓ این دو قطب (بلوک شرق و غرب)، به فرهنگ واحدی تعلق داشتند (هرچند از نظر سیاسی، اقتصادی و جغرافیایی در دو بخش متمایز و جدا قرار می گرفتند). یعنی هر دو قطب درون فرهنگ سکولار غرب قرار داشتند. بنابراین چالش میان آنها، درون فرهنگی و ذاتی بود.

مصادقی از درون فرهنگی و ذاتی بودن چالش بلوک شرق و غرب: رویکرد مارکس نسبت به جهان، رویکردی سکولار بود و در چارچوب همان بنیان های فرهنگ غرب به حل چالش های جامعه خود می پرداخت. بنابراین چالش بلوک شرق و غرب، از نوع چالش هایی بود که درون یک فرهنگ و تمدن پدید می آید و نه از نوع چالش هایی که بین فرهنگ های مختلف، شکل می گیرد.





جنگ : (War)

جنگ یک پدیده اجتماعی است، یعنی: محصول کنش های اجتماعی انسانها و جوامع است. در طول تاریخ بشر، جنگ های فراوانی به دلایلی مختلف مانند: گسترش قلمرو، عوامل دینی و مذهبی، عوامل اقتصادی، سیاسی و ... رخ داده اند.

رویکرد آگوست کنت، درباره پدیده جنگ :

آگوست کنت، جامعه شناس فرانسوی، معتقد بود، جنگ در فرهنگ و جامعه جدید غربی، امری ذاتی نیست، بلکه امری عارضی و نحوی است. دلیل آن صرفاً اقتصادی است و بعد از انقلاب صنعتی نیز برای همیشه از زندگی بشر رخت خواهد پست(از بین خواهد رفت).

آگوست کنت، استدلال می کرد که: در گذشته تاریخ، جنگ ها با انگیزه کسب ثروت و غنائیم جنگی صورت می گرفتند، اما با رشد علم تجربی و صنعت، ثروت از طریق غلبه بر طبیعت بدست می آید و به همین دلیل بعد از انقلاب صنعتی، جنگ از زندگی بشر رخت می بندد. (از بین می رود).

نکته: با وقوع دو جنگ بزرگ جهانی، در نیمه اول قرن بیستم، خطا بودن نظریه آگوست کنت آشکار شد.

جنگ های جهانی (World Wars):

جنگ جهانی اول (1914-1918) میلادی. برابر با (۱۲۹۹-۱۲۹۳) شمسی و جنگ جهانی دوم (1939-1945) میلادی. برابر با (۱۳۲۴-۱۳۱۸) شمسی. بزرگترین جنگ های تاریخ بشریت بودند. کشته های این دو جنگ را تا ۱۰۰ میلیون نفر تخمین زده اند.

در جنگ جهانی اول، برای اولین بار از سلاح های شیمیایی و در جنگ جهانی دوم برای اولین از بمب اتمی (بمباران اتمی شهرهای هیروشیما و ناگازاکی توسط امریکا) استفاده شد.

ویژگی های جنگ های جهانی اول و دوم

- ✓ این دو جنگ، با درگیری کشورهای اروپایی آغاز شد.
- ✓ از مهمترین عوامل وقوع این دو جنگ، رقابت کشورهای اروپایی بر سر مناطق استعماری بود.
- ✓ هیچیک از این دو جنگ، منشاء دینی نداشت و ظاهراً مذهبی و دینی هم به خود نگرفت.
- ✓ طرف های درگیر در این دو جنگ، در قالب اندیشه های ناسیونالیستی، لیبرالیستی و سوسیالیستی، رفتار خود را توجیه می کردند، بنابراین وقوع این دو جنگ، ریشه در فرهنگ غرب داشت.
- ✓ این دو جنگ، به کشورهای اروپایی و غربی محدود نشد بلکه همه جهان را درگیر خود ساخت.

رخدادهای پس از اتمام جنگ جهانی دوم :

- ✓ بعد از جنگ جهانی دوم، عملاً صلحی پایدار میان طرفین جنگ، برقرار نشد.
- ✓ پس از جنگ جهانی دوم، بلوک شرق به رهبری شوروی و بلوک غرب به رهبری امریکا، هر یک بخشی از جهان را تحت نفوذ خود قرار دادند.





✓ جنگ سرد میان رهبران بلوک غرب و شرق (آمریکا و شوروی) به همراه جنگ گرم بین مناطق پیرامونی این دو بلوک، تا فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی (۱۹۹۱ میلادی) ادامه یافت و به اقتصاد کشورهای صنعتی که وابسته به تسلیحات نظامی بودند، رونق بخشید.

از مهم ترین جنگ های گرم، میان مناطق پیرامونی دو بلوک شرق و غرب، می توان به جنگ میان دو کره (کره شمالی و جنوبی) (۱۹۵۳-۱۹۵۰) و جنگ ویتنام (ویتنام شمالی و جنوبی) (۱۹۷۵-۱۹۵۵) اشاره کرد. جنگ ویتنام: جهنمی ترین جنگ قرن بیستم، نام گرفت.

نکته: نظریه پردازان غربی، پس از فروپاشی بلوک شرق، جنگ را از کشورهای غربی به فرهنگ ها و تمدن هایی منتقل کردند که در دوران استعمار، تحت سلطه جهان غرب قرار گرفته بودند.

نظریه جنگ تمدن ها (War of Civilization): (فرهنگ اسلامی، بزرگترین تهدید جهان غرب)

نظریه جنگ تمدن ها توسط ساموئل هانتینگتون مطرح شد. هانتینگتون از آخرین مرحله درگیری ها در جهان معاصر، با عنوان جنگ تمدن ها یاد می کند. از نظر او در این مرحله، دولت- ملت ها، بازیگران اصلی روابط بین المللی نیستند و رقابت ها و درگیری ها، بین فرهنگ ها و تمدن های بزرگ (نه بین دولت- ملت ها) به وقوع خواهد پیوست و در این میان، فرهنگ اسلامی بزرگترین تهدید برای جهان غرب است.

توضیح: هانتینگتون، جهان را به ۹ حوزه تمدنی تقسیم می کند:

تمدن غربی / ارتودکس / اسلامی / بودایی / هندی / افریقایی / امریکایی / لاتین / چینی / ژاپنی

از نظر هانتینگتون: پس از جنگ سرد، بجای ابرقدرت های جنگ سرد، کشورهای اصلی هر تمدن، ظهور خواهند کرد و فرهنگ و هویت فرهنگی و تمدنی، سرچشمه تمام جنگ ها خواهد بود. به اعتقاد هانتینگتون: تا زمانی که غرب، غرب بماند و اسلام، اسلام بماند، تنها عامل تعیین کننده در روابط میان این حوزه های فرهنگی عظیم، نبرد بنیادین خواهد بود، چراکه اصلی ترین دشمن احتمالی غرب و بویژه آمریکا، اسلام می باشد. در این میان، اتحاد جهان اسلام و جوامع کنفوسیوسی (چین) برای غرب بسیار خطرناک و تهدید آمیز خواهد بود. (ایران، عراق از تمدن اسلامی و چین از تمدن شرق آسیا، بزرگترین تهدید برای آمریکا به شمار می روند).

شمال و جنوب: (کشورهای غنی و فقیر) (چالش فقر و غنا)

برخی مفاهیم طبیعی و جغرافیایی مانند «شمال و جنوب» معنای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیدا کرده اند.

مفاهیم شمال و جنوب، در معنای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی، عمدتاً بعد از جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد. زیرا برخی اندیشمندان معتقد بودند، که چالش اصلی بین بلوک شرق و غرب نیست بلکه چالش اصلی بین کشورهای غنی و فقیر است.

منظور از شمال: کشورهای غنی یا کشورهای صنعتی و ثروتمند هستند که در نیمکره شمالی زمین قرار گرفته اند)

منظور از جنوب: کشورهای فقیر و غیرصنعتی هستند که در نیمکره جنوبی زمین قرار گرفته اند).

نکته: تقابل شمال و جنوب: تقابلی جهانی است و در صورتی که فعال شود، بسیاری از چالش های درونی کشورهای غربی، بار دیگر، فعال خواهند شد.





نکته: علاوه بر اصطلاحات شمال و جنوب، اصطلاحات سیاسی مشابهی دیگری نیز برای اشاره به جالش اصلی یعنی جالش فقر و غنا (جالش بین کشورهای فقیر و غنی) وجود دارد، که در قالب مطالب ذیل، به آنها پرداخته می شود.

جهان اول، جهان دوم، جهان سوم

جهان اول: کشورهای سرمایه داری بلوک غرب / جهان دوم: کشورهایی که در کانون بلوک شرق قرار داشتند.

جهان سوم: کشورهای دیگری که خارج از این دو بلوک قرار داشته و تحت نفوذ آنها بوده اند.

کشورهای توسعه یافته و کشورهای توسعه نیافته (عقب مانده)

کشورهای توسعه یافته: به کشورهای صنعتی و ثروتمند، گفته می شود

کشورهای توسعه نیافته یا عقب مانده: به کشورهای دیگر در مقایسه با کشورهای توسعه یافته، کشورهای عقب مانده، توسعه نیافته یا در حال توسعه، گفته می شود. (کشورهایی که فقیر و به لحاظ صنعتی بسیار ضعیف هستند)

مرکز و پیرامون

اصطلاح مرکز و پیرامون به نقش مرکزی کشورهای ثروتمند و صنعتی و نقش پیرامونی و ابزاری کشورهای فقیر اشاره دارد.

اصطلاح مرکز و پیرامون را کسانی به کار می برند که معتقدند، کشورهای پیرامونی بدلیل عملکرد کشورهای مرکزی، ضعیف و فقیر شده اند.

نظریه مرکز و پیرامون: بر اساس این نظریه، جوامع غربی، جالش های درونی خود را از طریق بهره کشی از کشورهای غیرغربی، حل می کنند. جوامع غربی بواسطه ثروتی که از کشورهای پیرامونی بدست می آورند، رفاه کارگران و اقشار ضعیف خود را تأمین می کنند و مشکلات حاد و شدید درونی شان را به بیرون از مرزهای خود انتقال می دهند. کشورهای غربی، با سرمایه گذاری های مشترک و معاهدات بین المللی، انتقال ثروت از کشورهای پیرامون به کشورهای مرکز را آسان می کنند.

یعنوان نمونه: قاره آفریقا مصداقی کامل از جوامع پیرامونی است (قاره آفریقا از منابع و معادن ارزشمندی مانند: نفت، الماس، طلا، مس و نقره برخوردار است. اما در نتیجه استعمار، فقیرترین قاره مسکونی دنیاست).

اصطلاحات استعمارگر و استعمارزده (تأکید بر بُعد فرهنگی جالش فقر و غنا)

دو اصطلاح استعمارگر و استعمارزده بیان کننده این است که: جالش بین کشورهای فقیر و غنی، علاوه بر ابعاد اقتصادی، ابعاد فرهنگی نیز دارد. و مشکل کشورهای فقیر، نه فقط به ضعف اقتصادی بلکه بویژه به خودباختگی فرهنگی آنها نیز مربوط است.

نکته پایانی: اصطلاحات شمال و جنوب/جهان اول و دوم و سوم/ توسعه یافته و عقب مانده/مرکز و پیرامون/ استعمارگر و استعمار زده/ و... درواقع به جالش بنیادی و اصلی یعنی جالش فقر و غنا در جهان، اشاره داشته اند.





نظام: مجموعه منظمی از اجزای بهم پیوسته که برای رسیدن به هدفی مشترک، با یکدیگر در ارتباط هستند. مثال: منظومه شمسی، بدن انسان، رایانه، اتوبوس، مدرسه، خانواده، جامعه و ...

نکته: هر نظامی در حال طبیعی و عادی، از تعادل برخوردار است.

بحران (Crisis): مختل شدن تعادل نظام بواسطه چالش های مهار نشدنی یا کنترل ناپذیر

بحران هنگامی ایجاد می شود که برخی تغییرات درونی و بیرونی، تعادل نظام را بر هم بزنند و نظام نتواند با مهار آن تغییرات، تعادل مجدد خود را بدست بیاورد.

مثال: بدن انسان همواره در معرض عوامل بیماری زا قرار دارد و بیمار می شود. ولی هنگامی که بیماری غیرقابل کنترل شود و بدن را از وضعیت طبیعی خارج نماید، بحران پدید می آید.

مهمترین ویژگی بحران ها در دنیای مدرن و عصر جهانی شدن:

امروزه در دنیای مدرن و عصر جهانی شدن، بسیاری از بحران ها در مناطق خاصی پدید می آیند ولی به سایر نقاط جهان، تسری می یابند. به عبارت دیگر: کشورها در ایجاد بحران ها سهم یکسانی ندارند اما همه کشورها از پیامدهای نامطلوب آن متأثر می شوند. مثال: بحران کرونا که از کشور چین آغاز شد و تمامی کشورهای جهان را متأثر ساخت. / مثال: بحران های اقتصادی و زیست محیطی و ... که همگی پیامدهای جهانی یافته اند.

بعنوان نمونه: بحران های اقتصادی در ابتدا به کشورهای غربی محدود می شدند و از عوامل داخلی آنها تأثیر می گرفتند ولی با شکل گیری اقتصاد جهانی و کاهش اهمیت مرزهای سیاسی و جغرافیایی، این بحران ها که منطقه ای بودند، بسرعت آثار و پیامدهای خود را در سطح جهان آشکار ساختند.

بحران های اقتصادی (Economic Crises): (اختلال در نظام اقتصادی)

نمودار بحران اقتصادی:





جوامع سرمایه داری غربی و بحران های اقتصادی:

فرایند بحران های اقتصادی در تاریخ اقتصاد سرمایه داری غرب:

- ✓ بحران های اقتصادی بطور متناوب (غیر متوالی) و با شدت و ضعیف های متفاوت پدید آمده اند.
- ✓ نخستین بحران اقتصادی در سال ۱۸۲۰ میلادی در انگلستان بوجود آمد.
- ✓ مهم ترین بحران اقتصادی در فاصله دو جنگ جهانی اول و دوم، در سال های ۱۹۲۳ تا ۱۹۲۹ میلادی اتفاق افتاد.
- ✓ ضرر و زیان ناشی از این بحران کمتر از ضرر و زیان اقتصادی جنگ جهانی اول نبود. در این بحران، ۴۰ میلیون کارگر بیکار شدند و هزاران مؤسسه اقتصادی، ورشکست (Bankrupt) شدند.
- ✓ بحران اقتصادی سال های اخیر در اروپا و آمریکا از سال ۲۰۰۸ شروع شده است و علیرغم تلاشی هایی که برای مهار آن می شود، همچنان ادامه دارد.

شباهت و تفاوت های بحران اقتصادی و چالش فقر و غنا در اقتصاد سرمایه داری غرب

الف) شباهت:

هر دو هویتی اقتصادی دارند.

ب) تفاوت ها:

- چالش فقر و غنا: چالشی مستمر و همیشگی است. در حالیکه بحران اقتصادی اغلب دوره ای و مقطعی است.
- آسیب های مربوط به چالش فقر و غنا، همواره متوجه قشرهای فقیر و ضعیف جامعه است. در حالیکه، آسیب های مربوط به بحران اقتصادی، تمامی جامعه را در بر می گیرد. البته سرمایه داران با استفاده از ابزارهایی که دارند، فشارهای ناشی از بحران اقتصادی را به افشار ضعیف و تولید کنندگان خرد انتقال می دهند. مثال: دستمزد کارگران را پایین می آورند/ فشار تورم را به تولیدکنندگان خرد منتقل می کنند، به همین دلیل بحران اقتصادی با چالش فقر و غنا پیوند می خورد و بر دامنه آن می افزاید.

نکته: بحران اقتصادی در صورتیکه کنترل نشود، می تواند به فروپاشی حکومت ها منجر شود

بحران های زیست محیطی (Environment Crises):

در ۲۰۰ سال اخیر، تغییرات شگرفی توسط انسان ها در محیط زیست رخ داده است. تغییرات انجام شده در این ۲۰۰ سال بیشتر از تغییرات زمین در طول عمر آن است. این تغییرات آسیب ها و بحران های زیست محیطی بسیاری بدنبال داشته است.

مصادیقی از آسیب ها و بحران های زیست محیطی:

- ✓ آلودگی هوا در اثر گازهای شیمیایی، ریزگردها و فلزات سنگین
- ✓ تخریب لایه ازن، در اثر افزایش تولید گازهای گلخانه ای.
- ✓ از بین رفتن منابع آب در اثر آلودگی های آب های سطحی و زیرزمینی.
- ✓ آلودگی دریاها در اثر عوامل فیزیکی و شیمیایی.
- ✓ بارش باران های اسیدی در اثر آلودگی آب و هوا.





- ✓ گرم شدن کره زمین و خشکسالی.
- ✓ مسمومیت خاک در اثر تجمع مواد زائد تجزیه ناپذیر، سموم آفت کش، مواد رادیواکتیو و پلمرها.
- ✓ تهی شدن منابع طبیعی تجدید ناپذیر در نتیجه استفاده بی رویه انسان معاصر.
- ✓ در معرض نابودی قرار گرفتن حدود یک سوم از انواع جانوران و گیاهان.

نکته : امروزه بحران های زیست محیطی به منطقه خاصی محدود نمی شوند و همه محیط طبیعی زندگی انسان، یعنی: آب، خاک و هوا را فراگرفته اند.

فرایند گسترش آسیب ها و بحران های زیست محیطی در جهان

شهرهای صنعتی، اولین مراکزی بودند که با آلودگی های زیست محیطی مواجه شدند. پس از آن با گسترش زندگی مدرن در جهان، انواع آسیب های زیست محیطی نیز به سرعت گسترش یافتند.

مختل شدن رابطه متقابل انسان با طبیعت در دوران مدرن:

انسان مدرن با انقلاب صنعتی و با نگاه ابزاری به طبیعت، تسلط و پیروزی بر طبیعت را به خود نوید می داد اما طبیعت نیز در واکنش به استیلای انسان، نخستین مسائل و مشکلات خود را نشان داد و رابطه متقابل انسان و طبیعت دچار اختلال گردید.

برخی اندیشمندان، بحران های زیست محیطی را ناشی از رویکرد انسان مدرن و فرهنگ معاصر غرب، به طبیعت می دانند.

مقایسه رویکرد مدرن، رویکرد توحیدی و رویکرد اساطیری به طبیعت:

الف) رویکرد مدرن:

طبیعت را ماده خام و بی جانی می داند که انسان اجازه هر گونه دخل و تصرفی در آن دارد. در این رویکرد، این گمان وجود دارد که: انسان با تسخیر طبیعت و تصرف آن، می تواند تمامی مسائل و مشکلات خود را حل کند.

ب) رویکرد توحیدی:

طبیعت و هر چه در آن است، آیات و نشانه های خداوند هستند. همه موجودات طبیعی به تسبیح خداوند مشغولند و بسوی او باز می گردند.

ج) رویکرد اساطیری:

طبیعت ماده خام و بی جان نمی باشد بلکه از ابعاد و نیروهای ماورائی برخوردار است.

پیامد رویکرد مدرن به طبیعت:

انسان مدرن با رویکرد دنیوی به طبیعت، نگاه دینی و معنوی به طبیعت را کودکانه می پندارد و تصرف در طبیعت را تنها با قنون و روش های تجربی انجام می دهد. از اینرو: گسترش سریع صنعت و فناوری مدرن، علیرغم اینکه توانمندی و آسایش بیشتری برای بشر فراهم آورده است، زیان های جبران ناپذیری نیز به انسان و طبیعت وارد نموده است.

حوزه های نفوذ و سرایت بحران های زیست محیطی

بحران های زیست محیطی، ابتدا در حوزه رابطه انسان با طبیعت قرار داشت. ولی بتدریج به روابط انسان ها و جوامع با یکدیگر نیز سرایت کرد و به آسیب های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی همچون: مهاجرت، حاشیه نشینی، بیکاری، فقر و اختلافات سیاسی منطقه ای و فرامنطقه ای منجر شد.





استعمار سمی و نژادپرستی زیست محیطی: (Toxic Colonization and Environmental racism)

در قرن ۲۰، کشورهای غربی، زباله های سمی خود را به کشورهای جهان سوم ارسال می کردند تا در آنجا دفن یا انبار شود. برخی جنبش های حامی محیط زیست این اقدام را استعمار سمی و نژادپرستی زیست محیطی نامیده اند. در این استعمار؛ جوامع سلطه گر که حتی سوزاندن زباله و دفن پلاستیک را در خاک خود ممنوع اعلام کرده اند، کشورهای جهان سوم را زباله بان و زباله دان خود می دانند و زباله های سمی و اتمی خود را در خاک آنها دفن می کنند.

سازمان ملل و پیمان باسل (Basel):

در سال ۱۹۸۹، سازمان ملل با طرح پیمان باسل، تلاش کرد تا از انتقال زباله های کشورهای صنعتی به کشورهای فقیر، جلوگیری کند. اما برخی کشورهای غربی این پیمان را نپذیرفتند و برخی دیگر با دور زدن قوانین بین المللی و سوء استفاده از نیاز مالی برخی کشورها و کم اطلاعی افراد یا دولت های آنان، همچنان به صدور زباله های خود به کشورهایی چون: ساحل عاج، غنا، سومالی، نیجریه، مصر، هند، اندونزی و مغولستان مشغول هستند.

در قرن ۲۱، صادرات زباله همچنان یک تجارت بین المللی پر رونق و رو به گسترش است که در کشورهای جهان سوم بحران ایجاد می کند. بحران «آبیجان» سال ۲۰۰۶ میلادی در ساحل عاج و بحران «بوپال» در هند، نمونه هایی از بحران های زیست محیطی در این دو قرن (۲۰ و ۲۱ میلادی) هستند.

یادآوری (Footnote)

بحران زیست محیطی آبیجان در ساحل عاج: (سال ۲۰۰۶ میلادی): رها کردن چند صد تن مواد سمی مایع در اطراف شهر آبیجان توسط یک تانکر نفتی از یک شرکت هلندی که در کار تجارت نفت بوده است. طی این اتفاق، ۱۵ نفر جان خود را از دست دادند و هزاران نفر دیگر بیمار شدند.

بحران زیست محیطی بوپال در هند (سال: ۱۹۸۴ میلادی): نشت گاز سمی دفع آفات در کارخانه آمریکایی بنام یونین کارباید در شهر بوپال هند، که طی آن ۳۵۰۰ نفر از کارکنان کارخانه، جان خود را از دست دادند.

پیمان باسل (پیمان بازل): (سال ۱۹۸۹ میلادی) جامع ترین موافقت نامه بین المللی در زمینه نظارت بر انتقال فرامرزی و از میان بردن پسماندهای خطرناک می باشد.

بازل یا یاسل، سومین شهر پرجمعیت در کشور سوئیس است.





بحران (Crisis): مسأله ای است که به وضعیت خطرناک و فشارزا منجر می شود. وضعیتی که دانسته ها و راه حل های موجود را به چالش کشیده و زیر سؤال می برد. (وضعیتی که نیازمند برانداختن طرحی نو است) نکته مهم در این خصوص این است که: یک بحران همانطور که می تواند یک مانع و تهدید جدی به شمار می رود در عین حال می تواند نشانگر یک فرصت نیز باشد فرصتی که هر جامعه ای بر حسب ظرفیت ها و توانایی های خود می تواند آنرا معطوف به رشد یا افول سازد.

ظرفیت انعطاف پذیری (Flexibility Capacity) و قدرت خلاقیت (Creative Power) دو شرط ضروری برای حل بحران می باشند.

بحران می تواند در سطوح مختلف شخصی / اجتماعی / اقتصادی / سیاسی / بین المللی / زیست محیطی و ... شکل بگیرد.

چالش های جهانی غرب: چالش هایی که از سه باور بنیادی جهان غرب یعنی سکولاریسم / اومانیسم / روشنگری بر می خیزند.

ویژگی ها:

✓ این چالش ها بتدریج و یکی پس از دیگری آشکار می شوند، به گونه ای که ابتدا چالش های اقتصادی، سیاسی، نظامی رخ می دهند و سپس چالش ها و بحران های معرفتی، معنوی، اخلاقی، عاطفی و ... بروز می کنند.

✓ این چالش ها اغلب پایان نمی یابند به گونه ای که با بروز چالش های جدید، چالش های پیشین نیز همچنان باقی می مانند. مثال: چالش فقر و غنا در چند قرن گذشته بروز کرد، اما همچنان پابرجاست. (بنابراین این چالش ها حالت انباشتی و هم افزایانه دارند و همدیگر را تقویت می کنند).

✓ این چالش ها: در مواجهه با سایر فرهنگ ها بوجود نمی آیند بلکه همگی از درون فرهنگ غرب بر می خیزند.

✓ این چالش ها علت درونی دارند و نه بیرونی؛ به همین دلیل فرهنگ غرب نمی تواند آنها را به دیگران نسبت دهد.

✓ فرهنگ های دیگر برای مهار این چالش ها که منشاء غربی دارند؛ نباید به همان راهی بروند که جهان غرب می رود و نباید چاره این چالش ها و درمان این دردها را از غرب بخواهد (چرا که اگر کوری؛ کور دیگر را هدایت کند هر دو به چاه خواهند افتاد).

✓ برخی از این چالش ها به لایه های سطحی (هنجارها و نمادها) مربوط هستند. مانند چالش های سیاسی، اقتصادی و .. و برخی دیگر به لایه های عمیق تر (باورها و ارزش ها) فرهنگ غرب مربوط هستند. مانند چالش های علمی و معرفتی، چالش های معنوی و دینی و ...

✓ تمامی این چالش ها (چه سطحی و چه عمیق) از عمیق ترین لایه فرهنگ غرب نشأت می گیرند. یعنی از باورهای بنیادین فرهنگ غرب که روح و شالوده آنرا تشکیل می دهند.



✓ **سکولاریسم / اومانیسم و روشنگری** بعنوان سه باور بنیادین فرهنگ غرب؛ عمیق ترین لایه هویتی فرهنگ غرب را تشکیل می دهند. این سه باور بنیادین؛ روح و شالوده فرهنگ غرب را می سازند و تمامی چالش ها در اصل از این سه باور بر می خیزند.

نکته: سکولاریسم (باور هستی شناسانه جهان غرب و به معنای دنیاگرایی و جدایی دین از مناسبات اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی است / اومانیسم (باور انسان شناسانه جهان غرب و به معنای اصالت انسان دنیوی، تمرکز بر نیازهای مادی و دنیوی انسانی و نادیده گرفتن نیازهای دینی و معنوی انسانی است. / روشنگری (باور معرفت شناسانه جهان غرب و به معنای اصالت معرفت و دانش تجربی و نفی معرفت عقلانی و وحیانی است.

نکته: چالش ها یا بحران های معرفتی و معنوی به عمیق ترین لایه فرهنگ غرب تعلق دارند. یعنی به باورهای بنیادین فرهنگ غرب که شامل سکولاریسم / اومانیسم / روشنگری می باشد. چالش ها یا بحران های معرفتی و معنوی همانند چالش فقر و غنا و ... بعنوان بحران هایی مرکزی، ذاتی، درونی فرهنگ غرب هستند که نقطه عزیمت بسیاری دیگر از چالش ها و بحران های جهانی می باشند.

خط سیر معرفت و بحران معرفت در غرب:

✓ دوران قرون وسطی: کتاب مقدس و شهود آباء کلیسا بعنوان معتبرترین راه شناخت جهان و انکار و نادیده گرفتن شناخت از راه عقل و تجربه.

✓ دوران رنسانس: شک و تردید در روش معرفتی دوران قرون وسطی، پیدایش بحران معرفتی و تلاش برای برون رفت از بحران معرفتی از طریق کنار گذاردن وحی و شهود در شناخت علمی و بسنده کردن به شناخت عقلی و تجربی.

✓ قرن ۱۹ و ۲۰ میلادی: کنار گذاردن شناخت عقلی و معرفتی شناخت حسی و تجربی بعنوان تنها راه شناخت علمی (شناخت عقلی بیش از دو سده دوام نیاورد و در قرن نوزدهم کنار گذارده شد).

توضیح: جامعه شناسان قرن ۱۹، روش تجربی را تنها راه درست برای شناخت جهان هستی و تنها معیار داوری و اعتبارسنجی حقایق و حقایق و عقلانی می دانستند (حقایقی که پیامبران از طریق وحی درباره جامعه بشری بیان نموده اند یا عالمان با استدلال های عقلی به آنها رسیده اند). این جامعه شناسان معتقد بودند: آگاهی ها و علوم جوامع دیگر غیر علمی است. بدین ترتیب غرب این مطلب را به نخبگان جوامع غیر غربی القاء می کرد که پیروی از فرهنگ غرب تنها راه پیشرفت و توسعه دیگر فرهنگ هاست.

✓ نیمه اول قرن ۲۰: نمایان شدن محدودیت های علم تجربی و بدنبال آن: پیدایش بحران معرفتی، دست برداشتن علم از داوری های ارزشی و محدود شدن آن به بررسی امور طبیعی.

✓ نیمه دوم قرن ۲۰: نمایان شدن وابستگی علم تجربی به معرفت های غیر تجربی و غیر حسی (آشکار شدن منابع غیر تجربی علم تجربی)، تداوم و تعمیق بحران معرفتی و زیر سؤال رفتن علم مدرن: (بدین ترتیب که علم تجربی غربی: تنها تفسیر ممکن از جهان طبیعت نیست بلکه تفسیرهای متناسب با فرهنگ های دیگر نیز می تواند وجود داشته باشد).



بحران های معرفتی در جهان غرب : (The Epistemological Crises in the Western World):

الف) نخستین بحران معرفتی در دوران رنسانس پدیدار شد که طی آن روش معرفتی قرون وسطی (وحی و شهود) مورد شک و تردید واقع شد. جهان غرب بواسطه جایگزین نمودن روش های عقلی و تجربی با وحی و شهود، از این بحران معرفتی عبور نمود.

ب) بحران معرفتی جدید : طی قرن ۲۰ پدیدار شد. این بحران هنگامی آغاز شد که محدودیت های علمی دانش تجربی (نیمه اول قرن ۲۰) و وابستگی آن به معرفت های غیرتجربی و غیرحسی (نیمه دوم قرن ۲۰)، آشکار شد.

نکته: شک و تردید درباره مبانی علوم تجربی غربی، در حقیقت به معنای شک و تردید درباره بنیان های هویتی فرهنگ غرب یعنی: لایه های عمیق یا همان فلسفه روشنگری بود.

(زیرسؤال رفتن مبانی علوم تجربی غربی: در اصل به معنای زیرسؤال رفتن فلسفه روشنگری و بنیان هویتی غرب بود. چرا که فرهنگ جدید غرب اصولاً با پیدایش فلسفه های روشنگری آغاز شده بود).

گستره و ابعاد بحران معرفتی جدید در جهان غرب:

بحران معرفتی جدید در جهان غرب در دو بُعد ظاهر شد:

الف) افول روشنگری و شکل گیری جریان های پُست مدرن (افول فلسفه روشنگری بدلیل خدشه دار شدن استقلال علمی آن و زیرسؤال رفتن هویت روشنگرانه آن).

توضیح: روشنگری مدرن از قرن ۱۹ میلادی، مبتنی بر حس و تجربه بود و بر اساس آن شناخت غیرتجربی، شناختی علمی محسوب نمی شد. ولی پس از اینکه مشخص شد علم تجربی به معرفت های غیر تجربی (دانش های غیرتجربی) وابسته است، استقلال معرفت علمی - تجربی مخدوش شد و هویت روشنگرانه آن مورد تردید قرار گرفت. تردید در روشنگری به منزله تردید در هویت معرفت شناختی جهان مدرن بود.

روشنفکران پُست مدرن: به روشنفکرانی گفته می شود که در اصل روشنگری علم مدرن تردید کرده اند. اصطلاح پُست مدرن یا پُسا مدرن: به این دلیل به این دانشمندان اطلاق می شود که: آنان از اصول جهان مدرن عبور کرده اند و به فراسوی آن رسیده اند.

ب) ناسازگاری ابعاد معرفتی جهان غرب با نیازهای اقتصادی و اجتماعی آن (گرفتار شدن جهان غرب در یک تناقض اساسی بدین ترتیب که غرب از یکسو به معرفتی نیاز داشت که حضور و برتری سیاسی و اقتصادی آنرا در سطح جهانی موجه جلوه دهد از سوی دیگر جریان های معرفت شناسانه پست مدرن در غرب شکل گرفته بودند که بنیان های معرفتی خود جهان غرب را زیرسؤال برده بودند).

توضیح: متفکران پسامدرن یا پست مدرن: زمانی در اصول و مبانی فرهنگ غرب تردید کردند که سیاست و اقتصاد جهان غرب، ابعاد جهانی پیدا کرده و نیازمند علمی بود که حضور جهانی آنرا توجیه کند، اما اندیشه های پسامدرن این ظرفیت را نداشتند. (اندیشه های پسامدری هیچ مناسبتی با توجیه حضور و برتری جهانی غرب نداشتند). ناتوانی جهان غرب برای توجیه حضور جهانی خود، در شرایطی که اقتصاد و سیاستش به این حضور نیاز داشت، بُعد دیگری از بحران معرفتی - علمی است. یعنی ناسازگاری بین عملکرد اقتصادی و سیاسی غرب با توانمندی های معرفتی و علمی آن.

فرهنگی که توان معرفتی لازم برای دفاع از ابعاد گسترده اقتصادی و سیاسی خویش را نداشته باشد به حیوان فرتوتی (حیوان ضعیف و ناتوان) می ماند که با وجود جثه عظیم خود، زمین گیر و آسیب پذیر شده است.





گستره و ابعاد بحران معرفتی جدید در جهان غرب را می توان در قالب نمودار ذیل به نمایش گذارد:

افول روشنگری در جهان غرب (زیر سؤال رفتن استقلال و اعتبار معرفتی و روشنگرانه فلسفه روشنگری) شکل گیری جریان های پست مدرن در جهان غرب (عبور از اصول معرفت شناسی غرب) ناسازگاری اندیشه های پست مدرن با تداوم حضور برتری جویانه غرب در جهان افول توان معرفت شناسی جهان غرب برای دفاع از حضور و برتری جهانی خود آسیب پذیر شدن اقتدار و مشروعیت حضور جهانی غرب

بحران معنویت (The Crisis of Spirituality):

روند سکولاریزاسیون (سکولار شدن) در فرهنگ مدرن غرب:

- ✓ در فرهنگ مدرن غرب، سکولاریسم بصورت آشکار مطرح شد. (یعنی: بصورت آشکار و به صراحت ابعاد دینی و معنوی جهان هستی انکار می شد).
- ✓ در فرهنگ مدرن غرب، اگر گرایش ها و رفتارهای دینی امکان مطرح شدن می یافتند، این کار تنها با توجیه دنیوی آنها امکان پذیر می شد. یعنی: صرفاً به کارکردها و مزایای دنیوی و این جهانی آموزه های دینی اهمیت داده می شد.
- ✓ در فرهنگ مدرن غرب: سکولاریسم به ترتیب در حوزه های هنر، اقتصاد، سیاست و علم ظاهر گردید و فرهنگ تخصصی هر یک از این حوزه ها سکولار گردید. کنار گذاشتن ارزش های دینی در این حوزه ها و تمرکز بر ارزش های دنیوی در آنها)
- ✓ در فرهنگ مدرن غرب: تنها حوزه ای که همچنان دینی باقی ماند: فرهنگ عمومی جامعه در محدوده زندگی شخصی و خصوصی افراد بود.
- ✓ در فرهنگ مدرن غرب: برخی جامعه شناسان بر این گمان بودند که در قرن ۲۰ میلادی، دین از آخرین عرصه حضور خود یعنی قلمرو فرهنگ عمومی نیز بیرون خواهد رفت. اما واقعیت خلاف این پیش بینی را نشان داد.

فرایند افول سکولاریزاسیون (سکولار شدن) و بحران معنویت در فرهنگ مدرن غرب:

طی قرن ۲۰، نه تنها دین از فرهنگ عمومی مردم خارج نشد بلکه در سال های پایانی این قرن، نگاه معنوی و دنیوی به سطوح مختلف زندگی انسان بازگشت. برخی از متفکران از این موج که نشانه بحران معنویت در فرهنگ غرب است با عناوین «افول سکولاریسم» و «پساسکولاریسم» یاد کردند.

افول سکولاریسم با پاسا سکولاریسم: فرایندی است که طی آن: نگاه معنوی و دنیوی به سطوح مختلف زندگی انسان بازگشت. این فرایند نشانه بحران معنویت در فرهنگ مدرن غرب است. بحرانی که بدلیل بی توجهی جهان مدرن غرب به ابعاد معنوی هستی و نیازهای دینی و معنوی انسان، پدید آمد.

مهمترین علت تداوم باورهای دینی و معنوی در زندگی انسان:

مهمترین علت تداوم باورهای دینی و معنوی در زندگی انسان: نیاز فطری و ذاتی آدمی به حقایق قدسی و ماوراء طبیعی است. یک فرهنگ علاوه بر نیازهای جسمانی و دنیوی انسان باید به نیازهای معنوی و قدسی او نیز پاسخ دهد. همانگونه که بی توجهی به ابعاد دنیوی، به بحران منجر می شود، غفلت از ابعاد معنوی نیز، شکل دیگری از بحران را به دنبال می آورد.





پیامدهای انکار حقایق معنوی و قدسی برای فرهنگ مدرن غرب :

فرهنگ مدرن غرب با انکار حقایق قدسی و معنوی نه تنها به آرمان های انقلاب فرانسه نرسید، بلکه با اصالت بخشیدن به انسان دنیوی (اومانیسم) در قرن ۲۰، به پوچ گرایی، یأس و ناامیدی و مرگ آرمان ها و امیدها انجامید.

پیامدهای اجتماعی افول سکولاریسم یا گریز و رویگردانی از سکولاریسم در جوامع غربی:

- ✓ ترغیب یا واداشتن برخی از نخبگان جهان غرب به جست و جوی سنت های قدسی و دینی، (جست و جوی روابط علت و معلولی و سازوکارهای غیرمادی جاری در جهان).
- ✓ فراخواندن مهاجران ساکن کشورهای غربی به سوی هویت دینی خود (ساکنانی که اغلب مَرعرب فرهنگ مدرن غرب شده بودند).
- ✓ رونق بخشیدن به بازار معنویت های کاذب و دروغین مانند: خرافه پرستی، شیطان پرستی، انواع بازسای شده ادیان و عرفان های شرقی و سرخ پوستی و ...

..... برای مطالعه

اجلاس هزاره ادیان در آستانه قرن ۲۱ در امریکا؛ مصداق بارزی از آغاز دوران پساکولاریسم است.

اجلاس هزاره ادیان در آستانه قرن ۲۱ میلادی در نیویورک (یکی از ایالت های امریکا) برگزار شد و در آن اندیشمندانی از ادیان مختلف جهان گرد هم آمدند تا نقش دین را در استقرار صلح جهان بررسی کنند.



ویژگی های آغاز یا سرآغاز هر پدیده اجتماعی :

- ✓ غالباً هیجان انگیزترین لحظه آن است؛ لحظه ای سرشار از بیم و امید، شگفتی، تنش، دلهره و ... است.
- ✓ شفاف ترین لحظه آن است. (سانسور نشده ترین لحظه آن است) و به همین دلیل اطلاعات قابل توجهی را از آن پدیده در اختیار ما می گذارد.
- ✓ سرگذشت و سرنوشت آن پدیده را بطور خلاصه در خود دارد. (نشانگر این است که پدیده اجتماعی؛ از کجا آمده، آمدنش بهر چه بوده و به کجا می رود).

جنگونگی مواجهه جهان غرب با سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام:

- ✓ جهان غرب ابتدا بصورتی خودنمایانه و مرعوب کننده به نمایش نمادهای پیشرفته نظامی، اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک خود به سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام پرداخت. (نمایش پرزرق و برق لایه های سطحی).
- ✓ این نمایش پر زرق و برق از پیشرفت های جهان غرب به نوعی با مخفی ماندن لایه های عمیق با همان باورها و ارزش های جهان غرب از چشم اعضای سایر جهان های اجتماعی همراه شد. (مخفی ماندن لایه های عمیق).

توضیح: جهان غرب ابتدا با سطحی ترین و ظاهری ترین لایه های هویتی خود (با نمادهای خود) با سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام مواجه شد و بیش از همه وجوه نظامی، سیاسی، اقتصادی، فناورانه و ... خود را به رخ کشید اما لایه های عمیق آن از چشم اعضای سایر جهان های اجتماعی مخفی ماند.

نکته: سبک مواجهه جهان غرب با سایر جهان های اجتماعی (نمایش خودنمایانه و مرعوب کننده در سطح نمادها) بر جنگونگی رویکرد و مواجهه سایر جهان های اجتماعی با جهان غرب تأثیر فراوانی گذاشت. بدین ترتیب که: اغلب اعضای جهان های اجتماعی غیر غربی به گونه ای خود تحلیراته به سنایش جهان غرب پرداختند. خود را عقب مانده و بی کلاس و جهان غرب را پیشرفته و باکلاس فرض نمودند.

نمایش خودنمایانه و مرعوب کننده جهان غرب ← احساس خود تحقیری جهان های اجتماعی غیر غربی و رویکرد سنایش آمیز آنها نسبت به جهان غرب

جنگونگی مواجهه جهان اسلام با جهان غرب:

شرایط حاکم بر جهان اسلام در نخستین رویارویی های جهان غرب با آن:

- ✓ قدرت های سیاسی جهان اسلام؛ علیرغم رعایت ظواهر اسلامی؛ در اصل بصورت استبدادهای قومی و قبیله ای بودند.
- ✓ فقاقت و عدالت، بعنوان دو عنصر برتر در فرهنگ اسلامی؛ در حاشیه مناسبات قدرت های قومی، باقی مانده بودند.
- ✓ دولت های کشورهای مسلمان به میزان دوری از سنت های دوری و اسلامی؛ آسیب پذیری بیشتری در برابر کشورهای غربی پیدا می کردند. (یعنی؛ هر چقدر دولت های کشورهای مسلمان؛ از ارزش ها و سنت های اسلامی دور می شدند به همان اندازه آسیب پذیری بیشتری در برابر جهان غرب پیدا می کردند).
- ✓ قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و جاذبه های دنیوی کشورهای غربی؛ دولتمردان کشورهای اسلامی را مرعوب و شیفته فرهنگ غرب می ساخت.
- ✓ شیفته و مرعوب شدن دولتمردان کشورهای اسلامی در برابر جهان غرب؛ موجب تضعیف عزت و استقلال کشورهای اسلامی می شد.



اساس شکل گیری بیدارگران اسلامی :

شکل گیری استعمار و نفوذ دولت های غربی در کشورهای اسلامی، اساس شکل گیری بیدارگران اسلامی در جوامع اسلامی بود.

نخستین بیدارگران اسلامی : (نخستین آگاه کنندگان اسلامی) (The first Islamic awakeners):

مهمترین ویژگی های نخستین بیدارگران اسلامی:

- به خطر کشورهای غربی برای جوامع اسلامی توجه داشتند و خواستار استقلال اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی بودند.
- به شیوه برخورد دولت های اسلامی در برابر غرب توجه داشتند و جنبش هایی را در مقابله با غرب بوجود آوردند.
- بدنبال اصلاح رفتار دولت ها در کشورهای اسلامی بودند.
- بیداری را به معنای بازگشت به اسلام و عمل به آن می دانستند.
- بسیاری از آنان وحدت امت اسلامی و عزت جهان اسلام را دنبال می کردند و قومیت های مختلف را در درون امت واحد اسلامی به رسمیت می شناختند.
- با وجود رویکرد اعتراض آمیز به غرب، شناخت عمیقی از فرهنگ غرب نداشتند و خطر غرب را بیشتر در سلطه گری و قدرت سیاسی و اقتصادی آن می دیدند.
- برخی از آنان دوری مسلمانان از عمل به اسلام را عامل ضعف جوامع اسلامی می دانستند و گمان می کردند دلیل قدرتمندی جوامع غربی این است که عملکرد آنها اغلب همان است که مورد توجه اسلام نیز می باشد. (جمله معروف محمد تبیه از شاگردان سید جمال الدین اسد آبادی در کشور مصر: در شرق مسلمان دینم و اسلام را ندیدم و در غرب اسلام را دیدم و مسلمان ندیدم).

نمونه هایی از حرکت های نخستین بیدارگران اسلامی در جهان اسلام از جمله ایران :

در ایران : حضور فعال عالمان دینی در مقابله با روسیه تزاری و تدوین رساله های جهادیه، اصلاحات امیرکبیر و حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو.

سایر کشورهای اسلامی : اقدامات سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردان او از جمله محمد عبده در مصر و سایر کشورهای اسلامی.

منور الفکران و روشنفکران غرب گرا (Western-Oriented Intellectual): (نسل اول روشنفکران)

ویژگی های منورالفکران غرب گرا:

- ✓ شیفته فرهنگ غرب بودند.
- ✓ نسبت به کشورهای استعمارگر، احساس خطر نمی کردند، بلکه حضور سیاسی و اقتصادی آنان را فرصت می دانستند.
- ✓ عمدتاً در کژهای فراماسونری سازمان می یافتند و خود را بیدارگر می نامیدند. کژ آدمیت و کژ بیداری ایرانیان از اولین کژهای بود که در ایران تأسیس کردند.
- ✓ مانند نخستین بیدارگران اسلامی، خواستار اصلاح رفتار دولت ها در کشورهای اسلامی بودند.
- ✓ برخلاف نخستین بیدارگران اسلامی، بیداری را بازگشت به اسلام نمی دانستند بلکه بیداری را در گذر از فرهنگ اسلامی و پیوستن به فرهنگ غربی و تقلید از رفتار فرنگیان (غربی ها) می دیدند.
- ✓ مفهوم امت و ملت اسلامی برای آنها بی معنا یا منفور (مورد نفرت) بود و در مقابل به ناسیونالیسم (ملی گرایی) که اندیشه سیاسی قوم گرایانه غرب بود، روی آورده بودند.
- ✓ اومانیسم را به آدمیت و روشنگری مدرن را به منورالفکری ترجمه می کردند و به همین دلیل خود را منورالفکر می خواندند.





- ✓ مورد حمایت دولت های استعمارگر غربی بودند و این دولت ها به کمک آنان توانستند از موفقیت بیدارگران اسلامی جلوگیری کنند.
- ✓ در گام های نخست از ضرورت اصلاحات در دولت های کشورهای اسلامی سخن می گفتند و در نهایت با حمایت کشورهای غربی در جوامع خود حکومت های سکولار تشکیل دادند.

اهداف دولت های استعمارگر غربی در حمایت از منورالفکران غرب گرا در جوامع اسلامی:

الف) جلوگیری از موفقیت بیدارگران اسلامی (بیدارگرانی که بیداری را در بازگشت به اسلام می دیدند).

ب) تشکیل دولت های سکولار (دولت های غیردینی) در جوامع اسلامی

نمونه هایی از دولت های سکولار غرب گرا، در جوامع اسلامی:

آتاتورک در ترکیه، رضا خان در ایران، امان الله خان در افغانستان سه نمونه از قدرت های سکولاری اند که آرمان های منورالفکران غرب گرا را با حمایت دولت های غربی دنبال می کردند.

نکته: از جمله منورالفکران غرب گرایی که در کابینه رضا شاه حضور داشتند، می توان به علی اکبر داور، عبدالحسین تیمورتاش، احمد علی فروغی و تقی زاده اشاره کرد.

نکته: واقعه مسجد گوهر شاد در مشهد مقدس نمونه ای از برخورد رضا شاه با روحانیونی بود که مخالف اقدامات سکولار او در کشور بودند.

نکته: برخی اقدامات آتاتورک در راستای ترویج سکولاریسم در ترکیه: کشف حجاب / تغییر خط عربی به لاتین / تبدیل مسجد ایاصوفیا به موزه الفو تقویم هجری / بخش اذان به زبان ترکی / انتشار اسکناس با نماد پان ترکیسم / افزایش نژادپرستانه و افراطی به ترک زبان ها.

پایه و اساس قدرت حاکمان سکولار در کشورهای مسلمان:

قدرت حاکمان سکولار در کشورهای مسلمان، ریشه در اعتقادات و پیشینه تاریخی این کشورها نداشت. قدرت این حاکمان، وابسته به قدرت جهانی استعمار بود. آنان با اتکال به این قدرت می کوشیدند مظاهر دینی و اسلامی را از بین ببرند و ساختارهای اجتماعی پیشین را حذف و ساختارهای اجتماعی جدیدی ایجاد کنند.

پیامدهای حکومت سکولار (حکومت منورالفکران غرب گرا) در کشورهای اسلامی:

- ✓ شکل گیری استبداد استعماری در کشورهای اسلامی و بدنبال آن وابستگی به کشورهای استعمارگر و عمل کردن مطابق منافع آنها. (این عامل موجب مخدوش شدن استقلال سیاسی و اقتصادی جوامع اسلامی و سرکوب مقاومت های مردمی که با هدف حفظ هویت اسلامی صورت می گرفت؛ می شد).
- ✓ در هم ریختن نظم پیشین به بهانه رسیدن به جایگاه کشورهای غربی اما در عمل باقی ماندن در جایگاه کشورهای پیرامونی و استعمار زده (این عامل موجب اعتراض برخی از نخبگان غرب گرای این کشورها شد).





ویژگی های روشنفکران چپ گرا در کشورهای اسلامی (نسل دوم روشنفکران):

- این روشنفکران همان نخبگان غرب گرایي بودند که به عملکرد نسل اول روشنفکران معترض بودند. (نخبگان غرب گرایي که به عملکرد نسل اول روشنفکران (منورالفکران غرب گرا) معترض بودند. نسل دوم روشنفکران (روشنفکران چپ گرا) را تشکیل دادند).
- این روشنفکران تحت تأثیر جریان های چپ در کشورهای اروپایی بودند. و بعنوان روشنفکران چپ کشورهای اسلامی شناخته می شوند.
- اعتراض این روشنفکران چپ به روشنفکران نسل اول (منورالفکران)؛ بدلیل گریز آنها از اسلام یا اسلام ستیزی آنها نبود. بلکه اعتراض آنها به کلیت نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری غربی بود (از نوع اعتراضاتی که طی قرن ۲۰ در کشورهای غربی نسبت به عملکرد اقتصادی نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری شکل می گرفت).
- حرکت های اجتماعی روشنفکران چپ: در چارچوب اندیشه های ناسیونالیستی، سوسیالیستی و مارکسیستی بود.
- برخی از این روشنفکران؛ آشکارا اندیشه های غیرتوحیدی مطرح می کردند و برخی دیگر از رویارویی مستقیم با باورهای دینی مردم، خودداری می کردند و حتی گاهی اندیشه های خود را در پوشش دینی بیان می داشتند (مانند علی شریعتی).
- روشنفکران چپ کشورهای اسلامی مورد حمایت بلوک شرق؛ قرار داشتند.

پیدایش روشنفکری التقاطی چپ در کشورهای اسلامی:

برخی از این روشنفکران (مانند: علی شریعتی) با تلفیق اندیشه های سوسیالیستی و مارکسیستی با اندیشه های اسلامی موجبات شکل گیری نوعی روشنفکری التقاطی چپ در کشورهای اسلامی شدند.

دوران جاذبه و دافعه روشنفکران چپ گرا در کشورهای اسلامی:

الف) دوران جاذبه: روشنفکران چپ کشورهای اسلامی تا پیش از فروپاشی بلوک شرق در کشورهای اسلامی جاذبه داشتند و جریان چپ حتی در کشورهایی که تحت نفوذ بلوک غرب قرار داشتند نیز یک جریان اجتماعی تأثیر گذار بود.

ب) دوران دافعه: با فروپاشی بلوک شرق؛ جاذبه های روشنفکری چپ در سطح جهان از بین رفت و این جریان در کشورهای اسلامی نیز جاذبه خود را از دست داد و غرب گرایان این جوامع بار دیگر به اندیشه های لیبرالیستی غربی روی آوردند.

برای مطالعه

اندیشه التقاطی: (Eclectic Thought) اندیشه ای که دارای تضاد و تناقض می باشد. اندیشه ای که از کنار هم نهادن یا ادغام مفاهیم ناسازگار، شکل یافته است.

اندیشه التقاطی؛ آمیزه ای از باورها و ارزش هایی است که از مکاتب و جهان بینی های مختلف گردآوری می شوند و بصورتی ناسازگار در کنار هم جده می شوند (مانند: ادغام اندیشه های اسلامی یا سوسیالیسم / مارکسیسم / لیبرالیسم و ... بدون توجه به مبانی آنها).

سوسیالیسم (Socialism): به معنای جامعه گرایی یا اصالت جمع است. سوسیالیسم در اصل در مخالفت با سرمایه داری صنعتی و شرایط اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن در اروپا شکل گرفت. اصل اساسی سوسیالیسم؛ برابری و عدالت اجتماعی است و برخی شاخص های آن عبارتند از: اجتماعی بودن مالکیت / توزیع عادلانه ثروت / دولتی شدن امور / دخالت دولت در بهبود وضعیت شهروندان از طریق امکانات درمان و بیمه و رفاه اجتماعی و برنامه های بازنگشتگی / و ...

کمونیسم (Communism): یکی از اشکال سوسیالیسم و به عبارت بهتر مرحله نهایی و آرمان سوسیالیسم است. خط اصلی آن؛ ایجاد جامعه بدون طبقه و بدون حکومت است. و برخی شاخص های آن عبارتند از: لغو کامل مالکیت خصوصی و مالکیت مشترک وسایل تولید / لغو نظام بهره کشی در فرایند کار و تولید و ...





ویژگی های آغاز یا سر آغاز هر پدیده اجتماعی :

- ✓ غالباً هیجان انگیزترین لحظه آن است؛ لحظه ای سرشار از بیم و امید، شگفتی، تنش، دلهره و ... است.
- ✓ شفاف ترین لحظه آن است. (سانسور نشده ترین لحظه آن است) و به همین دلیل اطلاعات قابل توجهی را از آن پدیده در اختیار ما می گذارد.
- ✓ سرگذشت و سرنوشت آن پدیده را بطور خلاصه در خود دارد. (نشانگر این است که پدیده اجتماعی؛ از کجا آمده، آمدنش بهر چه بوده و به کجا می رود).

چگونگی مواجهه جهان غرب با سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام:

- ✓ جهان غرب ابتدا بصورتی خودنمایانه و مرعوب کننده به نمایش نمادهای پیشرفته نظامی، اقتصادی، سیاسی و تکنولوژیک خود به سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام پرداخت. (نمایش پرزرق و برق لایه های سطحی).
- ✓ این نمایش پر زرق و برق از پیشرفت های جهان غرب به نوعی با مخفی ماندن لایه های عمیق یا همان باورها و ارزش های جهان غرب از چشم اعضای سایر جهان های اجتماعی همراه شد. (مخفی ماندن لایه های عمیق).

توضیح : جهان غرب ابتدا با سطحی ترین و ظاهری ترین لایه های هویتی خود (با نمادهای خود) با سایر جهان های اجتماعی از جمله جهان اسلام، مواجه شد و بیش از همه وجوه نظامی، سیاسی، اقتصادی، فناوریانه و ... خود را به رخ کشید اما لایه های عمیق آن از چشم اعضای سایر جهان های اجتماعی مخفی ماند.

نکته : سبک مواجهه جهان غرب با سایر جهان های اجتماعی (نمایش خودنمایانه و مرعوب کننده در سطح نمادها) بر چگونگی رویکرد و مواجهه سایر جهان های اجتماعی با جهان غرب تأثیر فراوانی گذاشت. بدین ترتیب که: اغلب اعضای جهان های اجتماعی غیر غربی به گونه ای خودتحقیرانه به ستایش جهان غرب پرداختند. خود را عقب مانده و بی کلاس و جهان غرب را پیشرفته و باکلاس فرض نمودند.

نمایش خودنمایانه و مرعوب کننده جهان غرب ← احساس خود تحقیری جهان های اجتماعی غیر غربی و رویکرد ستایش آمیز آنها نسبت به جهان غرب

چگونگی مواجهه جهان اسلام با جهان غرب:

شرایط حاکم بر جهان اسلام در نخستین رویارویی های جهان غرب با آن:

- ✓ قدرت های سیاسی جهان اسلام؛ علیرغم رعایت ظواهر اسلامی؛ در اصل بصورت استبدادهای قومی و قبیله ای بودند.
- ✓ فقاقت و عدالت، بعنوان دو عنصر برتر در فرهنگ اسلامی؛ در حاشیه مناسبات قدرت های قومی، باقی مانده بودند.
- ✓ دولت های کشورهای مسلمان به میزان دوری از سنت های دوری و اسلامی؛ آسیب پذیری بیشتری در برابر کشورهای غربی پیدا می کردند. (یعنی؛ هر قدر دولت های کشورهای مسلمان؛ از ارزش ها و سنت های اسلامی دور می شدند به همان اندازه آسیب پذیری بیشتری در برابر جهان غرب پیدا می کردند).
- ✓ قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و جاذبه های دنیوی کشورهای غربی؛ دولتمردان کشورهای اسلامی را مرعوب و شیفته فرهنگ غرب می ساخت.
- ✓ شیفته و مرعوب شدن دولتمردان کشورهای اسلامی در برابر جهان غرب؛ موجب تضعیف عزت و استقلال کشورهای اسلامی می شد.





اساس شکل گیری بیدارگران اسلامی :

شکل گیری استعمار و نفوذ دولت های غربی در کشورهای اسلامی، اساس شکل گیری بیدارگران اسلامی در جوامع اسلامی بود.

نخستین بیدارگران اسلامی : (نخستین آگاه کنندگان اسلامی) (The first Islamic awakeners):

مهمترین ویژگی های نخستین بیدارگران اسلامی:

- به خطر کشورهای غربی برای جوامع اسلامی توجه داشتند و خواستار استقلال اقتصادی و سیاسی جوامع اسلامی بودند.
- به شیوه برخورد دولت های اسلامی در برابر غرب توجه داشتند و جنبش هایی را در مقابله با غرب بوجود آوردند.
- بدنبال اصلاح رفتار دولت ها در کشورهای اسلامی بودند.
- بیداری را به معنای بازگشت به اسلام و عمل به آن می دانستند.
- بسیاری از آنان وحدت امت اسلامی و عزت جهان اسلام را دنبال می کردند و قومیت های مختلف را در درون امت واحد اسلامی به رسمیت می شناختند.
- با وجود رویکرد اعتراضی آمیز به غرب، شناخت عمیقی از فرهنگ غرب نداشتند و خطر غرب را بیشتر در سلطه گری و قدرت سیاسی و اقتصادی آن می دیدند.
- برخی از آنان دوری مسلمانان از عمل به اسلام را عامل ضعف جوامع اسلامی می دانستند و گمان می کردند دلیل قدرتمندی جوامع غربی این است که عملکرد آنها اغلب همان است که مورد توجه اسلام نیز می باشد. (جمله معروف محمد عبده از شاگردان سید جمال الدین اسد آبادی در کشور مصر: در شرق مسلمان دینم و اسلام را ندیدم و در غرب، اسلام را دیدم و مسلمان ندیدم).

نمونه هایی از حرکت های نخستین بیدارگران اسلامی در جهان اسلام از جمله ایران :

در ایران : حضور فعال عالمان دینی در مقابله با روسیه تزاری و تدوین رساله های جهادیه، اصلاحات امیرکبیر و حکم میرزای شیرازی در تحریم تنباکو.

سایر کشورهای اسلامی : اقدامات سید جمال الدین اسدآبادی و شاگردان او از جمله محمد عبده در مصر و سایر کشورهای اسلامی.

منور الفکران و روشنفکران غرب گرا (Western-Oriented Intellectual): (نسل اول روشنفکران)

ویژگی های منورالفکران غرب گرا:

- ✓ شیفته فرهنگ غرب بودند.
- ✓ نسبت به کشورهای استعمارگر، احساس خطر نمی کردند، بلکه حضور سیاسی و اقتصادی آنان را فرصت می دانستند.
- ✓ عمدتاً در لژهای فراماسونری سازمان می یافتند و خود را بیدارگر می نامیدند. لژ آدمیت و لژ بیداری ایرانیان از اولین لژهای بود که در ایران تأسیس کردند.
- ✓ مانند نخستین بیدارگران اسلامی، خواستار اصلاح رفتار دولت ها در کشورهای اسلامی بودند.
- ✓ برخلاف نخستین بیدارگران اسلامی: بیداری را بازگشت به اسلام نمی دانستند بلکه بیداری را در گذر از فرهنگ اسلامی و پیوستن به فرهنگ غربی و تقلید از رفتار فرنگیان (غربی ها) می دیدند.
- ✓ مفهوم امت و ملت اسلامی برای آنها بی معنا یا منفور (مورد نفرت) بود و در مقابل به ناسیونالیسم (ملی گرایی) که اندیشه سیاسی قوم گرایانه غرب بود، روی آورده بودند.
- ✓ اومانیسم را به آدمیت و روشنگری مدرن را به منورالفکری ترجمه می کردند و به همین دلیل خود را منورالفکر می خواندند.





- ✓ مورد حمایت دولت های استعمارگر غربی بودند و این دولت ها به کمک آنان توانستند از موفقیت بیدارگران اسلامی جلوگیری کنند.
- ✓ در گام های نخست از ضرورت اصلاحات در دولت های کشورهای اسلامی سخن می گفتند و در نهایت با حمایت کشورهای غربی؛ در جوامع خود حکومت های سکولار تشکیل دادند.

اهداف دولت های استعمارگر غربی در حمایت از منورالفکران غرب گرا در جوامع اسلامی:

- الف) جلوگیری از موفقیت بیدارگران اسلامی (بیدارگرانی که بیداری را در بازگشت به اسلام می دیدند).
- ب) تشکیل دولت های سکولار (دولت های غیردینی) در جوامع اسلامی

نمونه هایی از دولت های سکولار غرب گرا در جوامع اسلامی:

- آتانورک در ترکیه، رضا خان در ایران، امان اله خان در افغانستان سه نمونه از قدرت های سکولاری اند که آرمان های منورالفکران غرب گرا را با حمایت دولت های غربی دنبال می کردند.
- نکته:** از جمله منورالفکران غرب گرایی که در کابینه رضا شاه حضور داشتند، می توان به علی اکبر داور / عبدالحسین تیمورتاش / محمد علی فروغی و تقی زاده اشاره کرد.
- نکته:** واقعه مسجد گوهر شاد در مشهد مقدس نمونه ای از برخورد رضا شاه با روحانیونی بود که مخالف اقدامات سکولار او در کشور بودند.
- نکته:** برخی اقدامات آتانورک در راستای ترویج سکولاریسم در ترکیه: کشف حجاب / تغییر خط عربی به لاتین / تبدیل مسجد ایاصوفیا به موزه الفو تقویم هجری / پخش اذان به زبان ترکی / انتشار اسکناس با نماد پان ترکیسم / گرایش نژادپرستانه و افراطی به ترک زبان ها.

پایه و اساس قدرت حاکمان سکولار در کشورهای مسلمان:

- قدرت حاکمان سکولار در کشورهای مسلمان، ریشه در اعتقادات و پیشینه تاریخی این کشورها نداشت. قدرت این حاکمان، وابسته به قدرت جهانی استعمار بود. آنان با اتکاء به این قدرت می گوشیدند مظاهر دینی و اسلامی را از بین ببرند و ساختارهای اجتماعی پیشین را حذف و ساختارهای اجتماعی جدیدی ایجاد کنند.

پیامدهای حکومت سکولار (حکومت منورالفکران غرب گرا) در کشورهای اسلامی:

- ✓ شکل گیری استبداد استعماری در کشورهای اسلامی و بدنبال آن وابستگی به کشورهای استعمارگر و عمل کردن مطابق منافع آنها، (این عامل موجب مخدوش شدن استقلال سیاسی و اقتصادی جوامع اسلامی و سرکوب مقاومت های مردمی که با هدف حفظ هویت اسلامی صورت می گرفت؛ می شد).
- ✓ در هم ریختن نظم پیشین به بهانه رسیدن به جایگاه کشورهای غربی اما در عمل باقی ماندن در جایگاه کشورهای پیرامونی و استعمار زده (این عامل موجب اعتراض برخی از نخبگان غرب گرای این کشورها شد).





ویژگی های روشنفکران چپ گرا در کشورهای اسلامی (نسل دوم روشنفکران):

- این روشنفکران همان نخبگان غرب گرای بودند که به عملکرد نسل اول روشنفکران معترض بودند. (نخبگان غرب گرای که به عملکرد نسل اول روشنفکران (متورالفکران غرب گرا) معترض بودند. نسل دوم روشنفکران (روشنفکران چپ گرا) را تشکیل دادند).
- این روشنفکران تحت تأثیر جریان های چپ در کشورهای اروپایی بودند. و بعنوان روشنفکران چپ کشورهای اسلامی شناخته می شوند.
- اعتراض این روشنفکران چپ به روشنفکران نسل اول (متورالفکران): بدلیل گریز آنها از اسلام یا اسلام ستیزی آنها نبود. بلکه اعتراض آنها به کلیت نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری غربی بود (از نوع اعتراضاتی که طی قرن ۲۰ در کشورهای غربی نسبت به عملکرد اقتصادی نظام های لیبرالیستی و سرمایه داری شکل می گرفت).
- حرکت های اجتماعی روشنفکران چپ: در چارچوب اندیشه های ناسیونالیستی، سوسیالیستی، مارکسیستی بود.
- برخی از این روشنفکران: آشکارا اندیشه های غیرتوحیدی مطرح می کردند و برخی دیگر از رویارویی مستقیم با باورهای دینی مردم، خودداری می کردند و حتی گاهی اندیشه های خود را در پوشش دینی بیان می داشتند (مانند علی شریعتی).
- روشنفکران چپ کشورهای اسلامی مورد حمایت بلوک شرق: قرار داشتند.

پیدایش روشنفکری التقاطی چپ در کشورهای اسلامی :

برخی از این روشنفکران (مانند: علی شریعتی) با تلفیق اندیشه های سوسیالیستی و مارکسیستی با اندیشه های اسلامی موجبات شکل گیری نوعی روشنفکری التقاطی چپ در کشورهای اسلامی شدند.

دوران جاذبه و دافعه روشنفکران چپ گرا در کشورهای اسلامی :

الف) دوران جاذبه : روشنفکران چپ کشورهای اسلامی تا پیش از فروپاشی بلوک شرق در کشورهای اسلامی جاذبه داشتند و جریان چپ حتی در کشورهایی که تحت نفوذ بلوک غرب قرار داشتند نیز یک جریان اجتماعی تأثیر گذار بود.

ب) دوران دافعه : با فروپاشی بلوک شرق؛ جاذبه های روشنفکری چپ در سطح جهان از بین رفت و این جریان در کشورهای اسلامی نیز جاذبه خود را از دست داد و غرب گرایان این جوامع بار دیگر به اندیشه های لیبرالیستی غربی روی آوردند.

برای مطالعه

اندیشه التقاطی : (Eclectic Thought) اندیشه ای که دارای تضاد و تناقض می باشد. اندیشه ای که از کنار هم نهادن یا ادغام مفاهیم ناسازگار، شکل یافته است.

اندیشه التقاطی: آمیزه ای از باورها و ارزش هایی است که از مکاتب و جهان بینی های مختلف گردآوری می شوند و بصورتی ناسازگار در کنار هم چیده می شوند (مانند: ادغام اندیشه های اسلامی با سوسیالیسم / مارکسیسم / لیبرالیسم و ... بدون توجه به مبانی آنها).

سوسیالیسم : (Socialism) به معنای جامعه گرایی یا اسالت جمع است. سوسیالیسم در اصل در مخالفت با سرمایه داری صنعتی و شرایط اقتصادی و اجتماعی ناشی از آن در اروپا شکل گرفت. اصل اساسی سوسیالیسم: برابری و عدالت اجتماعی است و برخی شاخص های آن عبارتند از: اجتماعی بودن مالکیت / توزیع عادلانه ثروت / دولتی شدن امور / دخالت دولت در بهبود وضعیت شهروندان از طریق امکانات درمان و بیمه و رفاه اجتماعی و برنامه های بازنشستگی / و ...

کمونیسم (Communism): یکی از اشکال سوسیالیسم و به عبارت بهتر مرحله نهایی و آرمان سوسیالیسم است. خط اصلی آن: ایجاد جامعه بدون طبقه و بدون حکومت است. و برخی شاخص های آن عبارتند از: لغو کامل مالکیت خصوصی و مالکیت مشترک وسایل تولید / لغو نظام بهره کشی در فرایند کار و تولید و ...





نظریه جنگ تمدن ها یا برخورد تمدن ها (Clash of Civilization): (طرح اسلام هراسی و معرفی فرهنگ اسلامی بزرگترین تهدید برای جهان غرب) ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington) از آخرین مرحله درگیری ها در جهان معاصر، با عنوان جنگ تمدن ها یاد می کند. از نظر او در این مرحله، دولت- ملت ها، بازیگران اصلی روابط بین المللی نیستند و رقابت ها و درگیری ها، بین فرهنگ ها و تمدن های بزرگ (نه بین دولت- ملت ها) به وقوع خواهد پیوست و در این میان، فرهنگ اسلامی بزرگترین تهدید برای جهان غرب است.

توضیح: هانتینگتون، جهان را به ۹ حوزه تمدنی تقسیم می کند:

تمدن غربی / تمدن اسلامی / تمدن آندکس / بودایی / هندی / افریقایی / آمریکای لاتین / چینی / ژاپنی

از نظر هانتینگتون: پس از جنگ سرد، بجای ابرقدرت های جنگ سرد، کشورهای اصلی هر تمدن، ظهور خواهند کرد و فرهنگ و هویت فرهنگی و تمدنی، سرچشمه تمام جنگ ها خواهد بود. به اعتقاد هانتینگتون: تا زمانی که غرب، غرب بماند و اسلام، اسلام بماند، تنها عامل تعیین کننده در روابط میان این حوزه های فرهنگی عظیم، نبرد بنیادین خواهد بود، چراکه اصلی ترین دشمن احتمالی غرب و بویژه آمریکا، اسلام می باشد. در این میان، اتحاد یا تبانی جهان اسلام و جوامع کنفوسیوسی (چین) برای غرب بسیار خطرناک و تهدید آمیز خواهد بود. (ایران و عراق از تمدن اسلامی و چین از تمدن شرقی آسیا، بزرگترین تهدید برای آمریکا به شمار می روند).

ویژگی های نظریه جنگ تمدن ها:

- ✓ اذعان و اعتراف به حضور فرهنگی و تمدنی جهان اسلام.
- ✓ اذعان و اعتراف به شکل گیری قطب بندی جدید فرهنگی- تمدنی در سطح جهان.
- ✓ نادیده گرفتن جایگاه برجسته و منحصر به فرد انقلاب و فرهنگ اسلامی (با مطرح نمودن سایر تمدن ها در کنار تمدن اسلامی و همطراز با آن).
- ✓ رواج اسلام هراسی و توجیه نمودن رویکرد خصمانه جهان غرب به جنبش های اسلامی (این نظریه: هراسی را پس از جنگ جهانی دوم نسبت به بلوک شرق وجود داشت؛ متوجه جهان اسلام می گرداند).

فعالیت های جهان غرب در جهت مقابله با حرکت های مستقل در جهان اسلام:

- مقابله نظامی و سیاسی از طریق حضور مستقیم (مانند آنچه در عراق و افغانستان رخ داده است).
- محاصره و تحریم اقتصادی از طریق سازمان های بین المللی (مانند آنچه نسبت به ایران انجام می شود).
- تبلیغ معنویت های کاذب و سکولار در کشورهای غربی برای اشباع خلاء معنوی فرهنگ غرب.
- تصویر سازی خشن و غیرعقلانی از فرهنگ اسلامی از طریق سازماندهی و شکل دهی جریان های تروریستی و هابی.
- تفسیرهای سکولار از اسلام و حمایت از اسلام آمریکایی در مقابل انقلاب اسلامی.
- مدیریت جنگ رسانه ای همه جانبه در برابر حرکت فرهنگی جهان اسلام.
- ایجاد اختلافات فرقه ای و مذهبی برای تضعیف جهان اسلام.





نکته: انقلاب اسلامی ایران که مستقل از ارزش‌ها و آرمان‌های جهان غرب شکل گرفت؛ شاهدی گویا؛ برای حضور تاریخ ساز فرهنگ‌های غیر غربی بود.

تأثیر انقلاب اسلامی ایران بر کشورهای جهان سوم، پیامد آن برای قدرت‌های غربی و واکنش آنها به آن:

الف) تأثیرگذاری: معرفی راهی نوین، فرا روی کشورهای جهان سوم

ب) پیامد برای جهان غرب: در هم ریختن موقعیت استوار دو قطب سیاسی قرن بیستم (قطب شرق و غرب) و تحمیل کردن قطب بندی جدیدی به جهان

ب) واکنش جهان غرب: جهان غرب پس از پی بردن به عمق حادثه و توان تأثیرگذاری انقلاب اسلامی؛ سلسله اقدامات مستمری را در مقابله با آن انجام داده است (مقاومت انقلاب اسلامی در برابر هر یک از این اقدامات، موقعیت جدیدی را برای جهان اسلام، پدید آورده است).

نکته: از نخستین تلاش‌های قدرت‌های جهانی برای مقابله با انقلاب اسلامی؛ می‌توان به کودتای نوزده و A سال جنگ تحمیلی اشاره کرد.

نکته: جنگ ایران و عراق با همه جنگ‌های قرن بیستم متفاوت بود. از این جهت که در این جنگ؛ تمام کشورهای بلوک شرق و غرب؛ علیه ایران متحد شدند. از جمله می‌توان به تسلیحات روسی / آمریکایی / فرانسوی / آلمانی و... و دلارهای نفتی کشورهای عربی اشاره کرد که همگی در خدمت ارتش عراق قرار گرفته بود. این در حالی بود که ایران برای تهیه ابتدایی‌ترین تجهیزات جنگی از جمله سیم خاردار، تحریم شده بود.

پیامد مقاومت انقلاب اسلامی ایران در دهه نخست انقلاب:

- ✓ تضعیف موقعیت بلوک شرق به عنوان تنها رقیب بلوک غرب.
- ✓ تثبیت نمودن موقعیت جهان اسلام بعنوان یک قطب فرهنگی.

انقلاب اسلامی ایران و خط بطلان کشیدن بر نظریه «پایان تاریخ» اثر فرانسیس فوکویاما (Francis Fukuyama):

نظریه پایان تاریخ: (۱۹۸۹ میلادی) (End of History) به فروپاشی بلوک شرق در جنگ سرد و به پایان تضادهای عقیدتی - سیاسی با برتری لیبرال دموکراسی غربی اشاره دارد. این نظریه؛ لیبرال دموکراسی را بعنوان محصول نهایی تاریخ بشر و شکل نهایی حکومت بشری بشری در نظر گرفته و مدعی است که بدیل یا جایگزین بهتر و مناسب‌تری برای آن وجود ندارد.

بر اساس نظریه پایان تاریخ؛ نظام لیبرال دموکراسی بعنوان آخرین حد تلاش‌ها و مبارزات ایدئولوژیک در طول تاریخ؛ عمیق‌ترین و اساسی‌ترین نیازهای بشر را برآورده می‌سازد.

کشورهای غربی در نخستین نظریه پردازی‌های خود بدنبال آن بودند تا فروپاشی بلوک شرق را به شکل گیری نظم نوین جهانی بر مدار یک قطب واحد معنا کنند. نظریه پایان تاریخ فوکویاما همین معنا را القاء می‌کرد. اما موفقیت انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای جهانی آن بر این نظریه خط بطلان کشید.

نظریه «جنگ تمدن‌ها» (۱۹۹۳ میلادی) اثر «ساموئل هانتینگتون» و اذعان به حضور فرهنگی و تمدنی جهان اسلام:





تحول الگوی بیداری اسلامی در جهان اسلام :

الگوی بیداری اسلامی نزد نخستین بیدارگران اسلامی : نخستین بیدارگران در جهان اسلام: اندیشمندان و عالمانی بودند که با هدف: حفظ استقلال و عزت جهان اسلام بدنبال اصلاح رفتار حاکمان جوامع اسلامی بودند. (هدف: حفظ استقلال و عزت جهان اسلام / استراتژی: اصلاح رفتار حاکمان جوامع اسلامی).

الگوی بیداری اسلامی در جهان امروز (با الهام از انقلاب اسلامی ایران) : امروزه در جهان اسلام: بیداری اسلامی از سطح نخبگان (حاکمان و روشنفکران) به مردم و فرهنگ عمومی جهان اسلام منتقل شده است. انقلاب اسلامی ایران از طریق بیداری اسلامی: الگوی جدیدی در برابر امت اسلامی قرار داده است. (الگوی مبتنی بر فقه و عدالت). اگر بیداری اسلامی در جوامع اسلامی تحقق پیدا کند، این جوامع بسوی نظامی حرکت خواهند کرد که فارغ از قدرت های قومی و قبیله ای بر اساسی فقه و عدالت سازمان می یابند.

نکته : امام خمینی (ره): در وصیت نامه سیاسی- الهی خود: تشکیل یک دولت اسلامی را با جمهوری های آزاد و مستقل برای آینده کشور های مسلمان، ترسیم میکند.

افق (چشم انداز) انقلاب اسلامی ایران :

- انقلاب اسلامی ایران: با آنکه در ایران رخ داد و از ذخایر معرفتی شیعی استفاده کرد، آرمان ها و ارزش ها و مسئولیت و رسالت خود را به حل چالش های جامعه ایران یا شیعیان محدود نکرد.
- انقلاب اسلامی ایران: از عزت و اقتدار جهان اسلام پاسداری می کرد و دفاع از محرومان و مستضعفان جهان را وظیفه خود می دانست.
- انقلاب اسلامی ایران: فطرت الهی همه انسانها را مخاطب پیام خود قرار می داد و حل مشکلات معرفتی و معنوی بشریت را رسالت خود می دید.

نامه امام خمینی (ره) به گورباچف: (مصادیقی از دفعه انقلاب اسلامی به حل مشکلات معرفتی در سطح جهان):

امام خمینی (ره) در این نامه: با استفاده از حکمت مشاء و اشراقی به اشکالات و ایراداتی که در محدود کردن دانش و علم به شناخت حسی یا شناخت عقلی وجود دارد اشاره کرد. ایشان ضمن پیش بینی فروپاشی بلوک شرق، از آنان خواست تا برای عبور از همه بحران ها، بسوی آموزه های اسلام گام بردارند و بدین منظور نخبگان خود را برای فراگیری حکمت و علوم اسلامی به ایران بفرستند.

نکته : برایی نماز جماعت، مراسم مذهبی و چاپ قرآن با الفبای سیریلیک در کشورهای پسا شوروی (کشورهای استقلال یافته پس از فروپاشی شوروی) یادآور پیام امام خمینی (ره) به گورباچف است که با مادی گرایی نمی توان بشر را از بحران به در آورد.

تأثیرات انقلاب اسلامی ایران بر جهان غرب: (انقلاب اسلامی ایران بعنوان مصادیقی گویا، برای حضور تاریخ ساز فرهنگ های غیر غربی).

- ✓ تأثیر گذاری در: فرصت بروز و ظهور یافتن بحران های عمیق معرفتی و معنوی جهان غرب و چالش های مربوط به آن.
- ✓ تأثیر گذاری در: شکل گیری یا گسترش اندیشه های پسا مدرن و بوجود آمدن رویکرد دینی و معنوی به زندگی اجتماعی در جوامع غربی.
- ✓ تأثیر گذاری در: بی اعتبار شدن ارزش ها و آرمان های مدرن غربی و شکل گیری نظریه های ناظر به افول سکولاریسم، (سکولاریسم / اومانیسم) روستنگی از جمله آرمان های مدرنی بودند که بعد از رنسانس در غرب ایجاد شدند.





ب) مواجهه کشورهای مسلمان وابسته به بلوک شرق: این کشورها: دولت غاصب اسرائیل را به رسمیت نمی شناختند. جبهه پایداری و مقاومت را تشکیل می دادند. (مانند: گروه های مبارز فلسطینی، دولت مصر در زمان جمال عبدالناصر، سوریه، اردن، عربستان، لیبی، سودان، الجزایر و...) .

نکته: دولت مصر به رهبری جمال عبدالناصر، مظهر ناسیونالیسم عربی بود.

نکته: گروه های مبارز فلسطینی در مواجهه با دولت غاصب اسرائیل به ناگزیر به بلوک شرق می پیوسته از برای گریز دیگری برای مقابله با اسرائیل نداشتند.

گروه های مبارز فلسطینی و هویت های دوگانه:

الف: گروه های مبارز فلسطینی با هویت مارکسیستی: (این گروه ها، جایگاهی برای اعتقادات دینی، قائل نبودند).

ب) های مبارز فلسطینی با هویت ناسیونالیستی: این گروه ها، اسلام را پدیده ای عربی می دانستند.

انقلاب اسلامی ایران و نحوه مواجهه با دولت غاصب اسرائیل:

- ✓ انقلاب اسلامی ایران: الگوی نوینی در برابر امت اسلامی قرار داد و افق جدیدی را به روی جهان اسلام گشود. (الفی که به هیچکدام از بلوک های شرق و غرب محدود نبود).
- ✓ اهمیت انقلاب اسلامی: فقط به این دلیل نبود که مهم ترین قدرت حامی اسرائیل در منطقه (محمد رضا شاه) را ساقط کرده بود. بلکه در راهکاری بود که برای مبارزه با صهیونیسم ارائه می داد.
- ✓ انقلاب اسلامی ایران: با بازگشت به اسلام و با انکاد به فقه سیاسی - اجتماعی شیعی، مسأله اسرائیل را نه فقط مسأله جهان عرب، بلکه بعنوان مسأله جهان اسلام مطرح کرد.
- ✓ انقلاب اسلامی ایران: با بازگشت به اسلام، اولاً مشروعیت قرارداد کمپ دیوید را در باور مسلمانان مخدوش کرد و اعتبار اداخت، ثانیاً مقاومت در برابر صهیونیسم را از موضع اعتقاد اسلامی و با تکیه بر ایمان به خداوند و قدرت الهی، آغاز کرد.

نکته: بطور خلاصه: انقلاب اسلامی ایران مسأله فلسطین را مرتبط با کل جهان اسلام (نه فقط جهان عرب) نمود و موضع مقاومت یا صهیونیسم را به باورهای اسلامی (جای تعصبات قومی اعراب) استوار نمود.

نمونه های از حرکت ها و جنبش های اسلامی که تحت تأثیر انقلاب اسلامی ایران ایجاد شدند:

- شکل گیری تشنه و جنبش های جدید اسلامی در فلسطین.
- شکل گیری جهاد اسلامی در افغانستان در برابر حکومت وابسته به بلوک شرق.
- شکل گیری جبهه نجات اسلامی در الجزایر و پیروزی اسلام گرایان در الجزایر در انتخابات ۱۹۹۰.

مهم ترین پیامد انقلاب اسلامی ایران در جهان اسلام:

شکل گیری جنبش ها و انقلاب های گسترده مردم در کشورهای عربی از سال ۱۳۸۹ شمسی که منجر به سقوط قدرت های سیاسی در چهار کشور عربی: شام، تونس، مصر، لیبی، یمن، شده است. وقوع این انقلاب ها: سه دهه پس از انقلاب اسلامی ایران. نظیر همان وفابعی است که چهار دهه پس از انقلاب فرانسه در کشورهای اروپایی رخ داد.

نکته: دولت های غربی تلاش کردند، تا این انقلاب ها را بخشی از فرایند غربی شدن معرفی کنند و از همین رو آنرا **بهار عربی** نامیدند. اما این انقلاب ها حکایت از بیداری اسلامی دارند و به همین دلیل غرب برای منحرف کردن آنها با تمام توان خود وارد عمل شده است.





مقایسه انقلاب اسلامی ایران با انقلاب فرانسه و انقلاب روسیه: (بر اساس آرمان ها و رویکردها)

ویژگی	آرمان ها و رویکردها
انقلاب	
انقلاب فرانسه (۱۷۸۹)	بر اساس آرمان ها و ارزش های مدرنی شکل گرفت که پس از دوران رنسانس بوجود آمدن بودند
انقلاب روسیه (۱۹۱۷)	هر چند بدلیل رویکرد چپ و سوسیالیستی خود با سایر انقلاب های اروپایی تفاوت داشت، ولی بدلیل سکولار بودن، درون فرهنگ غرب قرار می گرفت
انقلاب اسلامی ایران	با اتکا گرفتن از فقه اجتماعی - سیاسی شیعه از رویکرد دینی و فرهنگی به شناخت بحران ها و چالش های جهان اسلام پرداخت و با بازگشت به هویت اسلامی فرصت جدیدی را برای جهان غرب، جهت حل بحران های معرفتی و معنوی پدید آورد

نکته: انقلاب فرانسه: ابتدا در خاستگاه خود (فرانسه) گرفتار مشکلاتی شد، اما بزودی بصورت سلسله انقلاب های ۱۸۳۰ و ۱۸۴۸، حیاتی مجدد یافت و همه کشورهای اروپایی را فراگرفت.

نکته: سایر انقلاب ها و جنبش های آزادی در مراکش (۱۹۲۱)، لیبی (۱۹۳۰)، لبنان (۱۹۴۱)، سوریه (۱۹۴۴)، پاکستان (۱۹۴۷)، چین (۱۹۴۸) و ... طی قرن بیستم، تقلیدی از انقلاب ای مدرن (فرانسه و روسیه) بودند.

جهان اسلام و رویکردهای حل مسائل:

رویکرد های دوگانه دولتمردان و روشنفکران جهان اسلام در خصوص مسائل و مشکلات جهان اسلام (قبل از وقوع انقلاب اسلامی):

الف) رویکرد اول: مسائل جهان اسلام از نوع مشکلاتی بوده است که در اثر عقب ماندگی تاریخی از جوامع غربی پیش آمده بود. این رویکرد توسط دولتمردان و روشنفکرانی چون عباس میرزا / قائم مقام فراهانی / امیر کبیر / سید جمال الدین اسفزاری و ... در دوران قاجار کلید خورد و در بواسطه دولتمردان و روشنفکرانی چون: رضا شاه / محمد رضا شاه / ذکاء الملک فروغی / علی اکبر خاں داور / احمد کسروی و ... در دوران پهلوی به اوج خود رسید. این رویکرد جهان اسلام را در حاشیه بلوک غرب قرار می داد.

ب) رویکرد دوم: مسائل جهان اسلام از نوع مشکلاتی بوده است که لیبرالیزم غربی عامل آن بوده است. دولتمردان و روشنفکرانی که این رویکرد را داشتند از موضع اندیشه های مارکسیستی و سوسیالیستی، به مبارزه با غرب سیاسی می پرداختند. این رویکرد در جهان اسلام که تحت تأثیر جنگ سرد میان بلوک غرب و شرق شکل گرفته بود، توسط روشنفکران متعلق به حزب توده کلید خورد و بواسطه روشنفکران دین گرای، چون: جمال آل احمد / علی شریعتی و ... به اوج خود رسید. این رویکرد جهان اسلام را در حاشیه بلوک شرق قرار می داد.

نحوه مواجهه کشورهای مسلمان با مسئله فلسطین (یکی از مهمترین مسائل جهان اسلام):

تا پیش از انقلاب اسلامی، ملایک تعیین کننده کشورهای مسلمان در مواجهه با مسئله اسرائیل وابستگی شان به بلوک شرق یا غرب بود.

الف) مواجهه کشورهای مسلمان وابسته به بلوک غرب: این کشورها: دولت غاصب اسرائیل (Occupying State of Israel) را به رسمیت می شناختند و یا در جهت سازش با آن گام بر می داشتند. مانند: دولت مصر در زمان ائورسادات / حکومت ایران در زمان محمد رضا شاه پهلوی و ...

نکته: ائور سادات: رئیس جمهور وقت کشور مصر که پس از جمال عبدالناصر به ریاست جمهوری انتخاب شد؛ با انقضای قرارداد کمپ دیوید، اسرائیل را به رسمیت شناخت و این مسئله، موقعیت گروه های فلسطینی را تضعیف کرد.





افق و چشم انداز بیداری اسلامی: (حل مشکلات معرفتی و معنوی بشریت و حمایت از محرومان و مستضعفان جهان)

- ✓ تغییر موقعیت ملت ها و کشورهای پیرامونی در نظام جهانی سلطه: آرمان و خواسته نهایی بیداری اسلامی نیست. (این موضوع: اوج همت (Peak of effort) بیداری اسلامی نیست).
- ✓ بیداری اسلامی: دستیابی به صلح جهانی که بی توجه به عدالت باشد را تنها آرمان بشر نمی پندارد.
- ✓ بیداری اسلامی: از افق (چشم انداز) جهان متجدد به دنیا نمی نگرد (زیرا نمی خواهد: در تنگنای جهان سکولار و چالش ها و بحران های ذاتی آن متوقف بماند).
- ✓ بیداری اسلامی: دفاع از محرومان و مستضعفان جهان را وظیفه خود میدانند.
- ✓ بیداری اسلامی: نوع بشر را مخاطب خود قرار می دهد و حل مشکلات معرفتی و معنوی بشریت را در محدوده رسالت خود می بیند.

علاک ارزیابی جنبش ها و انقلاب ها در جهان دو قطبی قرن بیستم و زیر سؤال رفتن آن با انقلاب اسلامی ایران:

در جهان دو قطبی قرن بیستم: هویت جنبش ها، انقلاب ها و کشورها، بر اساس جایگاه و اهمیت شان برای یکی از دو قطب جهان یعنی: بلوک شرق یا غرب؛ ارزیابی می شد. بر این اساس: انقلاب اسلامی ایران در ابتدا برای بلوک شرق اهمیت می یافت، زیرا: یک نظام سیاسی وابسته به بلوک غرب را هدف قرار داده بود؛ اما از آنجاییکه انقلاب ایران هیچ نوع تعلق و تعهدی به بلوک شرق نداشت؛ این تلقی زیر سؤال می رفت. (اگر انقلاب اسلامی ایران وابسته به بلوک شرق و جریان چپ بود؛ می بایست با سلطوت حکومت پهلوی که وابسته به بلوک غرب بود؛ فرصت جدیدی برای شوروی (رهبر بلوک شرق) پدید می آمد که در عمل چنین اتفاقی رخ نداد).

استقلال هویتی انقلاب اسلامی ایران و نگرش دولتمردان امریکایی درباره فرجام آن:

از نظر دولتمردان امریکا؛ انقلاب اسلامی بدلیل اینکه با بلوک شرق ارتباط برقرار نمی کرد، توان مقاومت نداشته و نمی توانست تداوم یابد و دیر یا زود دست نیاز به سوی بلوک غرب دراز می کرد. دولتمردان غربی؛ با چنین نگاهی به انقلاب اسلامی ایران، از عمق حادثه غافل بودند. آنها انقلاب ایران را با موازین فرهنگ غرب می سنجیدند. در حالیکه انقلاب اسلامی ایران؛ از متن فرهنگی دیگر (فرهنگ اسلامی) بر می خاست.

انقلاب اسلامی ایران: خاستگاه، هدف، اصالت:

- ✓ انقلاب اسلامی ایران؛ از متن فرهنگ اسلامی بر می خاست (در چارچوب آرمان ها و ارزش های سکولار جهان غرب قرار نداشت).
- ✓ انقلاب اسلامی ایران؛ برای حفظ هویت اسلامی و تأمین حقوق از دست رفته امت اسلامی شکل گرفته بود.
- ✓ انقلاب اسلامی ایران؛ نخستین انقلابی بود که بعد از انقلاب فرانسه در سطح جهان اتفاق می افتاد. (زیرا هیچ یک از انقلاب هایی که پس از انقلاب فرانسه رخ داده بودند؛ یک انقلاب جدید نبودند؛ بلکه همه آنها در جهت بسط و گسترش انقلاب فرانسه بودند).





4- انقلاب های آزادی بخش نتوانستند جایگاه کشورشان را از حاشیه قطب های سیاسی و اقتصادی جهان خارج کنند اما انقلاب اسلامی ایران فقط یک انقلاب سیاسی نبود بلکه هویتی فرهنگی و تمدنی داشت.

مرکز آکادمی
الف





فعالیت های رقابت آمیز قبل از انقلاب اسلامی: اعتراض به کابینه لاسیون و رفتار استعماری شاه آغاز شد اما به صورت یک حرکت انقلابی درآمد که هدف آن: 1- حذف شاهنشاهی 2- تحقق حکومت اسلامی بود.

در اندیشه اجتماعی و سیاسی شیعی حاکمیت ارمائی دینی چیست؟

حاکمیت الهی است که به وسیله ی پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) تحقق پیدا می کند و در زمان غیبت امام معصوم نیز کسی زمامدار حکومت شود که عالم و آگاه به شرایط بوده و عامل آن نیز باشد.

مشکل عدالتخانه چه بود؟

1- این بود که رفتار عادلانه را به کسی تحمیل می کرد که با معیارهای الهی به قدرت نرسیده بود. 2- آنها قدرت را با شمشیر قوم و عشیره یا حمایت دولت های استعمارگر به دست آورده بودند. 3- عالم به عدالت نبودند و عمل به عدالت نیز به قدر کافی در شخصیت آن ها نهاده نشده بود.

* انقلاب اسلامی، بازگشت مردم ایران به حرکت ناتمامی بود که در مشروطه آغاز کرده بودند.

مقایسه ی انقلاب اسلامی و انقلاب های آزادی بخش

چرا قرن بیستم را قرن انقلاب های آزادی بخش می دانند؟

در این قرن جنبش ها و انقلاب های آزادی بخش در بسیاری از کشورهای جهان سوم در آفریقا، آسیای جنوب شرقی و آمریکای لاتین شکل گرفتند و انقلاب اسلامی ایران، آخرین انقلاب قرن بیستم بود.

شباهت انقلاب اسلامی ایران با سایر انقلاب ها:

همگی جهت ضد استعماری داشتند و در جهت از بین بردن سلطه ی سیاسی کشورهای غربی عمل می کردند.

تفاوت انقلاب اسلامی ایران با انقلاب های آزادی بخش چه بود؟

1- انقلاب های آزادی بخش در جهان دو قطبی قرن بیستم، اغلب در مقابل بلوک غرب شکل می گرفتند و مورد حمایت بلوک شرق بودند. ولی انقلاب اسلامی ایران به هیچ یک از دو بلوک وابستگی نداشت.

2- انقلاب های آزادی بخش، اغلب با جنبش های چریکی گروه ها و احزاب مختلف شکل می گرفتند اما انقلاب اسلامی ایران یک انقلاب فراگیر مردمی با مرجعیت و رهبری دینی بود.

3- انقلاب های آزادی بخش در چارچوب نظریه ها و مکاتب چپ شکل می گرفتند که برای حل بحران های جهان غرب به وجود آمده بودند ولی انقلاب اسلامی ایران به فلسفه ها و مکاتب سیاسی غرب تعلق نداشت.



* جنبش عدالتخانه از آن جهت که ساختار سیاسی جامعه را تغییر می داد یک **انقلاب اجتماعی** بود.

انقلاب مشروطه:

نکته: با اوج گیری جنبش عدالتخانه، منورالفکران غرب زده به آن پیوستند و نام مشروطه را برای آن برگزیدند.

منظور عالمان مسلمان و منورالفکران از مشروطه چه بود؟

منظور عالمان مسلمان از مشروطه، مشروط کردن حاکمیت به احکام عادلانه الهی بود اما منورالفکران مشروطه را نوعی حکومت سکولار مانند دولت انگلستان می دانستند و مجلس محلی بود که در آن قوانین بر اساس اراده و خواست بشر تنظیم و تدوین می شد.

* انقلاب مشروطه در نهایت به نفع منورالفکران پایان یافت و حاکمیت منورالفکران در ایران به استبداد و استعمار رضاخان ختم شد.

فعالیت های اجتماعی-سیاسی	ویژگی	نمونه تاریخی
مقاومت منفی	همکاری با حاکمان نامشروع در حد واجبات نظامیه	تدوین رسانه های جهادیه
فعالیت رقابت آمیز اصلاحی	اصلاح رفتار حاکمان با ساختار حکومت	جنبش تنباکو
انقلاب اجتماعی	تغییر ساختار سیاسی	جنبش عدالتخانه ، انقلاب مشروطه

انقلاب اسلامی:

* رهبران دینی پس از شکست در مشروطه از موضع فعالیت رقابت آمیز به موضع مقاومت منفی بازگشتند که تا انقلاب اسلامی ادامه داشت.

امام خمینی انقلاب اسلامی را چه زمانی آغاز کردند؟

1- شاه تحت حمایت دولت های غربی بود و مأموریت حفظ امنیت منطقه را برعهده داشت.

2- روشنفکران چپ از صحنه ی رقابت های سیاسی داخلی کشور حذف شده بودند.

نکته: امام خمینی به عنوان یک مرجع دینی، مردم و عالمان را از موضع **مقاومت منفی** به **فعالیت رقابت آمیز** بازگرداند.





انقلاب مشروطه:

تعامل عالمان شیعی بر اساس **مقاومت منفی** بود.

منظور از مقاومت منفی چیست؟

در مقام منفی، حاکمیت پادشاه، ظالمانه و غیر مشروع دانسته می شود و همکاری سیاسی با آن، جز در حد واجبات نظامیه انجام نمی شود.

منظور از واجبات نظامیه چیست؟

اموری که برای بقای زندگی اجتماعی لازم است مانند: حفظ امنیت ملی یا مقابله با دشمنان خارجی.
نکته: هنگامی که قاجار به جای مقاومت در برابر بیگانگان به قراردادهای استعماری روی آوردند **مقاومت منفی** به سوی **فعالیت رقابت آمیز** تغییر کرد.

منظور از فعالیت رقابت آمیز چیست؟

ورود فعال به عرصه ی زندگی اجتماعی و سیاسی، نه در جهت تأیید قدرت حاکم و حمایت از آن، بلکه در رقابت با آن است.

* برخورد رقابت آمیز عالمان دینی با قاجار **حرکتی اصلاحی** بود.

نکته: جنبش تنباکو نمونه ای موفق از فعالیت رقابت آمیز **اصلاحی** است این تجربه موفق، فعالیت رقابت آمیز را از اصلاح رفتار به **اصلاح ساختار** تغییر داد و به **جنبش عدالتخانه** منجر شد.

اهداف جنبش عدالتخانه:

- 1- اصلاح شیوه ی زمامداری پادشاه را هدف قرار داده بود.
- 2- در پی تأسیس مجلسی بود که قوانین الهی را تدوین کند و شاه را ملزم کند که در چارچوب این قوانین عمل کند.
- 3- این حرکت حاکمیت را از مدار استبداد به مدار عدالت منتقل می کرد.

